



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش‌ها و مراکز علمی آموزشی
دفتر نشریات و مطبوعات آموزشی

۵

معلم

رشد

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای معلمان، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزش و پرورش
دوره سی و هفتم - بهمن ۱۳۹۷ - شماره پیدرپی ۳۱۹ - ۶۴ صفحه - ۱۵۰۰۰ ریال



بنازم به بزم محبت

استان
کردستان



هوش
حرکتی و
موسیقایی



چهارسوق
تجربه‌ها



معلمی نیازمند
«اصالت»



ISSN: 1606-9129
www.rashdmag.ir

با دوربین



سوما توره خاندانقلی

استان کردستان / بیجار

دهمین دوره جشنواره عکس رشد



پرویز گلی زاده

استان آذربایجان شرقی / اهر

دهمین دوره جشنواره عکس رشد



حمیدرضا امیری متین

استان همدان / همدان

دهمین دوره جشنواره عکس رشد

بنازم به بزم محبت/ ۲

- معلمی نیازمند «اصالت» / نصرالله دادار ۳
خودارزیابی و دردسرهاش! / نرگس سجادیه ۷
راهکارهایی برای تربیت معلم/ اعظم لاریجانی ۹
بُتی و سگ‌های سرگردنه/ ایمان قاسمی ۱۱
ورقه فیزیک/ فرید قشلاقی تبریز ۱۳
خیلی نزدیک، خیلی دور/ شهین ابروانی ۱۵
فرار از مدرسه/ مصطفی سهرابلو ۱۹
معلمی در دنیای صفر و یک‌ها/ حسین غفاری ۲۰
شعر/ ۲۲
چهارسوق تجربه‌ها/ محمد آزین ۲۴
به زبان خوش دانشمند شوید/ رویا صدر ۲۶
ایجاد شادابی و نشاط در زنگ تفریح/ زهرا حقیقی کخانی ژاله ۲۸
پنج دقیقه‌های طلایی/ فاطمه‌سادات حسینی ۳۰
کلاس باحال/ زهرا آقایی ۳۲
یادداشت‌های یک سرباز فراری ۵۷/ ۳۴
هوش حرکتی و موسیقایی/ دکتر محمد نیرو، مسعود غفاری شریف ۳۸
دیوان عدالت اداری/ حسین عاملی ۴۱
می ترسم! / ستار محمدی ۴۲
نگاهی به خاطره «می ترسم!» / محمدحسین حسینی نژاد ۴۳
ارتباط موفق و مؤثر/ زهرا سادات تقوی ۴۴
روزنگار/ ۴۶
یک قاچ تجربه/ مریم رحیمی پور ۴۸

کردستان/ ۵۰

- استاد حیرت/ عباس احمدی ۵۲
ضرب بازی/ شهین فرهمندی ۵۴
نیمه پر کلاس‌های چندپایه/ جمال خالباری ۵۵
خودارزیابی و یادگیری دانش‌آموزان/ نرگس غفاری‌راد ۵۶
جشن عدد پی/ لیلا بسطامی ۵۷
درس آزاد در کتاب‌های فارسی/ هیمن رجبی ۵۸
همدلی از هم‌زبانی بهتر است/ فاطمه جعفری ۵۹
أسوه‌های جاوید/ عباس احمدی ۶۰
خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی/ ۶۲
دو معلم نویسنده/ ۶۴

ویژه‌نامه استان کردستان



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

مدیر مسئول: محمد ناصری
شورای سردبیری: محمدرضا حاشمتی
سعیده باقری
شورای برنامه‌ریزی:
نصرالله دادار، بهارک طالب‌لو
اشرف‌السادات فاطمی، لیلی محمدحسین
منصور ملک‌عباسی، فرزانه نوراللهی
کارشناس بخش شعر: سعید بیابانکی
کارشناس بخش داستان: داوود غفارزادگان
مدیر داخلی: شهبلا فهیمی
ویراستار: کبری محمودی
طراح گرافیک: سیدجعفر ذهنی

ویژه‌نامه استان کردستان
همکاران:

زاهد احمدی، عباس احمدی، شایسته حسینی
سارا رحیمی، طیب سالاروندیان، صدیقه عبدالهی
ابراهیم کریم‌زاده، غلامرضا کوهی، غلامرضا کرمی‌نیاز،
طالب محمدی، زاهد مرادیانی، اکبر منجمی
صادق معین‌نژاد، مهدی نامدار، لایلا وکیلی قصریان

نشانی دفتر مجله:
تهران، ایرانشهرشمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۶
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۲۲
نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۲۰
roshdmag: 

وبگاه: www.roshdmag.ir
پیام‌نگار: moallem@roshdmag.ir
نشانی امور مشترکین:
تهران، صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
امور مشترکین:
۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
فکس: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۲۳
شمارگان: ۲۱۰۰۰ نسخه
عکس روی جلد از اعظم لاریجانی
چاپ و توزیع: شرکت افست

قابل توجه نویسندگان و مترجمان

● مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی، تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشند و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشند. ● مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن‌ها باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● حجم مطالب ارسالی حداکثر ۱۰۰۰ کلمه باشد. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم می‌پذیرد. ● محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. ● شماره تماس و نشانی الکترونیکی نویسنده حتماً نوشته شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



بنازم به بزم محبت

از دیگری زائل شود. شیوه زندگی ما در دوران انقلاب اسلامی بی‌همتاست. مدلی که در آن گذشت و صبوری برای تحقق هدف بزرگ، بارزترین رفتار ما در برابر مشکلات است. ویژگی «گذشت و صبوری» همچنان در وجود ما معلمان مهم‌ترین عنصر زندگی است. «محبت» به دیگران که یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های انسانی است، در دوران انقلاب اسلامی غبارروبی شده است و یکی از مهم‌ترین نعمت‌های ارزشمند آن به شمار می‌رود. ما به عنوان جامعه‌ای که محور حکومت اجتماعی خود را بر توحید تنظیم کرده و با انتخاب نام و تشکیل جمهوری اسلامی، شعار خود را جمهوری خواهی و اسلام‌دوستی قرار داده است، باید بیش از پیش بازار «محبت» را داغ نگه داریم و همدیگر را چون برادران، خواهران و فرزندان خود مورد لطف و محبت قرار دهیم. اگر اهل محبت باشیم، «حال خودمان خوب می‌شود.» خمینی بزرگ، به شیوه احسان و عطا، به مردم عزت، عدالت، وحدت و شهادت داد. این نعمت بزرگی است که پاس‌داری از آن بر همه ما معلمان که توفیق معلمی را داریم، واجب است. امید آنکه شاهد محبت و آموزه‌های شما برای همیشه کام دانش‌آموزان سرزمین عزیزمان ایران را شیرین کند و دامنه آگاهی آنان را برای داشتن زندگی بهتر برای خود و دیگران افزایش دهد.

پی‌نوشت

۱. برای آشنایی با آداب نقد صفحه ۴۸ مجله رشد معلم اردیبهشت سال ۱۳۹۷ را مطالعه کنید.

بعضی از ما به «تق‌زدن» مداوم و گله از نداری‌ها عادت کرده‌ایم و بر عکس، مدح‌دارایی‌ها و نعمت‌ها را به راحتی فراموش کرده‌ایم؛ نعمت‌هایی مانند سلامتی، عقل، زندگی در محیط سالم مدرسه با همکاران و در محیط کلاس درس با بندگان خوب خدا (دانش‌آموزان) و شاغل بودن در شغل شریف معلمی که رسالت اصلی‌اش کمک به آگاهی بندگان خداست. ما کمتر اهل نقد هستیم؛ شاید به این دلیل که «آداب نقد» را نمی‌دانیم.^۱

یکی از نعمت‌هایی که ما گاهی به دلیل مشکلات معیشتی و اجتماعی آن را فراموش می‌کنیم، «نعمت انقلاب اسلامی» است. ما به پشتوانه انقلاب مردمی که جان‌مایه آن آموزه‌های دین اسلام است، یافته‌های زیادی به‌دست آوردیم که از آن جمله می‌توان به ترس نداشتن از مزدوران شاه و آمریکا و استعمار شرق و غرب اشاره کرد. ما به واسطه داشتن رهبری چون خمینی عزیز، توانستیم دغدغه آزادی و استقلال پیدا کنیم و خودمان بر اساس آرمان‌هایی که داشتیم، جمهوری اسلامی را به عنوان شیوه حکومتی‌مان انتخاب کردیم. ما به برکت وحدت، برادری و یکپارچگی که سال‌ها مبارزه در راه انقلاب اسلامی زمینه‌ساز شکل‌گیری آن بین‌افشار کشورمان بود، توانستیم هشت سال در مقابل دشمنان کشور استقامت کنیم و در این راه بهترین سرمایه‌های خود (شهیدان) را فدا کنیم. مراقب باشیم، مشکلات ریز و درشت زندگی باعث نشود ارزش نعمت‌های بزرگ خود را فراموش کنیم و بر اساس ناسپاسی، زمینه‌ای ایجاد کنیم که آرام آرام از اثربخشی نعمت‌ها کاسته و نعمت‌ها یکی پس



گفت‌وگو با
سید بابک علوی
نویسنده کتاب
«بازگشت به اصالت»

معلمی نیازمند «اصالت»

گفت‌وگو: نصرالله دادار

اصالت یکی از موضوعات بنیادین مورد توجه فلاسفه و روان‌شناسان بوده است. از جمله دلایل اهمیت آن این است که خودشناسی و روراستی با خود از عوامل کلیدی برای موفقیت، سلامتی و رشد انسان‌ها در زندگی و محیط کار محسوب می‌شود. به علاوه، برخورداری از انگیزه‌های متعالی و اخلاق‌مداری، به‌عنوان موضوعاتی مرتبط، برای ارزش‌آفرینی اساسی انسان‌ها امری کلیدی است. به گفته دکتر سید بابک علوی، مؤلف کتاب «بازگشت به اصالت»، «هر شغلی مانند معلمی که نیازمند «سرمایه روان‌شناختی» زیادی از جنبه‌های صبر، تاب‌آوری، خوش‌بینی و امیدواری است، به اصالت احتیاج دارد و کسی که اصالتش کم باشد و بخواهد کار تعلیم و تربیت کند، از نظر روان‌شناختی دوام نخواهد آورد. معلم با بازگشت به اصالت، به خودش کمک می‌کند با پویایی و شادابی درونی بیشتری کارش را انجام دهد و نوآورتر باشد.»

دکتر علوی، عضو هیئت علمی دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف، دارای مدرک کارشناسی مهندسی برق از دانشگاه صنعتی شریف، کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی از دانشگاه تهران و دکترای علوم تربیتی با گرایش روان‌شناسی کار تیمی از دانشگاه New South Wales استرالیاست. درباره اصالت و نقش آن در حرفه معلمی گفت‌وگویی با او انجام داده‌ایم که در ادامه از نظر شما می‌گذرد:

■ چطور شد توجه شما به موضوع «اصالت» جلب شد؟
موضوعی که من از قبل با آن آشنا بودم، حوزه رهبری اصیل بود که به کاری که الان در دانشکده مدیریت و اقتصاد دانشگاه صنعتی شریف و در ارتباط با مدیران ارشد سازمان‌ها انجام می‌دهم، نزدیک‌تر است. چون ما در این دانشکده در زمینه سازمان‌ها کار می‌کنیم. وقتی سراغ رهبری اصیل رفتیم، متوجه شدم لازم است یک گام عقب‌تر بروم. برایم مهم بود که بفهمم در مفهوم رهبری اصیل یعنی «authentic leadership» اصیل یعنی «authentic» چه معنایی دارد.

این‌طور نیست که فرد لزوماً مدیر یا رهبر باشد تا اصیل باشد. هر انسانی می‌تواند درباره میزان اصالتش فکر و بررسی کند. درباره اصالت، هم مباحث فلسفی هست و هم مباحث روان‌شناختی.

این دو مبحث در بعضی از منابع با هم پیوند جدی دارند، ولی پیشینه تحقیقاتی جدا از همی نیز دارند و الزاماً همیشه با هم هم‌افزایی نداشته‌اند. در سیری که در این مفاهیم کردم، تا حدی

که توانستم پیش‌رفت‌م و برگشتم تا ببینم از جهات نظری و عملی از این‌ها چه استفاده‌ای می‌توانم بکنم. همین کار موجب شد با افرادی مواجه شوم که در خیلی از کارهایشان خودآگاهانه و انتخاب‌گرایانه عمل می‌کنند. یعنی کار را به دلیل ارزشی و اینکه می‌خواهند به گونه‌ای آگاهانه و مختارانه باشند، انجام می‌دهند. احساس کردم بیشتر خودشان‌اند و با خودشان روراست هستند. این روراستی برایم خیلی جذاب بود. بعضی آدم‌ها که ممکن است تعدادشان هم کم باشد، ظاهراً می‌توانند با وجود فشارهای محیطی، حداقل در جاهایی (نه همه‌جا)، «خودشان» باشند.

من آنجا حس کردم آدمی که خودش است، نگاهش به دنیا و انگیزه‌هایش برای فعالیت‌هایی که انجام می‌دهد، خیلی متفاوت است. بعد می‌دیدم این‌ها به‌عنوان رهبر سازمانی اثرگذارند و دیگران در محیط کار رویشان حساب می‌کنند و در مقابل افرادی که خودشان نیستند و مدام به‌طور سطحی عوض می‌شوند، قابل اعتمادترند.

کتاب «بازگشت به اصالت» محصول این مطالعه و تعمق حدوداً

شش ساله است.

■ تعریف شما از اصالت چیست؟

قبل از اینکه بگوییم اصالت چیست، ترجیح می‌دهم دربارهٔ میزان اصالت بگویم. این طور نیست که بگوییم آدم‌ها یا اصیل هستند یا غیراصیل. اصالت یک میزان است و می‌تواند کم و زیاد شود.

آدم‌هایی که اصالت بیشتری دارند، در ساختن زندگی‌شان، بیشتر یا بالنسبه، «انتخابگرترند».

انتخابگری یکی از خصوصیات افراد با اصالت زیاد است و به‌طور طبیعی، فرد برای اینکه انتخابگر باشد، آگاهانه این انتخاب را انجام داده است. پس خودآگاه بودن و انتخابگر بودن دو ویژگی این‌گونه افراد است.

اگر بخواهیم ملموس‌تر بیان کنیم، افرادی که اصالت بیشتری دارند، بالنسبه زندگی‌شان بیشتر محصول انتخاب‌های خودشان است. علت اینکه کلمات «بیشتر» و «بالنسبه» را به کار می‌برم، این است که قصهٔ اصالت، صفر و صد نیست و در نهایت، آدمی که اصالت بیشتری دارد، همچنان می‌تواند در جاهایی تحت شرایط اجتماعی قرار گرفته باشد.

ولی این آدم‌ها بالنسبه انتخاب‌گرایانه‌تر زندگی‌شان را «می‌سازند». شاخص دیگر افراد اصیل این است که با خودشان روراست هستند. یعنی اگر نقطه ضعف یا قوتی داشته باشند، روراست به خودشان می‌گویند می‌توانم یا نمی‌توانم آن کار را انجام بدهم یا آن کار را بلد نیستم. از این خودشناسی نیز به‌عنوان زمینه‌ای برای رشد خود به‌طور طبیعی و با انگیزه‌های درونی بالا استفاده می‌کنند.

در واقع، افراد اصیل با خودشان بیگانه نیستند. تصویری که افراد اصیل از خودشان دارند، مغشوش نیست. یکی از تلاش‌های مداوم آن‌ها این است که آینهٔ درونی‌شان را شفاف‌تر نگه دارند تا بتوانند تصویر خودشان را در آن بهتر ببینند.

افراد اصیل، همان‌طور که خودشان را می‌شناسند، متعهدانه رفتار می‌کنند و این به نوعی با انتخابگری پیوند دارد. چون در دوره‌های و دشواری‌هاست که ما انتخابگر بودنمان را متجلی می‌کنیم. مثلاً به‌عنوان معلم، در شرایطی قرار می‌گیریم که به یکی از شاگردانمان احساس خوبی نداریم و فکر می‌کنیم که زحمت کشیدن برای او پیامد سازنده‌ای در یادگیری‌اش ندارد. حالا برای اینکه معلم اصیلی باشیم، باید چگونه برخورد کنیم؟ اینجا است که افراد نشان می‌دهند چقدر نسبت به رسالت حرفه‌ای‌شان متعهدانه و با خودآگاهی عمل می‌کنند و جلوی خود را از رفتن به مسیری اشتباه می‌گیرند و با انتخاب خود در مسیر درست‌تر قرار می‌گیرند.

ویژگی دیگر اصالت این است که پدیده‌ای دینامیک و پویاست، نه استاتیک و ایستا.

دو فرد را تصور کنید که براساس فهم و درک خودشان دست به انتخابی زده‌اند.

حال اگر اطلاعات جدیدی به آن‌ها برسد و لازم باشد انتخاب و کار جدیدی انجام دهند یکی از آن‌ها لجاجت می‌کند و نمی‌پذیرد و دیگری که اصالت بیشتر دارد، چون با خودش روراست است، می‌پذیرد و همین باعث می‌شود طی زمان رشد کند و به شکل اصولی و نه تاکتیکی تغییر حالت دهد. به تعبیری، اصالت، ضمن اینکه

اصیل بودن این طور نیست که فرد لزوماً مدیر یا رهبر باشد هر انسانی می‌تواند دربارهٔ میزان و اصالتش فکر کند

یک میزان است، پدیده‌های استاتیک (ساکن) نیست، بلکه پویا است. فرد اصیل به دلیل اینکه ارزش‌های فراتر از خودخواهی خود دارد، نسبت به تغییرات ضروری به‌صورت انتخاب‌گرایانه، با اشتیاق و گشودگی ذهنی بیشتری برخورد می‌کند.

■ یکپارچگی و پردازش متوازن

تعبیر روان‌شناسان از اصالت می‌گوید، انسان برای اینکه بتواند ارگانیک در حال رشد و پویایی باشد، ناچار است اصیل باشد. به تعبیری، در «نظریهٔ خودتعیینگری»^۲ که در تحقیقات آموزشی هم رایج است، اصالت را از آن زاویه بیشتر می‌فهمیم. فرض بر این است که اصالت کمکت می‌کند ارگانیک پویایی باقی بمانی و یکپارچگی‌ات را حفظ کنی. یعنی اگر یکپارچگی نباشد، ارگانیک نمی‌تواند ادامهٔ حیات دهد. اما یکپارچگی به معنی ثابت‌قدم بودن روی یک روش به معنای سکون نیست. من به‌عنوان معلم، اگر با روشی جدید مواجه شوم، به دلیل اهمیت و انتخابگری که «برای ایفای نقش معلمی» دارم، باید بتوانم آن روش جدید را بررسی کنم و در صورتی که تشخیص دادم از روش خودم بهتر است، آن را به دلیل تعهدی مختارانه که به حرفه معلمی دارم، انتخاب کنم.

در ادبیات علمی این حوزه، به این ویژگی افراد دارای اصالت بیشتر «پردازش متوازن»^۳ می‌گویند. یعنی انسان هم‌زمان که به هویت خودش اتکا دارد، اطلاعات جدیدی را که به او می‌رسد و با روشش مغایر است، پردازش کند و دوباره زیستن آگاهانه و مختارانهٔ خود را انتخاب کند (ویژگی دوم افراد با اصالت بیشتر).

پویایی باید مرکز ثقل داشته باشد. یعنی ما باید نسبت به بعضی ارزش‌های پایه‌ای و هویت معلم بودن حساس باشیم تا بتوانیم پویایی را هضم کنیم.

مثلاً نمی‌توانیم بگوییم معلم خیرخواه دانش‌آموز نیست. اگر خیرخواهی را از معلم بردارید، دیگر آن فرد معلم نیست. اما معلمی هم که هیچ‌وقت کار تیمی^۴ نکند و بخواهد همچنان روش‌های سنتی را ادامه دهد، معلمی با اصالت بیشتر نیست.

افرادی که اصالت بیشتر دارند، دائماً در حال یادگیری هستند؛ منتهی یادگیری‌شان انتخابی و به‌صورت یک تألیف منحصر به فرد خودشان است نه تقلیدی.

■ شفافیت در افراد با اصالت بالاتر بیشتر است

ویژگی دیگری هم برای افراد با اصالت بالاتر مطرح است که به نظر من از پیامدهای سه ویژگی قبل است، ولی بعضی‌ها آن را جزو ابعادی از اصالت می‌دانند. وقتی با افراد با اصالت بیشتر تعامل می‌کنیم، متوجه می‌شویم آن‌ها بالنسبه افراد شفاف‌تری هستند یا شفافیت رابطه‌ای^۵ دارند.

البته این با ساده‌لوحی متفاوت است. در تعامل با افرادی که شفافیت رابطه‌ای دارند، احساس می‌کنیم خودشان هستند. این‌ها ضمن اینکه خودشان با خودشان روراست هستند، به دیگران هم احساس روراستی می‌دهند.

شفافیت رابطه‌ای این نیست که راه بروم و راجع به هر چه که به ذهنم می‌آید حرف بزنم. این بیشتر ساده‌لوحی است تا شفافیت

خودآگاهی انتخابگری، پویایی و شفافیت از ویژگی‌های افراد اصیل است

مختارانه انجام می‌دهد. یعنی معلم برای سلیقه و تفاوت فردی او ارزش قائل می‌شود و همهٔ بچه‌ها را در یک کلیشه و قالب نمی‌برد.

آیا افراد با اصالت بیشتر، همیشه خوش حال

و از کار و زندگی خود راضی هستند و هیچ گلایه و

شکایتی از امور روزمرهٔ کار و زندگی‌شان ندارند؟

در محافل آموزش و پرورش، نظریهٔ خودتعیین‌گری نظریهٔ شناخته شده‌ای است. من چند سالی است مفهوم اصالت را از زاویهٔ این نظریه نگاه می‌کنم.

این نظریه نوعی انسان‌شناسی از زاویهٔ روان‌شناسی به ما می‌دهد. از نگاه این نظریه، در درون آدم‌ها سازوکارهای گوناگونی برای ایجاد انگیزه وجود دارند که می‌توانند هم‌زمان عمل کنند.

مثلاً از معلمی می‌پرسند چرا الان داری در این کلاس از این روش استفاده می‌کنی. ممکن است بگوید این روش را دوست دارم، چون کارم با این روش بهتر نتیجه می‌دهد و مرا در ایفای ارزش حرفه‌ای‌ام بیشتر یاری می‌کند. اما هم‌زمان این معلم حقوقش کم است و وقتی از کلاس بیرون می‌آید، می‌بیند نمی‌تواند خرید کند و محدودیت مالی دارد و از این قضیه ناراحت هم می‌شود. یعنی ضمن اینکه کارش را دوست دارد و با آن مختارانه و با علاقه‌مندی زندگی می‌کند، از کم بودن حقوقش هم ناراحت است.

پیش‌بینی این نظریه این نیست که همهٔ مسائل این فرد با اصالت کاملاً حل شده و همیشه حالش خوب است. یک برداشت از این نظریه این است که سازوکارهای روان‌شناختی متفاوتی هم‌زمان وجود دارند و کار می‌کنند که به آن «نیم‌رخ انگیزشی» می‌گویند. گاهی در شرایط و افراد گوناگون، قوت‌های این سازوکارها به هم می‌چربند و به عبارتی قوت و ضعف‌ها کم یا زیاد می‌شوند.

آنچه نظریهٔ خودتعیین‌گری در فهم اصالت به ما کمک می‌کند، این است که بالاخره در شرایطی که می‌خواهم انتخابگری کنم، آخرش کدام یک از این سازوکارها زورش به بقیه می‌چربد. می‌توانم معلمی با اصالت بالا باشم که شغلم را دوست داشته باشم و انگیزه‌های اصیل از ماهیت ارزش‌ها و هویت شغلم بیرون بیاید و خوش حالی درونی خوبی داشته باشم، ولی ممکن است یک مقدار احساس کنم که «موفق به معنی بیرونی آن و با ملاک‌های دیگران» نیستم.

این‌ها با هم مغایرتی ندارند.

آنچه اصل قضیه است و در نظریهٔ خودتعیین‌گری و فلسفه هم هست، این است که من با چه چیزی «واقعا» خوش‌حالم و خوش‌حالی هم به این معنی نیست که من همیشه شادابی ظاهری دارم. من در نهایت از کارهایی که می‌کنم احساسی خوب و لذت درونی عمیقی دارم.

گاهی هم از وضعی که در آن قرار گرفته‌ام ناراحت هستم و این هم طبیعی است و اصلاً آدم طبیعی

رابطه‌ای.

آدم با اصالت بالاتر به صورت مختارانه تدبیر هم می‌تواند داشته باشد و می‌داند کجا و چگونه مشکل را درست مطرح کند به گونه‌ای که اثربخش‌تر باشد.

بازگشت به اصالت چه ضرورتی برای معلمان دارد؟

هر شغلی که به نوآوری، دلسوزی و تعهد نیاز داشته باشد به اصالت احتیاج دارد. لازم است در طول زمان، صبورانه کار را به جلو ببریم تا بتوانیم آن را به نتیجه برسانیم، این ویژگی در مباحث علمی «سرمایهٔ روان‌شناختی» نامیده می‌شود.

به عبارت دیگر، هر کاری که «سرمایهٔ روان‌شناختی» بالایی از نظر ابعدی مانند صبر، تاب‌آوری، خوش‌بینی و امیدواری می‌خواهد، به اصالت احتیاج دارد.

تاب‌آوری یعنی گاهی ناراحت می‌شوم و آسیب می‌بینم، اما دوباره به حالت طبیعی و فعال خودم برمی‌گردم. کسب این ویژگی‌ها بدون اصالت شدنی نیست.

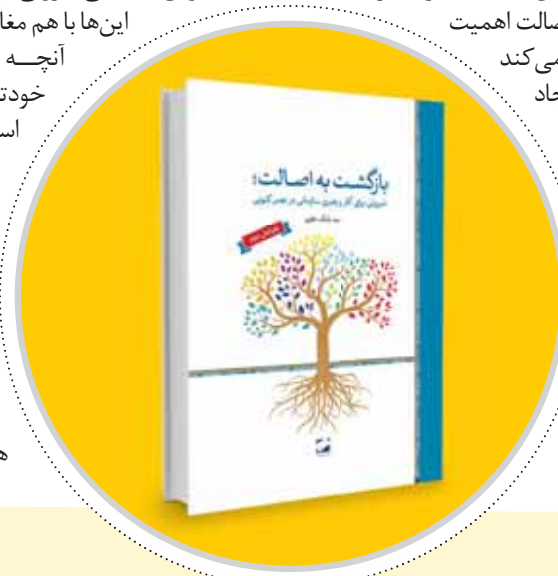
از نتایج اولیهٔ اصالت، سرمایهٔ روان‌شناختی است که تاب‌آوری یکی از کلیدی‌ترین مؤلفه‌های آن است. هر چه به دلیل اجبارهای بیرونی به سراغ کارهای روزمره، تکراری، فاقد نوآوری و یک جور برویم، اصالت کمتر می‌شود. وقتی فرد را به اجبار در کار تکراری و مداوم و فاقد نوآوری بگذارید، و وی معنایی برای این شرایط در خودش نیابد، بهزیستی‌اش از بین می‌رود و افسرده می‌شود. من معتقدم انسان برای زنده بودن به اصالت نیاز دارد.

شغل معلمی به مداومت، صبوری، تاب‌آوری و نوآوری نیاز دارد، یعنی باید به ریشه‌های مرتبط باشد که از آن تغذیه شود. کسی که اصالتش پایین باشد و بخواهد کار تعلیم‌و تربیت کند، به دلیل ویژگی‌های پویایی این حرفه از نظر روان‌شناختی دوام نخواهد آورد.

تأثیر اصالت در کیفیت معلمی کردن معلمان چیست؟

معلمی که از اصالت بالاتری برخوردار است، در عمل کارهایی انجام می‌دهد که بر روش آموزشی‌اش مؤثرند. اول اینکه می‌داند چرا دارد آن کار را انجام می‌دهد و کاری که انجام می‌دهد را بخشی از هویت واقعی‌اش می‌داند. در نتیجه، با انرژی، تاب‌آوری و صبوری بیشتری کار را جلو می‌برد. منتهی این اصالت تأثیر دیگری هم در کار او دارد. معلمی که برای اصالت اهمیت

قائل شود، با بچه‌ها به گونه‌ای برخورد می‌کند که اصطلاحاً «جو حامی اختیار» ایجاد کند. یعنی کمک می‌کند طرف مقابل هم اصالت‌ورزی کند. یعنی وقتی می‌خواهد چیزی را به دانش‌آموز یا دانشجو بگوید، در جای مناسبی مطرح می‌کند تا او در آن فضا و در مسیر انجام کار اختیار داشته باشد و بتواند مؤلف رفتار خود باشد. منظور از اختیار، رها کردن نیست، بلکه کمک کردن است تا کمک شونده بداند چرا دارد این کار را



معلم با بازگشت اصالت به خودش کمک می‌کند با پویایی و شادابی درونی بیشتری کارش را انجام دهد و نوآورتر شود

اصالت موقعیتی - حالتی را افزایش داد. در این فصل از کتاب توضیح داده‌ام که مثلاً برای سخنرانی می‌شود کارهایی را انجام داد تا با اصالت بیشتری انجام شود؛ چه به صورت ارائه مطلبی در جمع و چه دادن بازخورد به کسی و چه مشورت خواستن از کسی همگی از زاویه ارتقای اصالت در این موقعیت‌ها قابل تمرین هستند. در بعضی از کارگاه‌ها دارم این موضوع را کار می‌کنم. مثلاً به معلم می‌گویم دوست معلم! شما که می‌خواهی به دانش‌آموز بازخورد بدهی، یک لحظه به ندای درونی‌ات گوش کن که با این بازخورد آیا می‌خواهی حال دانش‌آموز را بگیری که از دید احساسات منفی‌ات پررو نباشد یا «واقعاً» می‌خواهی به‌عنوان یک معلم با اصالت کمکش کنی. یک ذره صبر داشته باش و ندای درونی‌ات را پیدا کن. توصیه‌ام این است که تا وقتی ندای درونی‌ات را نشنیده‌ای و پیدایش نکرده‌ای، و مطمئن به ارزشمندی واقعی قصد خود نشده‌ای، وارد مرحله عملی بعد نشو. یکی از اصول بازخورددهی خیرخواهی است.

■ در زمان ایجاد جو حامی چه ملاحظاتی وجود دارد؟

معلمی که بخواهد شاگردانش را اصیل و با اصالت بیشتر بار بیاورد، ضمن توجه به ایجاد جو حامی اختیار، باید توجه داشته باشد که نمی‌تواند به تأثیرات سایر سیستم‌هایی که این بچه در آن زندگی می‌کند، بی‌تفاوت باشد.

برای مثال، من می‌خواهم به دانش‌آموزم کمک کنم خودش انتخاب کند ریاضی را با این روش یا آن روش بخواند، اما بپذیرم که او در خانواده‌ای است که آن‌ها هم ممکن است به دلیل ترجیحات یا علاقه‌هایی فشارهای خاصی از نظر انتخاب روش‌های مربوطه به او بیاورند. بنابراین، اگر بخواهم به این بچه کمک کنم انتخابگر روشی باشد، باید رابطه‌ام را با خانواده‌اش برقرار کنم تا بتوانیم سیستمی و یکپارچه به این بچه کمک کنیم. از بچه توقع ندارم اصالتش یکدفعه آن قدر بالا برود که حاضر باشد استرس ناشی از مخالفت احتمالی خانواده‌اش را یک تنه مدیریت کند. چون هویت این بچه تازه دارد شکل می‌گیرد.

پیشنهاد من به معلمان این است که اگر می‌خواهید برای بچه‌ها محیط حامی اختیار درست کنید و گزینه بدهید و تفاوت‌های فردی آن‌ها را در نظر داشته باشید، فقط محدوده‌اش کلاس درس نیست. این بچه در جامعه، جمع دوستان و خانواده‌اش هم هست.

سعی کنید با این محیط‌ها هم رابطه برقرار کنید تا بتوانید کار را جلو ببرید. تقویت اصالت در بچه‌ها به حمایت و پشتیبانی همه افراد تأثیر گذار نیاز دارد.

* بی‌نوشت‌ها

1. Synergy
2. Selfdetermination theory
3. Balanced processing
4. Teamwork
5. Relational transparency
6. Motivational profile
7. Self alienation
8. Self awareness
9. Trait authenticity
10. State authenticity

همین است. بنابراین، اگر معلمی از وضع مالی‌اش گله داشته باشد، نباید سریع نتیجه گرفت که شغلش را دوست ندارد. یا اگر معلمی شغلش را دوست دارد، ما نباید انتظار داشته باشیم از کمبودهای زندگی‌اش شکایتی نداشته باشد. پس افرادی که اصالت بیشتری دارند، ممکن است ناراحت

شوند، اما در مقابل ناملایمتهای از بابت وجودی و معنای زندگی خود «تسلیم» نمی‌شوند و حتی اگر گلایه و شکایتی داشته باشند همراه با عزت و با احساس سربلندی است.

براساس تحقیقات روان‌شناختی، این‌گونه آدم‌ها به‌زیستی بهتر و شادابی درونی بیشتر و استرس کمتری دارند، چون یکپارچگی درونی دارند. هرچند ممکن است به دلایل دیگری هم همان‌طور که مطرح شد، از جهاتی و در شرایطی نیز از نظر انگیزه‌های بیرونی در وضعیت خوبی نباشند.

جمع‌بندی من این است که اصالت بالاتر انرژی بیشتری می‌دهد. از این طریق اگر آدم بتواند مسیر و همراهی‌های بیشتری را در محیطش ایجاد کند، شانس موفقیتش را بالاتر می‌برد. البته طبیعی است که در شرایط مختلف ممکن است هر یک از ما درباره موضوعات مختلف در جات متفاوتی از اصالت داشته باشیم.

توجه داشته باشیم که ما هر چه آدم‌ها را با انگیزه‌های بیرونی تقویت کنیم و عوامل بیرونی مثل عملکرد، رتبه و نمره را مهم کنیم، آدم‌ها کم‌کم از خودشان بیگانه می‌شوند. به این معنی که فرد کم‌کم دیگر خودش نیست و چیز دیگری است. در مباحث اصالت، از خودبیگانگی^۷ در مقابل خودآگاهی^۸ است.

هر چه نظام‌های ارزیابی‌مان عملکردمحور، جایزه‌محور و رتبه‌محور شود، دیگر اصل آن آدم‌ها را نمی‌بینیم و داریم از بیرون آن‌ها را می‌بینیم. یا به عبارتی، چنین افرادی هویت خود را براساس عوامل بیرونی شکل می‌دهند، نه آنچه واقعاً هستند یا با توجه به انتخابگری مختارانه خود می‌توانند باشند.

■ آیا می‌توان اصالت افراد، به خصوص معلمان، را بیشتر کرد؟

دو نوع اصالت داریم: اصالت شخصیتی^۹ و اصالت موقعیتی - حالتی^{۱۰} اصالت شخصیتی میزان دارد. بخش عمده شخصیت در کودکی شکل می‌گیرد؛ اینکه از کودکی بیاد بگیرم چقدر خودم باشم. آدم‌ها سنشان که زیاد می‌شود، با فرض اینکه عاملی نباشد که شخصیتشان را چندان تغییری بدهد، میزان اصالت شخصیتی در آن‌ها باقی می‌ماند.

نوع دوم اصالت، اصالت موقعیتی - حالتی است. بدان معنی که میزان اصالت من در موضوع یا موقعیتی خاص چقدر است.

به‌نظر من، تغییر دادن اصالت شخصیتی در کوتاه‌مدت شدنی نیست، مگر اینکه فرد ممارست طولانی و چندین ساله کند؛ البته کار سختی است، ولی آدم‌هایی داریم که بعد از ممارست طولانی متحول شده‌اند. ولی تعدادشان کم است.

اصالت موقعیتی - حالتی اکتسابی و قابل آموزش است. سه چهارسال است که حداقل با خودم تمرین می‌کنم و در کارگاه‌هایی که می‌گذاریم هم روی این قضیه کار می‌کنیم. در فصل پنجم کتاب «بازگشت به اصالت» هم تمریناتی گذاشته‌ام که با آن‌ها می‌توان



نظریه «عاملیت
انسان» در
کلاس درس

خودارزیابی و در دسرهايش!

نرگس سجادی*

لحظه، گویی همه شوقها و ذوقها به فضای سنگینی توأم با تأمل و پروا تبدیل می‌شود. حالا این اوست و برگه‌اش! دارد غلطش را نگاه می‌کند. ۵ به توان ۲ را نوشته است ۱۰. با خودش فکر می‌کند، چقدر خام بوده که تصور می‌کرده ندیده انگاشتن غلطش کار آسانی است! دلش می‌خواهد نمره کامل سؤال را به خودش بدهد، اما گویی دستش به نمره دادن نمی‌رود. انگار نوعی لختی در بدنش حس می‌کند. در همین فکرهاست که هم‌نیمکتی‌اش، رضا، می‌پرسد: «مهدی! قسمت دوم سؤال اول چند نمره داره؟ من غلط دارم توش!» سرش را از روی برگه‌اش می‌چرخاند سمت برگه مهدی! می‌بیند مهدی از بخش اول هم نیم نمره از خودش کم کرده است. می‌پرسد، «مهدی! تو بخش اول را به خودت نمره ندادی!»

نه، حیف شد! اینجا جمع آخر را یادم رفته بود بنویسم. ببین، آخه مقدار اولیه هم داشته این X ! دوباره در هیاهوی بچه‌ها به سکوت درونش فرو می‌رود. چه امتحان سختی است! انگار از معادلات چندمجهولی هم سخت‌تر است! اصلاً چرا آقا گفت خودتان برگه‌ها را صحیح

بارها و بارها دلش خواسته بود برگه امتحانش را خودش ارزیابی کند. با خودش گفته بود چقدر خوب می‌شد آدم بتواند برگه‌اش را خودش تصحیح کند، از غلطهایش چشم بپوشد و یک نمره توپ برود پایین برگه و توی کارنامه! حتی در خیالش، خودش را تصور کرده بود، در حالی که عینک معلم را به چشم زده و دارد برگه خودش را با خشنودی تصحیح می‌کند.

حالا امروز آقای معلم گفته بود بچه‌ها برگه‌های امتحان امروز را خودتان تصحیح کنید؛ هر کس برگه خودش را. و او که حالا پس از یک آزمون دشوار ریاضی، حس می‌کند همه ملاط ذهنش را خالی کرده است، چشم‌هایش از خوش حالی برق می‌زنند. یادش که به غلط‌هایش می‌افتد، در دلش قند آب می‌شود.

مهدی! حالا وقتش است. بالاخره آرزویی که انتظارش را می‌کشیدی برآورده شد!

بعد از شلوغی کلاس و تقسیم برگه‌ها، لحظاتی کلاس ساکت می‌شود. برگه هر کس مقابلش قرار گرفته یا بهتر بگوییم هر کس مقابل برگه‌اش قرار گرفته است. در همین

*عضو هیئت علمی دانشگاه تهران



کنید؟ با خودش کلنجار می‌رود. می‌داند که اشتباه در جواب ۵ به توان ۲ باعث می‌شود بقیه بخش‌های مسئله هم اشتباه حل شوند و پاسخ‌ها غلط در بیایند. با خودش می‌گوید، اما من فقط اندازه ۲۵ صدم اشتباه کرده‌ام! نمره را می‌دهد و می‌رود سراغ سؤال بعدی.

همین‌طور که دارد راه‌حل را دنبال می‌کند، صدایی درونش می‌گوید: اگر آقا معلم هم برگه را دوباره ببیند، همین نظر را خواهد داشت؟ واقعاً آدمی که هر سه پاسخ سه بخش سؤال را اشتباه در آورده، باید ۲ و ۷۵ صدم از ۳ نمره بگیرد؟ خیلی عادلانه تو!

این گفت‌وگوهای درونی ره‌ایش نمی‌کنند. دلش می‌خواهد برود برگه را بدهد دست معلم و خلاص!

سؤال دوم درست است: نمره کامل! انگار یکی چشم‌هایش را می‌خکوب کرده و اجازه نمی‌دهد برود سراغ سؤال سوم! یکی درونش می‌گوید: تکلیف سؤال

اول را روشن کن! تکلیف خودت را با خودت روشن کن! واقعاً تو همان مهدی منصف و عادلانه که در دلت به اخلاقی بودن افتخار می‌کردی؟ اگر بچه‌ها در حال تماشایت باشند، باز هم این جور نمره می‌دهی به خودت؟

کم‌کم بغض ته گلویش را حس می‌کند و نم‌اشکی را که ته چشم‌هایش حلقه زده است. خودکار را محکم در دست می‌گیرد و کنار آن ۲/۷۵ می‌نویسد ۱- زیرش می‌نویسد ۱/۷۵ و یک دایره دورش می‌کشد. نفس عمیقی می‌کشد و همه تنش و اضطراب حبس شده در بدنش را با بازدمی طولانی بیرون می‌دهد. سرش که از روی برگه بالا می‌آید، آقا معلم را می‌بیند که بالای سرش ایستاده و با لیخندی آرام و رضایتمندانه به برگه‌اش چشم دوخته است. ته دل احساس پیروزی می‌کند! با افتخار به ۱/۷۵ خیره می‌شود و به موفقیتی می‌اندیشد که در این امتحان دومی به دست آورده است. آقا معلم آرام و با اشاره می‌گوید: «مهدی زود باش! سه تا سؤال دیگه هنوز موند!»

است که معلمان می‌توانند به شاگردان خویش هدیه دهند. اینکه این خودارزیابی چگونه انجام شود تا این فرصت خلوت با خویش در آن ساخته شود، چالش بزرگی است که معلم با آن مواجه است. گاه این خودارزیابی خود به نمایشی مضحک تبدیل می‌شود که به‌گونه‌ای بی‌روح در کلاس اجرا می‌شود و نمی‌تواند تا عمق وجود دانش‌آموزان نفوذ کند. صداقت و بی‌پیرایگی معلم، واقعی بودن جریان خودارزیابی، مداخله نکردن‌های بی‌دری معلم در جریان خودارزیابی دانش‌آموزان، فاصله گرفتن وی از دانش‌آموزان برای شکل گرفتن فضای خلوت با خویش و نیز پرهیز از دادن بازخوردهای آنی و سریع، عواملی هستند که می‌توانند مواجهه مستقیم دانش‌آموزان با خویش را تسهیل کنند. در فاز دوم این مواجهه، مداخله‌های به‌هنگام معلم، حضور وی برای گفت‌وگوی دانش‌آموزان درباره تردیدها و چه‌کنم چه‌کنم‌هایشان و نیز امیدبخشی وی برای اصلاح، می‌تواند دانش‌آموزان را از تله‌های تردید، ناامیدی و بدبینی به خویش‌تن رها سازد و جریان دست‌ورزی دانش‌آموزان با خویش را به جهتی مثبت هدایت کند.

تجربه شما از خودارزیابی دانش‌آموزان چیست؟ آیا تا به حال در ارزشیابی‌هایتان مواردی از خودارزیابی را آزمون کرده‌اید؟ از نگاه شما خودارزیابی در کلاس با چه دشواری‌هایی مواجه است؟ پیشنهادی برای برون‌رفت از آن‌ها دارید؟

رویکرد اسلامی عمل، با به رسمیت شناختن عاملیت دانش‌آموز در ارزشیابی، بر خودارزیابی تأکید می‌کند. خودارزیابی با تمرکز بر خود دانش‌آموز، بستری را فراهم می‌کند تا دانش‌آموز با خود خویش مواجه شود و در فرایندی درونی خودش به اصلاح خویش بپردازد. در این فرایند، دانش‌آموز با رها شدن از هنجارها، بایدها و نبایدها، فشارها و رودربایستی‌های بیرونی، به‌صورت مستقیم، در نسبت با خویش قرار می‌گیرد و می‌تواند به دور از هیاهوهای عرفی و خوب و بد‌های اجتماعی، به تماشای خود بنشیند. این تماشای مستقیم، بی‌واسطه و حقیقی، از ابعاد مختلف در تربیت اهمیت دارد. از منظر نخست، این تماشایی می‌تواند بدفهمی‌ها، توهم‌ها و خودپنداری‌های مجازی فرد از خویش را برملا سازد. در این حالت، گویی فرد همه آینه‌های مقعر و محدب پیش روی وجودش را کنار می‌گذارد و به آینه تخت واقع‌نمایی چشم می‌دوزد که خودش را بی‌کم و کاست پیش‌رویش به نمایش می‌گذارد. از منظر دوم، این مواجهه مستقیم می‌تواند با به تصویر کشیدن بی‌پیرایه خویش‌تن، فاصله موجود و مطلوب دانش‌آموز را به خوبی به خود او نشان دهد و انگیزه و طلب او را برای اصلاح خویش دوچندان سازد. این تماشایی مستقیم، به‌ویژه در دنیای کنونی ما که از نمایش‌های توهم‌انگیز مجازی، هنجارهای عرفی بیگانه از آدم‌ها و حصارهای بیگانه‌ساز بیرونی مملو است، فرصت غنیمتی





گزارشی از چهارمین
همایش ملی
تربیت معلم

راهکارهایی برای تربیت معلم

اعظم لاریجانی

چهارمین «همایش ملی تربیت معلم» در روزهای ۱۸ و ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۷، توسط «دانشگاه فرهنگیان» و با همکاری «دانشگاه خوارزمی» برگزار شد. برگزارکنندگان همایش هدف‌های آن را به شرح زیر اعلام کردند:

- ایجاد فرصت تضارب آرا، بسط دانش بومی و به اشتراک‌گذاری تجربه‌ها و دیدگاه‌های صاحب‌نظران تربیت معلم در سطح ملی؛
- ایجاد فرصت بازخوانی انتقادی سنت‌های تربیت معلم در ایران و جهان؛
- ایجاد بستر برای سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی در تربیت معلم و دستیابی به کیفیت برتر؛
- کمک به رسمیت یافتن تربیت معلم به‌عنوان عرصه‌ای تخصصی در جامعه علمی ایران.

رضا منصوری، عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف، برگزار شد و پژوهشگران به ارائه مقالات خویش پرداختند.

در دومین روز نیز، پس از ارائه مقالات، میزگرد دیگری با عنوان «ساختارسازی در تربیت معلم»، با حضور دکتر محمود مهرمحمدی، استاد تمام مطالعات برنامه درسی، دکتر سیدمحمدرضا امام‌جمعه، عضو هیئت علمی دانشگاه شهید رجایی، خانم دکتر منیره رضایی، عضو هیئت علمی پژوهشکده تعلیم و تربیت، دکتر اسدالله مرادی، عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان و دکتر عباس عباسپور، دانشیار مدیریت آموزشی دانشگاه علامه طباطبایی تشکیل شد.

در ابتدای این میزگرد، دکتر امام‌جمعه، با اشاره به تاریخچه دانشگاه تربیت معلم گفت: «دانشگاه تربیت معلم به‌عنوان یک نهاد آموزشی، با شور و شوق متولد شد، از دارالمعلمین به دانش‌سرا و سپس تربیت معلم گذر کرد و در سال ۱۳۷۱ به اوج خود رسید، اما سرانجام، در سال ۱۳۸۶ دانشگاه تربیت معلم تعطیل شد.»

وی ادامه داد: «این افت‌وخیزها بیشتر از مسائل سیاسی و اقتصادی ناشی شده‌اند. می‌دانیم که تا پنج سال آینده ۶۰۰ هزار معلم بازنشسته می‌شوند. آیا ساختار کنونی تربیت معلم می‌تواند پاسخ‌گوی نیاز ما باشد؟»

به گزارش «معاونت پژوهش و فناوری» دانشگاه فرهنگیان، این همایش با رویکرد «سنت‌های تربیت معلم: دیروز، امروز، فردا» برگزار شد. در مراسم افتتاحیه، دکتر حسین خنیفر، رئیس دانشگاه فرهنگیان، با تأکید بر لزوم همکاری‌های بین‌دانشگاهی در زمینه تربیت معلم گفت: «الان فرصت آزمایش و خطا وجود ندارد. باید با اندیشه‌های ناب و خرد جمعی به راهکارهای لازم برای توسعه تربیت معلم برسیم. ما از نظر مبانی نظری بسیار پیشرفت کرده‌ایم، اما در ارائه راهکارها و خروج از بن‌بست‌ها بسیار فقیریم. امیدواریم این همایش بتواند راهکارهایی بهتر برای تربیت معلم ارائه دهد.»

۲۸۰ مقاله به دبیرخانه همایش ارسال شده بود که از میان آن‌ها با نظر داوران کمیته علمی، ۱۵۴ مقاله برای ارائه چکیده انتخاب شدند. از این تعداد، ۲۴ مقاله برای ارائه شفاهی و ۴۲ مقاله نیز در قالب پوستر پذیرفته شدند.

در اولین روز همایش، میزگردی با عنوان «سنت‌های تربیت معلم: دیروز، امروز، فردا» با حضور آقایان دکتر محمود تلخابی، عضو هیئت علمی دانشگاه فرهنگیان، دکتر مهدی نویدادهم، دبیر کل شورای عالی آموزش و پرورش، دکتر طاهر روشندل اربطانی، معاون آموزشی و تحصیلات تکمیلی دانشگاه فرهنگیان، و دکتر

هم‌سویی ساختار با راهبرد

دکتر عباسپور، با ذکر این نکته که ساختار رکنی است در کنار ارکان دیگر، نه در مقابل آن‌ها، گفت: «ساختاری باید در نظر گرفته شود که توان لازم را برای جذب معلمان، تنظیم موازین درست برای گزینش معلمان شایسته، ایجاد شرایط مناسب برای آموزش و پرورش مستمر معلمان، و برقراری محیط آموزشی جذاب و سالم داشته باشد. راهبرد آموزش و پرورش باید مشخص کند که به تناسب چالش‌ها، مصمم است منابعش را در کدام حوزه سرمایه‌گذاری کند و از کدام عرصه که بدون اثربخشی لازم هزینه کرده است، باید خارج شود.»

ایشان به ضرورت درک درست از راهبرد آموزش و پرورش در حوزه تعلیم و تربیت، به‌عنوان اولین نکته الزام‌آور در فرایند ساختارسازی اشاره کرد و گفت: «نکته الزام‌آور دوم درک درست از قابلیت سازمان آموزش و پرورش است. باید دید که آیا آموزش و پرورش با انتخاب راهبردی مناسب می‌تواند شرایط لازم را برای انتخاب بهترین‌ها در مقایسه با تجربه‌های بین‌المللی و الگوهای مورد انتظار پیدا کند یا خیر. نکته الزام‌آور سوم درک درست از فرایندهاست. مشکل آموزش و پرورش، بیش از اینکه مشکل ساختاری باشد، مشکل فرایندی است.»

آقای عباسپور از «نظام پاداش» به‌عنوان عامل الزام‌آور دیگر نام برد و این پرسش را مطرح کرد که: «در این ساختار سازوکارهای پاداش‌دهی چگونه در نظر گرفته شده‌اند و چه اندازه به بهره‌مندی از سرمایه‌های معنوی متکی هستند؟» و از اصلاح رویه‌ها برای مدیریت سرمایه انسانی آموزش و پرورش به‌عنوان عامل الزام‌آور پنجم یاد کرد و در پایان، با بیان اینکه موفقیت ساختارسازی مستلزم درک درست از راهبرد است، تأکید کرد: راهبرد باید درست، روشن و شفاف باشد و در عین حال در مورد آن موافقت وجود داشته باشد. اگر ساختار هم‌سویی لازم با راهبرد و سایر عوامل الزام‌آور نداشته باشد، انحراف ایجاد می‌شود.

ساختارسازی از دو منظر

در ادامه میزگرد، دکتر مهرمحمدی با اشاره به اینکه موضوع تربیت معلم هیچ‌وقت در سطح نظریه‌پردازی شکل نگرفته است، بیان کرد: «برخوردار شدن تربیت معلم از یک پشتوانه گفتمانی در عرصه آکادمیک یکی از اتفاقات ضروری است که در یک صد سال اخیر مغفول واقع شده است. ما در حوزه تربیت معلم بیشتر درگیر عمل بوده‌ایم؛ عمل آزمون و خطایی. به همین منظور باید رشته مطالعات تربیت معلم را در دانشگاه‌ها احیا کنیم.»

پس از بیان این مقدمه، دکتر مهرمحمدی ساختار (structure) را تعریف کرد و به بررسی آن از دو منظر «مأموریت» و «کیفیت» پرداخت. وی گفت: «تربیت معلم دو بخش تربیت علمی و تربیت حرفه‌ای دارد. این یک اشکال ساختاری است که در دانشگاه تربیت معلم، تربیت علمی اتفاق بیفتد. دانشگاه فرهنگیان فقط باید متکفل بخش «تربیت حرفه‌ای» باشد. اگر این تفکیک را به لحاظ ساختاری در مأموریت دانشگاه به رسمیت بشناسیم، دانشگاه فرهنگیان به دانشگاه حرفه‌ای (Professional University) تبدیل می‌شود که در این صورت، تربیت حرفه‌ای در سطح تحصیلات تکمیلی اتفاق می‌افتد. یعنی فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های دیگر وارد دانشگاه تربیت معلم می‌شوند و یک «نامعلم

متخصص» به یک «معلم ارزشمند» تبدیل می‌شود. در تشریح ساختار از منظر کیفیت، مهرمحمدی گفت: «قانون متعهدان خدمت، امتیازات بی‌نظیری را در اختیار دانشجویان و دانشجویان فرهنگیان قرار می‌دهد و در جذب استعدادها بهتر موفق بوده است. اما این وجه که مثبت ارزیابی می‌شود، محدودیت‌ها و ضایعاتی را هم برای دانشگاه فرهنگیان و تحقق اهداف کیفی در پی دارد. این قانون مانند دادن چک سفیدامضا به ورودی‌هاست. به همین دلیل، ما برای نیل به استانداردها و شایستگی‌های حرفه‌ای معلمی آزمون اصلح را برگزار کردیم. زیرا کسانی که می‌خواهند ۳۰ سال خدمت کنند، باید احراز صلاحیت شوند.»

نکته دوم در ساختار از منظر کیفیت، بحث تشکیلات است. اطلاق لفظ دانشگاه به تشکیلاتی پهن‌پیکر برازنده نیست. بنابراین، برای تأمین کیفیت تربیت معلم و با لحاظ کردن محدودیت‌ها و مصالح ملی، پیاده کردن راهبرد رفتن به سوی واحدهای محدود و پرمجموعت مورد نظر است. به همین دلیل، پیشنهاد تأسیس ۱۰ واحد دانشگاهی، در ۱۰ قطب آموزش عالی کشور را داده‌ایم که به راحتی می‌تواند کل نیازهای آموزش و تمام جمعیت دانشجویان را پوشش دهد.

چهار راهبرد برای حفظ کیفیت معلم در گزارش یونسکو

دکتر منیره رضایی به بیان مطالبی از کتاب «یاددهی و یادگیری، دست یافتن به کیفیت برای همه» پرداخت. این کتاب گزارشی است از برنامه‌های با عنوان «آموزش برای همه» که یونسکو در سال‌های ۲۰۱۳ و ۲۰۱۴ اجرا و دکتر رضایی آن را ترجمه کرد. ایشان گفت: «از آنجا که این کتاب منبع خوبی برای سیاست‌گذاری‌هاست، به بیان چهار راهبرد که در این کتاب به آن‌ها اشاره شده است، می‌پردازم. این راهبردها عبارتند از جذب معلم؛ تربیت معلم؛ تخصیص معلمان به مناطق متفاوت برای تأمین عدالت اجتماعی؛ مشوق‌ها.»

رضایی در شرح این راهبردها گفت: «بهترین افراد باید جذب شوند. براساس شواهد ارائه شده در کتاب، در کشورهایی که پیشرفت تحصیلی بالایی دارند، معلمان آینده از بین بهترین فارغ‌التحصیلان متوسطه انتخاب می‌شوند.»

باید معلمانی تربیت شوند که بتوانند به تنوع دانش‌آموزان توجه داشته باشند و همه دانش‌آموزان را به سطح مطلوبی از پیشرفت برسانند. در این کتاب، غیر از تربیت معلم پیش از خدمت، تربیت معلم ضمن خدمت نیز اهمیت دارد. کشورهایی که به نتایج بالای یادگیری دست یافته‌اند، بیشترین میزان سرمایه‌گذاری را در تربیت معلم پیش از خدمت و در آموزش مداوم دارند تا معلمان با رویکردهای جدید یاددهی یادگیری نیز آشنا شوند.»

تعدیل تمرکزگرایی

میزگرد با سخنان دکتر اسدالله مرادی ادامه پیدا کرد. وی با بیان اینکه در ۱۰۰ سال گذشته دارالفنون‌ها بر دارالفکرها تسلط داشتند، گفت: «۱۰۰ دانشکده خیلی شتابزده به دانشگاه فرهنگیان تبدیل شدند. باید این ۱۰۰ دانشکده را بر مبنای اقلیم و جغرافیا، اقوام و زبان‌ها، دین و مذهب به قطب‌های تربیت معلم تبدیل کنیم. در دانشگاه فرهنگیان، چه به لحاظ ساختار و چه به لحاظ برنامه آموزشی، تمرکزگرایی باید تعدیل شود.»



بتی و سگ‌های سرگردانه

ایمان قاسمی*

معلمی ام را تجربه کنم، خوش حال بودم. از طرف دیگر هم استرس داشتم. مدام با خودم حرف می‌زدم و می‌گفتم: چگونه باید در محل کار ظاهر شوم؟ اولین برخورد که خیلی هم مهم است، چگونه باید باشد؟ داخل اتاق خوابگاه راه می‌رفتم و غرق این افکار با خودم پیچ می‌کردم. ناگهان یکی از همکاران با لهجه شیرین لری گفت: «کاکاشیر مادرت، بذار بخوابیم. فردا صبح باس بریم روستای بلویری سرکار.»

بعد روی تشک چرخیدم و ملافه را به آغوش کشیدم و آرام و خواب‌آلود گفتم: «راه ماشین رو هم که نداره، باید تا برسیم پنج شش تا رکورد کوه‌نوردی از خودم به جای ب... ذ... ا... روم!»

کلی از رفتارم خجالت کشیدم. روی تخت دراز کشیدم. خیلی خسته بودم؛ بیشتر به خاطر قدم‌زدن‌های زیاد در اتاق، کمرم دیگر نداشت. با خودم گفتم، ایا با حواسم نبود که قدم‌هایم را بشمارم! شاید رکوردی یا مقامی چیزی در دوی مارا تن زده باشم و خودم خبر نداشته باشم! و بعد بلندبلند خندیدم. از شدت خستگی خوابم برد.

آقای مدیر گفت: «مهندس، بیا این زنگ صبحگاه را درست کن!»

من هم سیم‌ها را به هم زدم که ناگهان اتصالی کرد و وسط ساعت کلاسی، صدای زنگ درآمد. همه از کلاس‌ها بیرون ریختند. سروصدای زیاد دانش‌آموزان همه راهرو را پر کرده بود. مدیر با صدایی بلند گفت آقای

چند روزی از ماه مهر گذشته بود که به من اطلاع دادند باید بیایم اداره آموزش و پرورش برای دریافت ابلاغیه جدیدم! وقتی رسیدم، متوجه شدم همه داخل اتاق رئیس جمع شده‌اند و منتظر من هستند! وقتی وارد شدم، دیدم مراسم معارفه‌ای برای من ترتیب داده‌اند. متعجب سلام کردم و نشستم. کاغذ ابلاغیه‌ای را روی دسته صندلی‌ام قرار دادند. رئیس در حال صحبت و سخنرانی گفت: «خانم‌ها و آقایان، ما همه به یک اندازه برای انجام رسالت معلمی نقش داریم و این موقعیت‌ها فقط افتخاری است که مسئولیت ما را بیشتر می‌کند. در اینجا من می‌خواهم آقای قاسمی را که دبیر و معاون جدید فناوری مجتمع «شمس» است، معرفی کنم!»

کاملاً گیج شده بودم. با خودم گفتم: من؟! یک سال سومی؟! مگر می‌شود؟! بعد هم ادامه داد: «ایشان با قدرت علمی و تحصیلات تخصصی خود می‌تواند کارهای فناوری این مجتمع و مدرسه‌هایی را که برای حل مشکلاتش جمع شده‌ایم، انجام بدهد.»

با اینکه من در دانشکده فارس دو سال تجربه کاری داشتم، اما اکنون اولین سالی بود که به‌عنوان معلم به این محل آمده بودم. در این منطقه، تعداد معلمان دارای تخصص فناوری اطلاعات زیاد نبود. به همین دلیل، مرا برای مجتمعی که سه دبیرستان دخترانه و پسرانه داشت، انتخاب کردند تا کارهای رایانه‌ای آن‌ها را انجام دهم و تعدادی از ساعت‌های درسی‌شان را هم پوشش بدهم. آن شب را در خانه معلم گذراندم! اما چه گذراندنی؟! قبل از خواب خیلی به کارم فکر کردم. از اینکه می‌خواستم اولین روز رسمی



مهندس! آقای مهندس، این چه کاری بود کردی؟! صدای زنگ را قطع کن، سرم رفت؟! اما انگار سیم‌ها به هم گره خورده بودند و صدا قطع نمی‌شد! یکدفعه دیدم دستش را گذاشت روی شانه‌هایم و محکم تکانه داد و گفت، بابا صدایش رو قطع کن دیگه!؟

از خواب پریدم، دیدم همکار هم‌اتاقی‌ام بالای سرم ایستاده و می‌گوید: «پاشو صبح شده! صدای زنگم قطع کن! روز اول خیلی مهمه و نباید دیر بری سر کار.»

بعد ادامه داد: «هن اینجاها رو مثل کف دست می‌شناسم. آماده شو تا قسمتی از مسیر رو با هم بریم.»

هوا هنوز روشن نشده بود که نماز خواندیم و راه افتادیم. بعد از اینکه مدت زیادی راه رفتیم، در قسمتی از مسیر ایستاد و گفت: «این راه رو مستقیم بگیر و برو تا برسی به ده بزرگی که اولین ساختمان سر جاده اصلیش همون ساختمان مدرسه است. منم باید ازت جدا شم و برم سمت مدرسه ایل!»

خداحافظی کرد و از راهی که ظاهراً به پرتگاهی منتهی می‌شد، رفت و در مه غلیظ ناپدید شد. در هوای نور و مه‌آلود، در مسیری که اولین بار بود در آن قدم می‌زدم، به راهم ادامه دادم! از صدای واقواق سگ و زنگوله‌های گوسفندان متوجه شدم به ده نزدیک می‌شوم. کمی جلوتر رفتم. به یکباره خودم را جلوی در مدرسه دیدم؛ ساختمانی آجری با در بزرگی که به شکل پرچم ایران رنگ شده بود، از لابه‌لای سپیدی مه نمایان بود. چون اولین کسی بودم که به مدرسه رسیده بود، با در بسته روبرو شدم. چند دقیقه‌ای پشت در ایستادم. تعدادی از دانش‌آموزان هم جمع شدند. زیر لب پیچ‌پیچ می‌کردند و به من خیره می‌شدند. انگار متوجه شده بودند معلم جدید مدرسه هستم. در همین حین، پیرزنی که به همراه گله‌اش رد می‌شد رو به من حرفی زد. دقیق متوجه نشدم چه گفت، اما فهمیدم احوال‌پرسی کرده و اشاره کرد باید از روی دیوار بروم و در را باز کنم! با لباس شیک و اتوکشیده و با ظاهری محترم مانده بودم چه کار کنم؟ با خودم گفتم، پسر چاره‌ای نیست. انتظار که نداری دخترها در را باز کنند؟! کمی این دست و آن دست کردم. ناگهان عین قرقی پریدم و در را باز کردم. با خودم گفتم: «جناب مهندس، روز اول از دیوار پریدی داخل، خدا روزهای بعد را به‌خیر کند!»

همان صبح اطلاع دادند مدیر برای جلسه‌ای رفته است اداره و دستور داده من صبحگاه را برگزار کنم. مدرسه دخترانه‌ای که مرکز مجتمع و محل کار من بود، ۵۶ دانش‌آموز داشت که تقریباً همه آن‌ها سر صبحگاه حاضر بودند! اواخر مراسم یکی از دانش‌آموزان تازه به مدرسه رسید. همه دورش حلقه زدند. می‌گفتند: «بتی باغیرت، از سگ‌ها چه خبر!؟»

با خودم گفتم، این بتی یا رئیس باند مدرسه است یا چیزی شبیه این. با وجود حساسیت زیادی که معلم‌ها نسبت به غیبت و تأخیر دختران در مدرسه دارند، من چون روز اول بود، سخت نگرفتم و به روی خودم نیاوردم. آن روز با هر سختی که داشت تمام شد. روزها که گذشت و من بیشتر با دانش‌آموزان و همکارانم آشنا شدم، دیگر محل کار آن استرس‌روزهای اول را نداشت. به خودم که آمدم، دیدم آچارفرانسه و همه‌کاره‌سه تا مدرسه شده‌ام. حتی باید به مدرسه‌های دیگر هم سر می‌زدم. هر وقت مراسم صبحگاه را اجرا می‌کردم، بتی باغیرت را که بعدها فهمیدم نامش بتول است، نمی‌دیدم. یک روز از بقیه سرآغش را گرفتم. همه می‌گفتند: «بتی رفته حساب سگ‌ها را برسه! اما کتاب‌هاش اینجاست!»

همه می‌خندیدند. من هم با خنده‌ای مصنوعی و زورکی تشکر می‌کردم. این جریان داشت آزارم می‌داد. از طرف دیگر هم نمی‌خواستم از دانش‌آموزان

بپرسم. چون احساس می‌کردم دستم می‌اندازند.

چند بار هم جلوی در منتظر ایستادم تا بتول بیاید. هر وقت هم از خودش می‌پرسیدم، با خنده می‌گفت: «آقا، سر گرم سگ‌ها بودم! سگ‌های سر گردنه! مگه الکیه!!» و حرف‌هایی از این قبیل. تصمیم گرفتم به هر قیمتی شده از کارش سر در بیاورم. یک روز بعد از اتمام مدرسه، به‌صورت نامحسوس بتول و گروه شش نفری‌اش را تعقیب کردم. همه به خانه‌هایشان رسیدند و آخرین خانه که تقریباً پایین ده بود، خانه بتول بود. فوراً به مدرسه که محل اسکانم بود برگشتم. صبح روز بعد، قبل از اینکه هوا روشن شود، دوباره تعقیب را از سر گرفتم و از همان مسیر رفتم کنار خانه بتول.

بتول صبح خیلی زود از خانه بیرون آمد و به‌همراه دوستانش روانه مدرسه شد. بعد از پیمودن قسمتی از مسیر، به گردنه‌ای که یک راه انحرافی به روستاهای پایینی داشت رسیدند. ناگهان چند سگ شکاری و قوی‌اندام شروع کردند به پارس کردن و راه بچه‌ها را سد کردن! با خودم گفتم، پسر خدا به تو رحم کرد موقعی که آمدی این سگ‌ها نبودند، وگرنه حسابت صاف بود! صدای سگ‌ها بلند و بلندتر شد. دیدم که بتول کتاب‌ها را به یکی از دوستانش سپرد، دوتا سنگ برداشت و جلوی سگ‌ها ایستاد تا بقیه بتوانند به سمت مدرسه فرار کنند. مدام سنگ‌ها را تکان می‌داد تا سگ‌ها را بترساند! من ترسیدم نکند قدم بردارد یا بدود! چون در این صورت حتماً سگ‌ها به او صدمه می‌زدند! حدود ۳۰ تا ۴۰ دقیقه‌ای بتول سرگرم سگ‌های سرگردنه بود. دیگر هوا هم کاملاً روشن شده بود. روستاییان گله‌ها را بیرون آورده بودند و وسایل نقلیه و تراکتورها در مسیر جاده تردد می‌کردند! فضا مملو از صداهایی بود که خبر از یک صبح کاری روستایی می‌داد. سگ‌ها هم از ترس همین صداها فرار کردند و بتول به سمت مدرسه رفت.

او هر روز صبح این کار را انجام می‌داد. با خودم گفتم، پله پسر جان، این‌گونه است که او نمی‌تواند به صبحگاه برسد! بعد از آن واقعه، هر روز قبل از همه خودم را به سرگردنه می‌رساندم و موقعی که بتول با سگ‌ها تنها می‌شد، به او می‌پیوستم و سگ‌ها را سرگرم می‌کردم تا او بتواند به مدرسه بیاید. تنها بتول از این جریان اطلاع داشت. اتفاقاً آن روز به بعد دیگر نتوانستم مراسم صبحگاه را اجرا کنم و سر وقت به مدرسه برسم و این موجب اعتراض همه شد. البته بهانه می‌آوردم که دارم برای شرکت در کنکور کارشناسی ارشد مطالعه می‌کنم و صبح‌ها خواب می‌مانم.

در محل کارم هر روز تنش بود! هر روز توپ و تشسر و صدای بلند از دفتر مدرسه به گوش می‌رسید که همیشه یک سر قضیه من بودم که تأخیر داشتم و به صبحگاه نمی‌رسیدم؛ به گفته مدیر مدرسه، من محل کار را برای همه جهنم کرده بودم. آن معلم که تا چندی پیش آچارفرانسه مدرسه بود، حالا به معلمی بی‌نظم تبدیل شده بود که بدتر از آن، گوشش به هیچ حرف و تذکری هم بدهکار نبود.

یک روز طبق معمول هرساله، از همه معلمان و دانش‌آموزان برای انتخاب معلم نمونه ساعی مجتمع محل کارم رأی‌گیری کردند. من از آخر اول شدم. تنها دو رأی آوردم که یکی را خودم به خودم داده بودم و دیگری را هم حتماً بتول به من داده بود. تمام یک سالی را که در آن مدرسه افتخار خدمت داشتم، هر صبح به همین شغل شریف مشغول بودم و هیچ‌گاه هم آن را برای کسی بازگو نکردم. همیشه از این کارم راضی هستم. بعد از آن سال، به دلیل نارضایتی مدیر و دیگر کارکنان، نتوانستم در آن مدرسه پست سازمانی بگیرم و مجبور شدم برای تکمیل ساعات تدریس به مدرسه‌های دیگر بروم.



ورقه فیزیک

فرید قشلاقی تبریز*

سال دوم دبیرستان، بین ورقه‌ها نبود. چندبار اوراق را گشتم و چیزی نیافتم. به مدرسه زنگ زدم و از ناظم مدرسه خواستم روی میزها، کمد‌ها و ... را بگردد. تمام خانه را هم زیر و رو کردم. ورقه علی نبود.

من دو سال بود که در مدرسه کلاس کشتی دایر کرده بودم و به دانش‌آموزان علاقه‌مند کشتی یاد می‌دادم. در آخر هر کلاس، درس‌های جوانمردی و اخلاق ورزشی از پوریای ولی و جهان پهلوان تختی برای شاگردانم تعریف می‌کردم. علی هم یکی از شاگردان خوب من بود. اگر خوب تلاش می‌کرد، حتما در کشتی پیشرفت می‌کرد. درسش هم بد نبود و نمره‌های تقریباً متوسطی می‌گرفت. اینکه ورقه علی گم شده باشد، مرا خیلی آشفته کرد.

چند روزی به دنبال ورقه او گشتم، ولی ورقه نبود. حدس زدم شاید علی برگه امتحان فیزیک را به مراقب تحویل نداده باشد!

برای تحویل اوراق و لیست

اواخر خردادماه بود. خرداد آن سال، گرم‌تر از سال‌های قبل بود. شاید هم من کم‌طاقت‌تر شده بودم؛ دوری راه شهرستان از یک سو و درد کلیه از سوی دیگر.

آخرین امتحان خردادماه را هم گرفتیم. ناظم مدرسه اوراق امتحانی را تحویل داد و گفت: «می‌دانم با گرمای هوا و درد کلیه خیلی سخت است که رفت‌وآمد کنی، ولی شما هم مثل همکاران دیگر باید اوراق را در مدرسه تصحیح کنی.» به او گفتم که نمی‌توانم هر روز از تبریز تا اینجا بیایم و برگردم، ولی قبول نکرد بپریشان خانه.

تعدادی از اوراق را تصحیح کردم. وقت اداری مدرسه تمام شد. برگه‌ها را جمع کردم و پیش مدیر رفتم. هر چه اصرار کردم بقیه اوراق را به منزل ببرم، قبول نکرد. گفت: «یک سال، یکی از همکاران، اوراق را در راه منزل در تاکسی جا گذاشته بود و تا زمان پیدا شدن اوراق در دردسر افتادیم. اگر مشکلی برای اوراق پیش بیاید، ما نمی‌توانیم پاسخ‌گو باشیم.»

روز بعد که برای تصحیح اوراق به مدرسه رفتم، حالم خوب نبود. همکاران با مدیر صحبت کردند. با هزار التماس، بالاخره مدیر قبول کرد که اوراق را به منزل ببرم، بدون اینکه اوراق را بررسی کنم و بشمارم، تحویل گرفتم.

اوراق را در منزل تصحیح و نمرات را ثبت کردم. پس از بررسی ریزنمرات، متوجه شدم یکی از دانش‌آموزان نمره ندارد. ورقه فیزیک علی، دانش‌آموز



نمره‌ها به مدرسه رفتیم. نمی‌خواستیم جریان را برای مدیر تعریف کنیم. از معاون آموزشی هم خواسته بودم در این باره با مدیر صحبت نکند.

به خانۀ علی زنگ زدم و از علی خواستم به مدرسه بیاید. علی: آقا اجازه؟

- : بیا داخل.

علی: سلام آقا!

- : سلام، امتحان فیزیک را چطور دادی؟

علی: آقا خوب نوشته بودم!

- : ورقه‌ها را تصحیح کردم، برگۀ امتحان فیزیکت بین اوراق نبود. همه‌جا را گشتم، ولی پیدایش نکردم. نکند ورقه‌ات را تحویل نداده‌ای؟

علی: نه آقا تحویل دادم!

- : خوب فکر کن، شاید تحویل نداده‌ای؟!

علی: نه، به خدا تحویل دادم آقا!

- : باشد. دیگر کاری ندارم. می‌توانی بروی.

گفتم شاید ورقه در خانۀ پدرم مانده باشد. آن روز عصر رفتم خانۀ پدرم و اتاقم را گشتم، ولی از ورقه خبری نبود که نبود.

روز بعد دوباره به مدرسه رفتیم. عرق زیاد باعث شده بود درد کلیه‌ام بیشتر شود. دوباره به علی زنگ زدم و گفتم به مدرسه بیاید.

در دفتر نشسته بودم. علی در زد و اجازه خواست.

علی: سلام آقا، اجازه هست؟

- : سلام، بیا تو.

علی: آقا با من کاری داشتید؟

- : علی خوب فکر کن، مطمئنی ورقه‌ات را داده‌ای؟

علی: بله آقا، مطمئنم.

- : ببین، من با این‌ها نمی‌توانم هر روز به خاطر یک ورقه، بروم و بیایم. اگر احیاناً امتحانت را خوب نداده‌ای و ورقه‌ات را با خودت برده‌ای، بگو تا مشکل را یک جوری حل کنیم.

علی نگاهی به من کرد. سرش را پایین انداخت و به کف دفتر معاونت خیره شد. بعد از چند لحظه، سرش را بالا آورد و پرسید: آقا، اگر ورقه پیدا نشد چه می‌شود؟

- : من به زحمت می‌افتم و باید به مسئولان مدرسه پاسخگو باشم.

علی: آقا اگر من ورقه را برده باشم چه؟

گفتم: «در بدترین شرایط به تو صفر می‌دهند. اگر خیلی ارفاق کنند، جای نمرۀ فیزیک را خالی

می‌گذارند و نمرۀ شهریورت را به جایش ثبت می‌کنند. علی سرش را به سمت دیوار برگرداند و پایین انداخت. چند لحظه سکوت کرد و در حالی که هنوز سرش پایین بود، با لکنت گفت: آقا می‌دونید؟ ... می‌دونید آقا ... من امتحان فیزیک رو خوب ننوشته بودم. ترسیدم بیفتم. فکر کردم ورقه‌ام را با خودم ببرم. از شنیدن این حرف خیلی ناراحت شدم. با غضب به علی گفتم: «چرا این کار را کردی؟ فکر نکردی...؟ واقعا که از تو انتظار نداشتم. ناامیدم کردی!»

بعد هم یک برگۀ A5 گذاشتم روی میز و به علی گفتم این جریان را در آن برگه شرح دهد و آن را امضا کند. علی هم با دستان لرزان خودکار را برداشت، شرح واقعه را نوشت و امضا کرد. بعد سرش را پایین انداخت و از دفتر خارج شد و رفت.

رفتار علی مرا به شک انداخت. بعد از رفتن او، خواستم با حضور مدیر و معاون آموزشی جلسه‌ای تشکیل دهیم و در این مورد تصمیم بگیریم، ولی ته دلم رضا نداد. دوباره با خودم گفتم، بروم و دوباره خانه را خوب بگردم. رفتم خانه و در حالی که داشتم کمد را می‌گشتم، یک لحظه چشمم به کیف لپ‌تاپ افتاد. یادم آمد یک روز ورقه‌ها را در کیف لپ‌تاپ به خانۀ پدرم برده بودم. با خودم گفتم نکند ورقه داخل کیف جا مانده باشد؟ کیف را باز کردم. ورقۀ علی داخل کیف بود. یک حالی شدم. حالتی مرکب از خوش‌حالی و شرمندگی، و تعجب و دلسوزی و غمی سنگین: غمی که سنگینی ترحم را برآیم بیشتر می‌کرد. ورقۀ علی را اصلاح کردم. نمره‌اش ۱۶ شد. فردای آن روز به مدرسه رفتم و به علی زنگ زدم. علی آمد. وقتی وارد دفتر شد، ورقه را روی میز گذاشتم.

- : علی ورقه‌ات را پیدا کردم، ۱۶ شدی.

علی سرش را پایین انداخت. پرسیدم چرا آن روز دروغ گفتی؟

علی سرش را بلند نکرد. گفتم، با شما هستم علی، چرا دروغ گفتی؟

اشک در چشمانش حلقه زد، نگاهی به من کرد و به زمین خیره شد. اشک‌هایش را دیدم که یکی پس از دیگری سرمی‌خوردند و پایین می‌آمدند. بعد گفتم: «خواستم با این حالتان به زحمت نیفتید آقا!»

این بار من سرم را پایین انداختم.

دو سال بود که من در کلاس کشتی و فیزیک، در مقام حرف، درس مردانگی و جوانمردی می‌دادم، ولی علی با کارش در مقام عمل درس بزرگی به من داد!



خیلی نزدیک، خیلی دور

بررسی مناسبات خانواده و مدرسه

شهین ابروانی*

درباره روابط خانواده و مدرسه گزارش‌های تاریخی کمی وجود دارند، در حالی که این رابطه بسیار اهمیت دارد، زیرا دانش آموز در طول تحصیل، میان این دو نهاد که مهم‌ترین نهادهای آموزش‌دهنده به وی هستند، در آمد و شد است و هم‌زمان از هر دو می‌آموزد. امروزه خانواده به یکی از دغدغه‌های جدی مدرسه تبدیل شده است. مدرسه به‌طور جدی احساس می‌کند عملکردش تحت‌الشعاع عملکرد خانه قرار دارد؛ به گونه‌ای که بارها از اهل مدرسه می‌شنویم «اگر خانواده نخواهد، از ما کاری بر نمی‌آید.» چنین باوری نشان‌دهنده احساس ضعف مدرسه در مقابل خانه است و این پیام را دارد که مدرسه و خانه با یکدیگر هم‌سو و هماهنگ نیستند. حافظه تاریخی ما چنین موضوعی را به‌عنوان مسئله‌ای قدیمی به یاد نمی‌آورد، بنابراین، این سؤال مطرح می‌شود که چرا مدرسه دچار چنین احساسی شده است؟ در این زمینه، چه تغییری نسبت به گذشته روی داده است؟

تحلیل رابطه مدرسه و خانواده نشانگر آن است که دو مؤلفه کلیدی در تعیین این رابطه مؤثرند: نخست میزان سنخیت نظام ارزش‌های مدرسه و خانواده و نزدیکی فرهنگی آن‌هاست و دوم نوع نگاه خانواده به مدرسه به منزله یک مرجع معتبر. منظور از مرجعیت در اینجا آن است که در نگاه خانواده، مدرسه توانایی بالاتر و صلاحیت کافی یا بیشتری در آموزش و پرورش فرزندان دارد و می‌تواند پایگاهی مطمئن برای خانواده باشد. مناسبات خانواده و مدرسه با همین دو معیار بررسی می‌شوند. مرور چگونگی روابط خانه و مدرسه از آغاز تحولات مدرن آموزشی تا امروز، نشان‌دهنده سه دوره است: تولد مدرسه تا حکومت پهلوی؛ حاکمیت پهلوی و پس از پیروزی انقلاب اسلامی.

دوره اول: از تولد مدرسه تا حکومت پهلوی

در آغاز این دوره، همانند گذشته، میان خانه و مکتب سنخیت فرهنگی وجود داشت. اما زمانی که انتقاد از عملکرد و فضای مکتب در نشریات آن زمان آغاز شد، نهاد جدید یعنی مدرسه از سوی برخی اقشار بر مکتب ترجیح یافت، اما چنین ترجیحی، به دلیل نوع فرهنگ و ارزش‌های مکتب نبود، بلکه به دلیل ضعف در کیفیت آموزشی و محیط نامناسب (کم‌نور و بسته بودن) برخی از محل‌های برگزاری جلسات درس مکتب بود. تعداد فارغ‌التحصیلان مکتب همواره بسیار کمتر از ورودی‌های آن بود، زیرا روش دشوار آموزش و فضای مکتب، به‌ویژه استفاده از خشونت در آن، بچه‌ها را در نیمه راه از مکتب فراری می‌داد. با این وصف، هم مکتب و هم مدرسه جدید، هر دو از نظر فرهنگی با ارزش‌های خانواده هماهنگ بودند و هر دو برای خانواده‌ها اعتبار و مرجعیت داشتند.

شکاف میان دو نهاد خانه و مدرسه از زمانی آغاز شد که مدرسه به منزله یک نهاد مدرن، کانونی برای تفکرات روشنفکری شد؛ به‌ویژه در جریان انقلاب مشروطه (نزدیک به ۱۲۰ سال پیش). در چنین شرایطی، ارزش‌های جدیدی که در مدرسه‌های جدید زمره می‌شدند، برای خانواده‌ها ناآشنا بودند. با وجود این، مدرسه نهادی بسیار معتبر بود، زیرا در آن زمان باور عموم مردم آن بود که مدرسه و سواد مهم‌ترین امکان‌رهایی از جهل و عقب‌ماندگی ایران است.

به این ترتیب، از سال‌های آغاز انقلاب مشروطه، تغییر در رابطه خانه و مدرسه آغاز و با ظهور تفاوت‌هایی میان ارزش‌های این دو نهاد، حساسیت بسیاری از مذهب‌یون برانگیخته شد.



* عضو هیأت علمی دانشگاه تهران



دوره دوم: حاکمیت دولت پهلوی

دوره پهلوی دوره تحولات ریشه‌ای در مدرسه و نیز گسترش مدرسه‌های دولتی در سراسر کشور است. در حالی که خانواده‌ها به شدت سنتی بودند، مدرسه نمادهایی از فرهنگ و ارزش‌های مدرن در ظاهر معلمان و دانش‌آموزان یافت. حذف حجاب، پوشیدن لباس غربی و محتوای درسی و برنامه‌های نه چندان دینی مدرسه، برخلاف آنچه در مکتب می‌گذشت، برای خانواده بیگانه بود. بنابراین، خانه و مدرسه از نظر نظام ارزش‌ها سنخیت چندانی نداشتند. اما چنین مسائلی قابل اعتنا به نظر نمی‌رسیدند و در منابع تاریخی آموزش نیز اشاره‌ای به آن‌ها مشاهده نمی‌شود. این نادیده گرفته شدن به دو دلیل بود: یکی آنکه مدرسه برای خانواده‌ها یک فرصت بود؛ زیرا باسوادی در جامعه همواره فضیلت محسوب می‌شد و به‌منزله داشتن شغل و درآمد نیز بود. دوم آنکه مدرسه نهادی دولتی بود که توسط حکومت اداره می‌شد و نسبت به خانواده جایگاهی فراتر داشت. در نتیجه خود را به‌عنوان مرجعی رسمی و بالاتر می‌نمایاند. به این ترتیب، خانواده در عموم موارد به مدرسه به چشم یک مرجع می‌نگریست. هر چند که دیگر در میان خانواده و مدرسه سنخیت فرهنگی و ارزشی چندان قوی نبود.

باید متذکر شد، چنین پذیرشی مطالبه مدرسه نیز بود. شاهد این ادعا، جایگاه والدین در انجمن همکاری خانه و مدرسه در دوره پهلوی بود که صرفاً حامی مالی مدرسه تلقی می‌شدند؛ معمولاً اعضای انجمن والدینی بودند که از امکانات یا تمکن

مالی بیشتری برخوردار بودند و می‌توانستند به طریقی به مدرسه کمک کنند. اما هیچگاه از آن‌ها خواسته نمی‌شد درباره شرایط مدرسه، محتوای درس‌ها و برنامه‌های مدرسه اظهار نظر یا مشارکت فکری داشته باشند. زیرا اصولاً مدرسه‌ها والدین را فاقد چنین صلاحیتی می‌دانستند.

در این برهه، دو گروه به تأسیس مدرسه‌های ملی (خصوصی) اقدام کردند: مذهبیونی که به صلاحیت مدرسه در تربیت مذهبی فرزندانشان تردید داشتند و گروهی که کیفیت آموزشی مدرسه‌های دولتی را نامناسب می‌دانستند. در این دو نوع مدرسه که خانواده‌ها انتخابشان کرده بودند، تا حدود زیادی میان خانواده و مدرسه سنخیت ارزشی و فرهنگی وجود داشت. همچنین، خانواده به مرجعیت مدرسه باور داشت.

دوره سوم: پس از پیروزی انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به اقتضای مطالبات برخاسته از فرهنگ انقلابی-اسلامی، مدرسه در پی بازگشت به ارزش‌های سنتی و دینی بود و با توجه به اینکه گفتمان انقلاب اصولاً گفتمان قاطعیت و قدرت است، نهادها و حتی افراد جامعه، هر یک تغییر را با قدرت و قاطعیت فرمان می‌دادند و مطالبه می‌کردند. در مدرسه نیز همین گفتمان حاکم شد. اما علاوه بر کارکنان اداری و معلمان، دانش‌آموزان نیز قدرتمند شده بودند و به‌احتی از اولیای مدرسه اطاعت نمی‌کردند.

اینک مدرسه، علاوه بر مرجعیت، قدرت برخاسته از تحول انقلابی و قاطعیت را نیز به کار گرفت و مرز مرجعیت فرهنگی-علمی و قدرت‌مداری را از میان برداشت، در حالی که پیشتر مرجعیت قانونی و علمی داشت. به‌تدریج، مقرراتی سخت‌گیرانه برای ظاهر معلمان و دانش‌آموزان در مدرسه‌های دخترانه و پسرانه وضع و اجرا شدند و در رعایت آن‌ها روش‌هایی قاطع با چاشنی خشونت به کار می‌رفت: دم در مدرسه، حجاب دانش‌آموزان دختر و مدل و بلندی موی پسران کنترل می‌شد. در برخی مدرسه‌ها سرکردن چادر مشکی اجباری شد. رنگ جوراب و کفش دختران و طول آستین لباس پسران کنترل می‌شد. پاچه شلوار اندازه‌گیری

می‌شد. گاهی کیف‌ها را می‌گشتند. در گذشته هم مدرسه ناخن و ابروی دختران دانش‌آموز را به دلایل بهداشتی و نیز لزوم سادگی چهره دختر دانش‌آموز کنترل می‌کرد، اما پس از انقلاب، مدرسه توضیح همفکرانه‌ای برای خواسته‌هایش ارائه نمی‌داد و فقط می‌گفت مدرسه باید اسلامی شود. آسیب‌های جنگ تحمیلی هشت‌ساله، به‌ویژه شهادت معلمان، دانش‌آموزان و اعضای خانواده‌های آن‌ها، اصرار بر این فضا و برنامه‌ها را در قالب اسلامی کردن تقویت می‌کرد و برگزاری انواع مراسم به مناسبت‌های سیاسی-مذهبی در مدرسه، به‌عنوان یکی از ارکان فعالیت‌های مدرسه، مکمل این تلاش‌ها بود.

بدیهی است که نفس تأکید بر ارزش‌های جدید از سوی مدرسه، آن هم پس از انقلاب اسلامی، برای خانواده‌ها قابل انتظار بود، اما مدرسه بر چیزهایی تأکید می‌کرد که جزو واجبات دینی نبود. رنگ جوراب، کفش، لباس، نوع آستین و مدل موی این دسته بودند. به علاوه، مدرسه نه تنها برای دانش‌آموزان، بلکه برای والدین و خانواده‌ها هم تعیین تکلیف می‌کرد. گاه مادرانی را که به نظر مدرسه حجاب اسلامی را به قدر

گسترش آن نقش داشت. اگر مدرسه برای احیای ارزش‌های سنتی اسلامی تلاش می‌کرد، اما خانواده به تدریج به ارزش‌های مدرن یا شبه‌مدرن متمایل شد. یعنی در این دوره، مدرسه نماد فرهنگ سنتی و خانواده نماد فرهنگ مدرن شد و این روند به‌ویژه با رشد ابزارهای فناوری اطلاعات سرعت یافت. در سال‌های گذشته، فضای مجازی این روند را گسترده‌تر و عمیق‌تر کرده و سایر نهادها نظیر رسانه‌ها و نهادهای فرهنگی را متأثر کرده است. در این شرایط، خانواده با سایر نهادها هم‌سوتر شد و مدرسه در حالی که به کمک و حمایت همه این نهادها نیاز داشت، از تمامی آن‌ها فاصله گرفت.

تا این مرحله خانواده و مدرسه در حرکتی موازی پیش می‌رفتند. این دو هر چند در سبک و رویکرد پرورش دچار چالش بودند، اما درباره آموزش و کیفیت هرچه بالاتر آن توافق داشتند. به همین دلیل، با وجود فراز و نشیب در ارتباطاتشان، در کنار هم بودند. اما ظهور بحران‌های مالی مدرسه، تغییرات دیگری در این رابطه ایجاد کرد.

وزارت آموزش و پرورش به دلیل گستردگی جمعیت تحت پوشش و نیروی انسانی‌اش، در تمامی دوره‌ها با مشکلات مالی دست و پنجه نرم می‌کرد. با وجود این، می‌کوشید با دریافت سرانه دانش‌آموزی، نیازهای اصلی مدرسه را تأمین کند. اما از دهه ۸۰، به تدریج مشکلات مالی مدرسه بیشتر شد. در حال حاضر کار به جایی رسیده است که مدرسه‌ها در عمل خود باید برای تأمین هزینه‌هایشان تدبیر کنند. در این شرایط، حمایت مالی خانواده‌ها تقریباً تنها منبع موجه تأمین هزینه‌های مدرسه است. نیاز مدرسه به حمایت مالی، کفه قدرت را به سمت خانواده سنگین کرد. این موضوع به کشاکش خانواده و مدرسه بیشتر دامن می‌زد و جایگاه مدرسه را در نگاه خانواده تنزل می‌داد. اما هنوز عوامل دیگری خانواده‌ها و رابطه‌شان با مدرسه را متأثر می‌کردند که یکی از آن‌ها بالا رفتن سطح سواد و تحصیلات خانواده‌ها، و آسیب دیدن نهاد خانواده در اثر بحران‌های اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی در جامعه بود.

بی‌تردید، پس از انقلاب اسلامی، با افزایش جمعیت باسواد و رشد آموزش عالی در کشورمان، خانواده‌ها نسبت به گذشته از سطح تحصیلات بالاتری برخوردار شدند. این رشد موجب شد مطالبات آموزشی خانواده‌ها از مدرسه بیشتر شود و آن‌ها در امور تحصیلی فرزندانشان بیشتر مداخله کنند. تجربه خود آن‌ها از دوره تحصیلشان، ایشان را نسبت به ضعف‌های احتمالی مدرسه و عملکرد معلمان (که شاید در گذشته از چشم والدین پنهان می‌ماند) هشیار می‌کند و توجه زیاد و گاه حساسیت افراطی والدین درباره فرزندانشان، آن‌ها را حتی به‌طور غیرمنطقی از مدرسه طلبکار می‌سازد. وقتی والدین به راحتی صلاحیت و عملکرد نیروهای مدرسه و معلمان فرزندانشان را زیر سؤال می‌برند و تحمل مدرسه را از سر ناچاری و اجبار تحصیل فرزندانشان می‌دانند، در واقع، پیام تزلزل مرجعیت مدرسه را اعلام می‌دارند. آغاز پدیده آموزش

کافی رعایت نکرده بودند، در برخی مدرسه‌ها راه نمی‌دادند یا به نحو نامناسبی با آن‌ها برخورد می‌کردند. گاه سخت‌گیری درباره مسائل اخلاقی رفتاری، دانش‌آموزان را متهم و خانواده‌ها را نگران و جریحه‌دار می‌کرد و اگر والدین به اعتراض به مدرسه می‌آمدند، با واکنش منفی کارکنان مدرسه مواجه می‌شدند. در واقع، در طول دهه‌های ۶۰ تا نیمه دهه ۷۰ که این روند ادامه داشت، قدرت از آن مدرسه بود و سعی می‌کرد نه تنها دانش‌آموز، بلکه خانواده را زیر سلطه قدرت‌مدارانه خود درآورد. خانواده ابتدا با باور به مرجعیت همه‌جانبه مدرسه تلاش کرد تصمیمات مدرسه را بپذیرد یا رعایت کند، اما به تدریج خسته شد و مقاومت را آغاز کرد. خانواده، پس از انقلاب، نظیر مدرسه، از شور و مطالبه‌گری انقلابی بهره‌مند بود و برخلاف گذشته لزومی نمی‌دید در مقابل برخوردهای مدرسه رفتاری انفعالی و فروتنانه پیش بگیرد.

اما به‌جز خانواده، مدرسه در مقابل سایر نهادها نیز موضع انکاری داشت. نهادهایی فرهنگی که نمادهای ظاهری مذهبی نداشتند، در نگاه مدرسه مورد تردید بودند؛ فرهنگ‌سراهای شهرداری، سینماها و حتی صداوسیما در تعامل با مدرسه توفیق چندانی نداشتند. ورود کتاب به کتابخانه مدرسه فقط از طریق مجوز اداره‌های آموزش و پرورش امکان داشت. چنین مجوزی معمولاً کتاب‌های ناشران معتبر کودک و نوجوان را در بر می‌گرفت. سنخیت مدرسه با سایر نهادهای فرهنگی و اجتماعی نیز در این دوره تضعیف شد، اما هیچ‌یک به قدر فاصله گرفتن از خانواده، به مدرسه آسیب نزد.

شکاف خانواده و مدرسه تنها به دلیل قدرت‌ورزی مدرسه نبود. تحول در فرهنگ خانواده‌ها، اگر نه در ایجاد این فاصله، اما در



چه کاری برمی آید؟» اما این مشکل بسیار مهم در نظام آموزشی ما پنهان است.

بالاخره این بحث را نمی توان بدون اشاره به تأثیر آسیب‌زای سیاست‌های دولت‌ها دربارهٔ مدرسه به پایان برد. در واقع، یک سر طیف تضعیف مدرسه، دولت‌ها بودند. در نظام آموزشی متمرکز ما، مدرسه همواره تابع سیاست‌های تعریف شدهٔ دولت‌ها بوده است. از مدرسه و رسالتش فراتر از شعار، چندان حمایتی نشده و کسی نگران پیامدهای ناشی از فقر مالی و کمبود نیروی انسانی در آن نبوده است؛ مهم‌تر آنکه جایگاه معلم در درون نظام آموزشی و نیز در عرصهٔ اجتماع ضعیف شده است. این ضربه‌های درونی، مقاومت مدرسه را در مقابل نامالیمات بیرونی کاهش داده است.

در خانه و شکل‌گیری و افزایش مدرسه‌های غیررسمی جلوه‌هایی از این تزلزل اعتبار مدرسه‌اند.

عامل دیگر، تأثیر گسترش بحران‌های اقتصادی اجتماعی و آسیب‌های آن بر خانواده بود. نتیجهٔ این بحران‌ها افزایش طلاق و گاه بداخلاقی والدین، بی‌سرپرستی و بدسرپرستی فرزندان، بحران عاطفی و مشکلات رفتاری فرزندان است. در چنین شرایطی، از یک‌سو با حضور دانش‌آموز در مدرسه، خانواده بحران‌هایش را همراه فرزندش به سوی مدرسه سرازیر کرده است و از سوی دیگر فرزند با والدینی بی‌تحمل و پیش‌بینی‌ناپذیر مواجه شده است. این فشارها برای مدرسه بسیار سنگین‌اند. اینک می‌توان دریافت چرا مدرسه در لاک انفعال فرورفته و به این نتیجه رسیده است که: «اگر خانواده نخواهد، از مدرسه

اینک باید پرسید چرا مدرسه باید مرجعیت داشته باشد؟

خانواده نه در گذشته و نه در حال، در مقایسه با مدرسه، مرجعیت نداشته است. خانواده البته همواره تکیه‌گاه و پناه فرزندان بوده و هست، اما با تضعیف مدرسه، خانواده جای آن را نگرفته است. این مدرسه است که در هر شرایطی لازم است اعتبار و مرجعیت

داشته باشد. ضرورت این اعتبار از ماهیت مدرسه برخاسته است. مدرسه در طول تاریخ مأمور ایجاد فرصت یادگیری برای انسان در اوان کودکی و نوجوانی است. انسان از اوان کودکی استعداد‌های گسترده‌ای دارد که از طریق یادگیری شکوفا می‌شوند و این مدرسه است که می‌تواند چنین فرصت‌هایی را برای وی فراهم کند. اگر خانواده به مدرسه اعتماد نکند، خودش باید این مسئولیت را برعهده بگیرد. در گذشته، برخی خانواده‌های اهل علم، خود آموزش‌های اولیه را به فرزندانشان ارائه می‌کردند. اما در آن زمان موضوع‌های قابل آموزش بسیار محدود بودند و ایشان نیز برای آموزش تکمیلی، فرزندانشان را به سراغ استادان دیگر یا مدرسه می‌فرستادند. امروزه نیز شاید بعضی از خانواده‌های تحصیل‌کرده بتوانند تا مراحل، خود به کودکانشان آموزش دهند، اما قطعاً همین والدین هم در تمام زمینه‌های لازم نظیر تعیین محتوا و روش‌های مناسب تدریس تخصص ندارند. در واقع، نفس آموزش نیازمند نهادی مستقل است و این نهاد مدرسه است.

علاوه بر وظیفهٔ آموزش، مدرسه به‌ویژه در تربیت اخلاقی و تربیت اجتماعی نیز بر خانواده اولویت می‌یابد. زیرا خانواده هرچند خود نهادی اجتماعی است، اما برای فرزندانش نهادی خودی است و مناسب‌تاش در میان اقوام و آشنایان هم از همین جنس است. اما مناسبات اجتماعی و آموزش رفتار با گروه هم‌سالان و دیگر اعضای جامعه، در مدرسه برای کودک فراهم می‌شود. البته حیطه‌های بسیار دیگر را نیز می‌توان به این موارد افزود.

تمام این‌ها یعنی با تمام مشکلاتی که مدرسه از سر غفلت یا ناخواسته با آن دست به‌گریبان شده است، باید هم مدرسه و هم خانواده، برای احیای این مرجعیت تلاش کنند. به‌ویژه خانواده باید ارزش مدرسه را نزد فرزندانش بالا ببرد. مدرسه نیز برای خروج از انفعال تلاش کند و بپذیرد، اگرچه نظام آموزشی و مدرسه نیازمند اصلاحاتی جدی هستند، اما این به معنی تعطیل شدن تلاش و امید بهبود نیست.





فرار از مدرسه

مصطفی سهرابلو

چند روز پیش دوره‌ ضمن خدمت داشتیم. سر کلاس، استاد دوره به روش سخنرانی مطالب را ارائه می‌کرد. من با دوستانم روی تک صندلی‌های ردیف آخر نشسته بودم. بعد از حدود بیست دقیقه، همگی شروع کردیم به ورجه و ورجه و حرکات ناشی از خستگی و کسالت؛ با وجود اینکه استاد برای ایجاد بحث متقابل بسیار تلاش می‌کرد.

از آنجا که استاد دوره معلم با تجربه‌ای بود، می‌کوشید با پرسش‌ها و سخنان طنزآمیز لحظاتی وضع خسته‌کننده و کسالت‌آور کلاس را تغییر دهد، ولی باز کلاس به حالت اول برمی‌گشت. کلاس‌های پشت سر هم، آن هم با روش سخنرانی و «محتوای تکراری»، واقعا خسته‌کننده‌اند. نکته جالب توجه اینکه تعدادی از همکاران، هر کدام به بهانه‌ای، برای مدتی از کلاس خارج می‌شدند

آن موقع دانش‌آموزان کلاس‌های مدارس روستایی را به خاطر آوردم که مجبورند یک سال، بیشتر اوقات را در کلاس‌های مختلط تحمل کنند؛ آن هم در مدرسی که از امکانات آموزشی و فضاهای مناسب، دیوارهایی با رنگ‌آمیزی مناسب و ابزارهای آموزشی برخوردار نیستند.

در تصاویر و فیلم‌ها گزارش‌های مستند درباره مدرسه‌های شاداب و موفق در برخی کشورهای دنیا، اولین نکته‌ای که به چشم می‌خورد، زیبایی نما و اطراف مدرسه است که با فضای سبز و اجزای مناسب آماده حضور دانش‌آموزان است. این مدرسه‌ها جزو پیشروهای عرصه تعلیم و تربیت هستند. دانش‌آموزانشان با لذت و علاقه به یادگیری می‌پردازند و در مسابقه‌ها و آزمون‌های بین‌المللی مانند تیمز و پرلز خوش می‌درخشند. مدیریت و برنامه‌ریزی پیشرفته برای امور آموزشی و پرورشی در این مدرسه‌ها باید از سطح بالایی برخوردار باشد و بهره‌گیری معلمان از روش‌ها و فنون تدریس و ابزارها و فناوری‌های جدید موجود در مدرسه و همچنین فضای زیبا و نقاشی‌های روی دیوار و داخل کلاس‌ها نیز از عوامل اصلی و مؤثر در کارآمدی مدرسه در وصول به اهدافش است. مجموع این عوامل دانش‌آموزان را از خانه و بیرون به داخل مدرسه جذب می‌کند و زمینه‌ساز رشد و شکوفایی و شوق یادگیری در دانش‌آموزان می‌شود.

در طول چند سالی که در چندین مدرسه روستایی، درس علوم تجربی را در پایه‌های هفتم، هشتم و نهم تدریس می‌کنم، رفتاری که دانش‌آموزانم در رابطه با کلاس‌ها و مدرسه از خود نشان می‌دهند، علاقه همیشگی به خروج از کلاس و مدرسه و رفتن به بیرون است، طوری که مدت زمان حضور با علاقه و حوصله‌شان در کلاس بسیار کم است.

مگر بیرون چه خبر است که وقتی از کلاس خارج می‌شوند، همگی این کلمه را تکرار می‌کنند: آخیش!

البته که بیرون و طبیعت با داشتن خانه‌ها و سنگ و کوه و زمین‌های کشاورزی جلوه‌ای جذاب‌تر و شادکننده‌تر از داخل کلاس و مدرسه‌هایی با آن ساخت کهنه و در و دیوارهای بدون نقاشی و حیاط و کتابخانه مجهز و رایانه و اینترنت دارد! در خانه هم دانش‌آموزان حداقل به یک تلفن همراه هوشمند یا تبلت و اینترنت و در نتیجه به محتواهای گسترده و فضاهای مجازی دسترسی دارند. چیزهایی که در مدرسه‌های روستایی جایشان خالی است یا به ندرت و کم وجود دارند.

این شرایط وضعیتی را ایجاد می‌کند که دانش‌آموز از جای کم‌جاذبه به جای پرجاذبه تمایل پیدا کند. در نتیجه، با وجود حضور فیزیکی در کلاس، از فضا و درس لذت نبرد و یادگیری و آموزش به درستی اتفاق نیفتد. دانش‌آموزان این مدرسه‌ها، با وجود برخورداری از معلمان دلسوز و فعال و آشنا به فنون تدریس و آموزش، زود خسته می‌شوند و حوصله‌شان سر می‌رود و به بهانه‌هایی مثل آب خوردن، حتی به اندازه چند متر هم باشد، از کلاس و مدرسه فاصله می‌گیرند.

خودمان را لحظه‌ای جای آنان بگذاریم. حوصله ما دیرتر سر می‌رود یا آنان؟ چه می‌شد اگر می‌توانستیم روند فرار کردن دانش‌آموزان از مدرسه به خانه را معکوس کنیم!

به نظر می‌رسد، لازم است در وهله اول حرکتی جدی در راستای ایجاد مدرسه‌های نو و به‌روز، به‌ویژه با فضاهای کلاسی جذاب، صورت گیرد و با تجهیز مدرسه به حداقل‌های ابزارهای آموزشی مانند رایانه، آزمایشگاه کامل و کتابخانه مجهز شور و نشاط یادگیری و رشد براساس اهداف سند تحول و برنامه درسی را در همه دانش‌آموزان، به‌ویژه در مدرسه‌های روستایی، ایجاد کرد.



معلمی در دنیای صفر و یک‌ها

حسین غفاری*

زمانه عوض شده است. نه دیگر بچه‌ها آن بچه‌های قدیم‌اند، نه مدرسه فقط محدود به دیوارهای سنتی‌اش مانده است. حالا رسانه‌ها رقیب جدی مدرسه برای تعلیم و تربیت بچه‌ها شده‌اند. پس چرا معلم‌ها باید به ابزارهای سنتی‌شان محدود بمانند؟ بچه‌ها از ما معلم‌ها انتظار دارند که همپایشان در «دنیای صفر و یک‌ها» بدویم و دستشان را بگیریم. آیا ما آماده‌ایم؟

چالش اول: محرمانگی داده‌ها

با اطلاعات خصوصی در وب چه کنیم؟

دنیای صفر و یک‌ها دنیای «اطلاعات» است؛ دنیای «ذخیره» و «انتقال» اطلاعات. همه سامانه‌هایی که در فضای مجازی استفاده می‌شوند، به نوعی اطلاعات کاربران را رصد و ذخیره می‌کنند. حتی سامانه‌هایی که برای گرفتن خدمات به وارد کردن نام کاربری و رمز عبور نیاز ندارند هم به شکل‌های متفاوت به شناسایی درگاه‌های اتصال، مدت اتصال، نحوه پیمایش و زمان پیمایش صفحات توسط کاربران می‌پردازند. یکی از چالش‌های دائمی

کاربران با شرکت‌های خدمات دهنده اینترنتی، موضوع دسترسی و استفاده سامانه‌ها از اطلاعات خصوصی کاربران است.

در سال‌های اخیر چندین بار اخبار سوءاستفاده سامانه‌ها از اطلاعات کاربران سروصدای زیادی به راه انداخته است. در آخرین نمونه، جنجال بهره‌برداری غیرقانونی شرکت «کمبریج آنالیتیکا» در انتخابات ۲۰۱۷ آمریکا از اطلاعات کاربری بیش از ۸۰ میلیون کاربر «فیس‌بوک» تا جایی بالا گرفت که کار مدیرعامل فیس‌بوک به پاسخگویی و عذرخواهی در کنگره آمریکا کشیده شد. همچنین، در خرداد

* معلم سواد رسانه‌ای منطقه ۳ تهران

ب. اطلاعات عمومی افشا نشده: آنچه به میل و اختیار خودمان از طریق سامانه‌های اینترنتی برای کسی ارسال کردیم؛ مثل رایانامه (Email) و پیامک (Message) یا اینکه به اجبار (مثلاً در مبادی ورودی به سامانه‌ها یا برنامه‌ها) ابراز کرده‌ایم و ظاهراً کسی به‌غیر از خودمان به آن دسترسی ندارد.

تکلیف دسته اول که معلوم است. پس به بچه‌ها بیاموزیم که هرگز نباید اطلاعات خصوصی و شخصی‌شان را داوطلبانه در معرض مشاهده و استفاده عموم قرار دهند. اما از یاد نبریم که دسته دوم اطلاعات هم بنا به دلایل مختلفی، هر لحظه در معرض خطر افشا شدن قرار دارند. از جمله این دلایل می‌توان به «نقض عهد طرف مقابل»، «هک کور»، «هک هدفمند»، «تغییر ضوابط قانونی خدمات‌دهنده»، «دستور قضایی» و «قوانین فراملیتی» اشاره کرد.

با این حساب، احتمالاً رفتار معقول آن است که فضای مجازی را بستر «نگهداری»، «انتقال» یا «انتشار» هیچ‌گونه «اطلاعات خصوصی» قرار ندهیم.

۹۷، بعد از سال‌ها چانه‌زنی و مذاکره، «مقررات عمومی حفاظت از داده» موسوم به «GDPR» در اتحادیه اروپا عملیاتی شد و تمامی شرکت‌های کوچک و بزرگ خدمات‌دهنده اینترنتی به اصلاح روال‌ها و شرایط حفاظت از داده، محرمانگی اطلاعات کاربران و نظارت شدید بر خروج داده از سامانه‌هایشان مجبور شدند.

از آنجا که هنوز معلوم نیست قوانین سخت‌گیرانه‌ای مثل GDPR تا چه اندازه در حفاظت از داده‌های ما کارآمد باشند، لذا احتمالاً بهترین کار این است که خودمان مراقب اطلاعات خودمان باشیم. پس بدانیم و به بچه‌ها نیز بیاموزیم که چیزی به اسم «اطلاعات خصوصی» در وب وجود ندارد. همه آنچه ما از خودمان روی وب می‌گذاریم فارغ از بستر دسترسی و سکوی ارتباطی به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف. اطلاعات عمومی افشا شده: آنچه به میل و اختیار خودمان در صفحات و سامانه‌های اینترنتی بارگذاری می‌کنیم و در معرض استفاده عموم قرار می‌دهیم، مثل تصویر شناسه کاربری (Profile Picture) یا نظرات زیر مطلب در پایگاه‌های خبری (Comment).





پشت خط (۲۲)

من شاعرم اما حوصله مطالعه ندارم

کم نیستند کسانی که وقتی از شما می‌خواهند درباره شعرشان نظر بدهید، منظورشان این است که از محاسن شعرشان تعریف کنید. آن‌ها آماده شنیدن نظرات انتقادی دیگران نیستند و حوصله چندان برای تأمل و نکته‌سنجی ندارند. از آن عجیب‌تر اینکه حوصله و علاقه‌ای به مطالعه ندارند.

آن‌ها به جلسات شعر می‌آیند که شعرشان را بخوانند و تحسین بشوند و خوش به حالشان بشود. حتی آن قدر حوصله ندارند که به شعر دیگران گوش بسپارند. موقع شعرخوانی دیگران با گوشی‌شان بازی می‌کنند، از جلسه بیرون می‌روند و قدم می‌زنند. بنابراین، به مباحث مطرح شده درباره شعر دیگران هم توجه نمی‌کنند.

اصلاً اگر در جلسه‌ای شرکت کنند و شعر نخوانند، احساس

می‌کنند حضورشان بی‌فایده بوده است.

بسیار دیده‌ام که در برخی جلسات ادبی، مسئول جلسه ناگزیر برای آنکه نوبت شعرخوانی به این گونه افراد کم‌حوصله برسد، بحث و بررسی را حذف و با سرعت تمام شاعران را برای شعرخوانی دعوت می‌کند.

اگر این گونه افراد را در جلسات ادبی دیدید، به آن‌ها بگویید: به جای اشتیاق به حرف زدن، شعرخواندن و تحسین شنیدن، سعی کنید شنونده خوبی برای شعرهای دیگران باشید و پذیرای انتقادها باشید؛ حتی اگر به نظرشان نادرست و نارواست.

از آن مهم‌تر، اگر کسی را دیدید که حوصله و اشتیاقی به مطالعه و کتاب ندارد و تصور می‌کند شاعر است، حتماً به او بگویید:

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

این ره که تو می‌روی به ترکستان است

اسماعیل امینی

اگر دوست دارید در یک نگاه
زمین را بگیرید زیر نگین

اگر دوست دارید دستانتان
رها باشد و نازک و نازنین

اگر دوست دارید دزد زمان
نه دنیايتان را بدزدد نه دین

شب و روز گل، غرق در خنده است
اگر دوست دارید عمری چنین

خلاصه اگر نامتان مایلید
بماند به جا تا ابد بر زمین

نمی‌گویم از هفت خوان بگذرید
فقط ساده باشید مردم، همین!

حسن دلبری

در مقدم او بیا خیابان باشیم
چون قامت کوچه‌ها چراغان باشیم

صبح است بیا به سمت خورشید رخس
همچون گل آفتابگردان باشیم ...

سعید بیابانکی

تا تو ای بهار تازه آمدی
سروهای سرفراز آمدند
مثل رودخانه‌های پرخروش
عاشقان به پیشواز آمدند

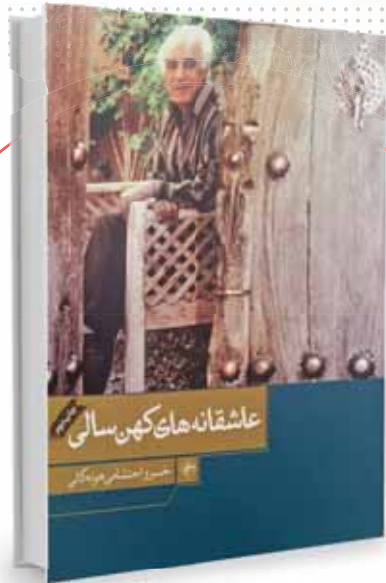
دسته دسته گل شکفت در زمین
باغ‌ها بهار شد ز بوی باد
آسمان برای چشم روشنی
آفتاب را به دشت هدیه داد

قیصر امین پور

عصایش را
به درختی که ایستاده بود سپرد
و بر درختی که نشسته بود، نشست
عینکش را که برداشت
باران گرفت
و سیل خاطراتش را برد

زمستان پدر بزرگ را
درختان می‌فهمند.

هستی مرادی



کَهکشان سیرم و دارم سر پرواز دگر
 تا به خطی رسم از نقطهٔ آغاز دگر
 کاهی از کوه نیاید که به جولانگه باد
 شده‌ام ریگ روان را غلم افراز دگر
 شد گلوگیر قفس نغمه‌ام ای مرغ هوا
 به هوایی که شوم طعمهٔ شهباز دگر
 به تماشای خود از آینه روگردانم
 درنگر همتم از چشم نظرباز دگر
 جز من ای عشق بلند آمده درگاه، هنوز
 خاک بوسِ قدمت نیست سرانداز دگر
 خالی‌ام همچو نی از ناله، دم گرم تو کو؟
 تا به لب آیدم از پردهٔ دل راز دگر
 جز به جبران زمینگیری خود چرخ نگشت
 آسمان دگری خواهم و پرواز دگر
 گر موافق خوردم زخمه به ساز ملکوت
 هم به شور آورمت باز به شهناز دگر
 نتراشیده سر آن گونه قلندر شده‌ام
 که به گیلانکده‌ام خواجه شیراز دگر
 شیون این مایه که دم می‌زنی از قولِ غزل
 به ردیف نرسد قافیه‌پرداز دگر

شیون فومنی

پیش از تو آب معنی دریا شدن نداشت
 شب مانده بود و جرئت فردا شدن نداشت
 بسیار بود رود در آن برزخ کبود
 اما دریغ، زهرهٔ دریا شدن نداشت
 در آن کویر سوخته، آن خاک بی‌بهار
 حتی علف اجازهٔ زیبا شدن نداشت
 گم بود در عمیق زمین شانۀ بهار
 بی تو ولی زمینۀ پیدا شدن نداشت
 دل‌ها اگر چه صاف، ولی از هراس سنگ
 آینه بود و میل تماشا شدن نداشت
 چون عقده‌ای به بغض فرو بود حرف عشق
 این عقده تا همیشه سر او شدن نداشت

سلمان هراتی

عاشقانه‌های کهنسالی مجموعهٔ ۵۹ غزل از
خسرو احتشامی هونه‌گانی است که انتشارات
 «فصل پنجم» آن را منتشر کرده است. احتشامی
 اصالتاً قشقایی است و اصطلاحات ایللیاتی در
 شعرش فراوان دیده می‌شود. غزل‌های این کتاب
 با زبان و فضایی امروزی، حال و هوایی تازه برای
 مخاطب ایجاد می‌کند. غزلی از این کتاب بخوانید:
 باید به گیسوان تو ایمان بیاورم
 ایمان به این کتاب پریشان بیاورم

برکت بده به سفرهٔ پیراهنت که من
 از فصل شاعرانگی‌ام نان بیاورم

با ابر زلف هم‌سفرم کن که یک سحر
 دست دعا بر آرم و باران بیاورم

در کلبهٔ تکلم عشقم کلیم باش
 تا مثنوی سراپیم و چوپان بیاورم

رفتم چو آفتاب که از برکهٔ غروب
 پیش تو دامنی گل مرجان بیاورم

خاتون داغ‌دیدهٔ اسطوره می‌شوی
 نامی اگر ز ماه سمنگان بیاورم

با کعبه نسبتی است تو را وقت شست‌وشو
 باید گلاب قمر کاشان بیاورم

دیدم که هیچ چیز جهان قابل تو نیست
 گفتم برای دیدن تو جان بیاورم



چهارسوق تجربه‌ها

محمد آزین*

بزرگ‌ترین دشمن آن. وجود امید در بین معلمان، مدیران، مسئولان و تمام فعالان آموزشی کشور، قوی‌ترین پیشرانۀ تحول است. چند سالی است که گروهی از جوانان دغدغه‌مند در حوزهٔ تعلیم و تربیت، رویدادی را برای دیده شدن نقاط قوت و روشن نظام آموزشی کشورمان طراحی کرده و اجرا می‌کنند.

«چهارسوق» نام این رویداد است که به نشر نوآوری‌های آموزشی بومی می‌پردازد. بیش از پنج سال از برگزاری اولین نشست چهارسوق می‌گذرد. در این مدت، ده نشست چهارسوق برگزار شده و بیش از هفتاد تجربه یا نظریه ارائه شده‌اند. چهارسوق محلی برای گردهم آمدن فعالان تعلیم و تربیت، اتصال و شبکه‌سازی فعالان این عرصه و طرح تجربه‌ها و نظریات نو و بومی است. تلاش می‌کنیم در ادامه و در قالب چند پرسش، این رویداد ویژه را معرفی کنیم.

شاید شما هم تا به حال ویدیوهای کوتاهی را که بخشی از تجربه‌های نظام آموزشی کشورهای دیگر را نشان می‌دهند، دیده باشید. گاهی با دیدن این ویدیوها درس‌هایی امیدبخش می‌گیریم و گاهی از آنجا که ممکن است فاصله‌ای میان نظام آموزشی این کشورها با نظام آموزشی خودمان ببینیم، کمی ناامید می‌شویم. واقعیت این است که این فاصله چندان هم زیاد نیست. چرا؟ به دو دلیل. دلیل مهم‌تر آنکه معلمان و مدیران فراوانی در سطح کشور خودمان، کلاس‌ها و مدرسه‌هایشان را با نوآوری‌های آموزشی جذاب و مؤثری اداره می‌کنند، اما ما از آن‌ها بی‌خبریم. پس، مسئله، تهی بودن نظام آموزشی ما از نوآوری نیست، بلکه دیده نشدن این نوآوری‌ها مطرح است. دلیل دوم هم این است که معمولاً مستندهای آموزشی کوتاه از تجربه‌های کشورهای دیگر، نقاط قوت و موفق را بیان می‌کنند نه تمام و کلیت نظام آموزشی این کشورها را. شاید امید مهم‌ترین رکن تحول نظام آموزشی باشد و ناامیدی

هدف چهارسوق چیست؟

در چهارسوق سه هدف اصلی دنبال می‌شود:

- تقویت امید نسبت به تولید راه‌حل‌های بومی برای مسائل آموزش و پرورش
- شبکه‌سازی فعالان حوزهٔ آموزش و پرورش
- اشتراک‌گذاری و انتشار تجربه‌ها و ایده‌های ناب آموزشی و تربیتی

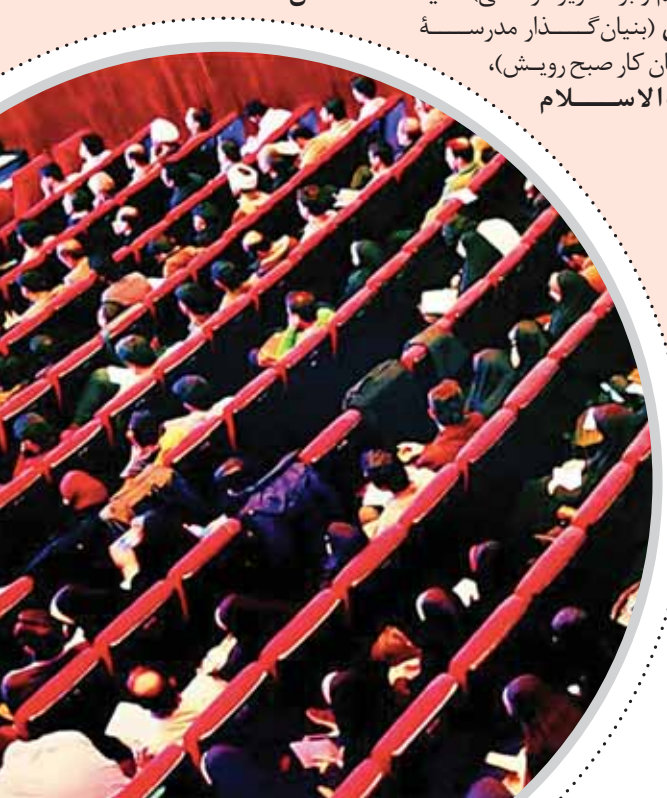
چه کسانی در چهارسوق حاضر می‌شوند و در چهارسوق چه اتفاقی می‌افتد؟

چهارسوق در درجهٔ اول یک گردهم‌آیی سالانه است. معلمان، مدیران مدرسه‌ها، دانشجویان علاقه‌مند، مسئولان نظام آموزشی، فعالان تربیتی، استادان دانشگاه و کسانی که باور، دغدغه و توانمندی همراه شدن در مسیر تحول بومی نظام تعلیم و تربیت را دارند، با حضور در کنار دیگران، با همدیگر مرتبط می‌شوند، از یکدیگر امید می‌گیرند و دوباره هم‌پیمان می‌شوند که توانشان را برای تحول نظام آموزشی به‌کار گیرند.

یکی از بخش‌های چهارسوق، اجرای چندین ارائهٔ کوتاه و مؤثر با موضوع تجربه‌ها یا نظریات بومی در حوزهٔ تعلیم و تربیت است. پیش از هر نشست، ارائه‌دهندگان چهارسوق از میان تعداد زیادی از داوطلبان انتخاب و برای اجرای ارائه‌های امیدبخش و مؤثر آماده می‌شوند.

فعالان این حوزه تاکنون، در مجموع بیشتر از ۷۰ ارائهٔ کوتاه در موضوعات مرتبط با تعلیم و تربیت داشته‌اند. از جمله:

دکتر مهدی نویدادهم (دبیرکل شورای عالی آموزش و پرورش)،
حازم فریبور (معلم و بنیان‌گذار پارک فن‌آموز)، مرحوم حمید دادگستر نیا (مدیرعامل مجتمع آموزشی میزان)، مهندس اردوان مجیدی (طراح نظام‌های کلان و بنیان‌گذار مدرسهٔ حکمت بابلسر)، دکتر خسرو داوودی (معلم و عضو گروه ریاضی دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتب درسی)، دکتر محمد نیرو (معلم و برنامه‌ریز درسی)، سید محمدحسن داودی (بنیان‌گذار مدرسهٔ کودکان کار صبح رویش)،
حجت الاسلام



* مدیر مجتمع آموزشی سراج، منطقه ۲۲ تهران



چنانچه مایل هستید به عنوان رهیار چهارسوق را همراهی کنید، به راه‌های ارتباطی در پایان این متن مراجعه فرمایید.

خروجی نشست‌های چهارسوق چیست؟

ارائه‌های انجام شده در هر نشست چهارسوق به صورت فیلم‌های کوتاه و باکیفیت تدوین می‌شوند و به تدریج از طریق سایت رسمی چهارسوق به نشانی Chaharsoogh.ir در فضای مجازی منتشر می‌شوند تا افراد در هر کجای دنیا بتوانند بدون صرف هزینه و با بهترین کیفیت، در جریان آخرین ایده‌ها و تجربه‌های حوزه تعلیم و تربیت کشور قرار گیرند و آن‌ها را با دیگر علاقه‌مندان به اشتراک بگذارند.

البته روشن است که حضور در نشست‌ها آورده‌ای بیش از مشاهده فیلم‌ها دارد؛ آورده‌ای از جنس حضور در فضای اجتماعی و امیدبخش رویداد، گفت‌وگو و ارتباط‌گیری با ارائه‌دهندگان و دیگر شرکت‌کنندگان و بهره‌مندی از برنامه‌های متنوع رویداد. به این علت که امکان حضور در رویداد برای همه علاقه‌مندان مقدور نیست، فیلم‌ها به عنوان جزئی از دستاوردهای چهارسوق، به تدریج و به صورت رایگان منتشر می‌شوند. این فیلم‌ها به صورت دی‌وی‌دی نیز از طریق سایت چهارسوق قابل تهیه هستند.

چگونه می‌توان در نشست‌های چهارسوق شرکت کرد؟

دهمین نشست چهارسوق سال گذشته در تاریخ ۲۴ آذرماه با حضور حدود ششصد نفر از علاقه‌مندان و فعالان آموزشی سراسر کشور، در مرکز آفرینش‌های هنری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در شهر تهران برگزار شد.

به یاری خدا، یازدهمین نشست چهارسوق در بهمن‌ماه سال جاری برگزار می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند از راه‌های زیر با چهارسوق در ارتباط باشند و در جریان اخبار این رویداد آموزشی قرار گیرند. همچنین، ثبت‌نام برای حضور در یازدهمین رویداد نوآوری‌های آموزشی چهارسوق از طریق سایت صورت می‌پذیرد.

کانال‌های چهارسوق در پیام‌رسان‌ها:

بله، سروش، ای‌تا: [@chaharsoogh](http://chaharsoogh)

اینستاگرام: chaharsoogh-edu

تلگرام، هاتگرام، پلاگرام: [@chaharsoogh-edu](http://chaharsoogh-edu)

سایت چهارسوق: chaharsoogh.ir

رایانامه: tamas@chaharsoogh.ir

تلفن دبیرخانه چهارسوق: ۰۲۱-۴۷۴۳۱۱۱۳

و المسلمین علیرضا پناهیان (مبلغ دینی)، دکتر علیرضا زرافشان (معاون سابق متوسطه وزارت آموزش و پرورش)، مهندس محمدعلی اسماعیل‌زاده اصل (عضو شورای راهبردی گروه آموزشی و پژوهشی آسمان دانشگاه شریف)، جواد داروغه (مدرس دوره‌های ضمن خدمت و سرگروه هنر شهرستان‌های تهران)، محمدرضا حشمتی (سر دبیر مجله رشد معلم)، افشین دانش‌نژاد (سر دبیر مجله کاوش)، دکتر سعید امین‌الرعایا (مدیر عامل مؤسسه جئوجبرای تهران)، فرزانه شهرتاش (مدرس دوره‌های فلسفه برای کودک)، مهندس ثمانه ایروانی (معمار فضاهای آموزشی) و رضا امیرخانی (نویسنده).

اگر شما هم تجربه یا نظریه‌ای بومی در حوزه تعلیم و تربیت دارید و فکر می‌کنید لازم است آن را با دیگران به اشتراک بگذارید، می‌توانید برای ارائه در چهارسوق داوطلب شوید. روش ارتباط با چهارسوق در پایان همین مطلب آمده است.

رویدادهای چهارسوق به تناسب شرایط شامل بخش‌های متنوع دیگری هستند، از جمله: بازی‌های گروهی، فعالیت‌های هدفمند و شبکه‌ساز، فضای ارتباطی با ارائه‌دهندگان، غرفه‌های نمایشگاهی و پذیرایی. یکی از ارزش‌های افزوده‌ای که چهارسوق برای شرکت‌کنندگان فراهم می‌کند، قرار گرفتن در فضایی غنی، با حضور نخبگان و فعالان تعلیم و تربیت، و شکل‌گیری تعامل و مراوده اجتماعی و تخصصی در این فضا است. می‌توان گفت چنین جمعی و چنین فضایی چنان ویژه است که شاید نتوان در کشور مشابهی برایش پیدا کرد.

چهارسوق برای حرفه‌ای‌تر و هدفمندتر شدن سخنرانی‌ها چه می‌کند؟

از آنجا که رویداد چهارسوق برنامه‌های سخنران‌محور است، تیم برگزارکننده تمام تلاش خود را برای هرچه بهتر شدن کیفیت سخنرانی‌ها به کار می‌گیرد. در همین راستا، از زمان انتخاب سخنران تا روز رویداد، تیم رهیاران چهارسوق وظیفه همراهی و آماده‌سازی سخنران را برعهده دارد.

رهیار کسی است که هم رویداد و اهداف آن را می‌شناسد و هم در زمینه ارائه مطلب، فن بیان و سایر ویژگی‌های لازم برای سخنرانی خوب تبحر دارد و سعی می‌کند از طریق ارتباط مستمر با سخنران تا روز رویداد، شرایط لازم برای ارائه هرچه حرفه‌ای‌تر و مطلوب‌تر را فراهم کند.



به زبان خوش دانشمند شوید

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی



در زندگی هر دانش آموز
سؤالاتی هستند که روح
او را جلا می دهند و به
دانشمند شدن ترغیبش
می کنند. شما هم با
پرسیدن آن ها می توانید
استعدادهای خفته
دانش آموزتان را بیدار
کنید و غول تنبلی اش
را برای همیشه داخل
شیشه کنید. این سؤالات
عبارت اند از:

۱ با هزارتا بدبختی می یام اینجا درس می دم، چرا نمی خواهید بفهمید؟

حستان را صاف و پوست کنده درباره شغل و درآمد و بدبختی زندگی تان با دانش آموز در میان بگذارید تا او احساس گناه کند. بگذارید بداند که خسته اید. بگذارید بداند که حساب یک ریال، صنارتان را دارید. بگذارید بداند معلمی را از روی ناچاری انتخاب کرده اید. در این صورت، او از دانش آموزی خودش خجالت می کشد، در استیصال، خستگی، غم و نگرانی شما شریک می شود و در نتیجه فضایی گرم، صمیمی و شاد برای بازدهی هر چه بیشتر تدریس شما فراهم می شود.

۲ چرا نمی تونی یک دم آرام باشی؟

اگر شاگردتان ناآرام است، مدام وول می خورد یا استرس دارد، یعنی چیزی اذیتش می کند و از مشکلی در رنج است. در این صورت، بهترین کاری که برای آرام کردنش می توانید انجام دهید، این است که به او تکلیف کنید آرام باشد. تاریخ بشریت پر است از آدم های ناراحتی که به محض دستور گرفتن از بالا، دست از شلوغی برداشته و با قلب و روحی آرام، رفته اند دنبال کار و زندگی شان؛ محصل که جای خود دارد.

۳ می‌خواهی رکورد تنبلی رو بشکنی؟

دکتر مارشال دارقوزآبادی، فوق تخصص مهندسی سازه از کلیه دانشگاه‌های دنیا، می‌گوید، برای ساختن یک دانش‌آموز مقاوم لازم است ابتدا او را خرد و به قطعات کوچک‌تر تقسیم کنید، وگرنه ممکن است فوندانسیونش از هم بپاشد و قوام پیدا نکند و اعتمادبه‌نفسش بالا برود و کار دست بشریت بدهد. بنابراین، در رویارویی با دانش‌آموز درس‌نخوان، استفاده از عبارات خردکننده و تحقیرآمیز می‌تواند از نظر عاطفی محرک درس خواندن و زرنگ‌شدن باشد. این عمل وقتی کارسازتر است که این عبارات تحقیرآمیز با آرامش و در حضور جمع دانش‌آموزان بیان شوند. اگر می‌خواهید بازدهی بیشتری داشته باشید و دانش‌آموز در آینده تنه به تنه سقراط و بقراط حکیم بزند، موقع این اظهارات نیشخند را فراموش نکنید.

۴ این چه وضع درس خوندنه؟ چرا بلد نیستی مسئله به این سادگی رو حل کنی؟

یک ضرب‌المثل سرخپوستی می‌گوید، دانش‌آموز منمهم است، حتی اگر مشکل از معلم باشد. بنابراین، اگر دانش‌آموزی درس را نفهمیده بود، نکند به خودتان بگیرید و فکر کنید شاید اشکال از شیوه تدریس شما باشد! اگر هم شواهد و قرائن چیز دیگری می‌گویند، ببخود می‌گویند. شواهد و قرائن معمولاً با جریان تاریخ و فرهنگ و پرورش و تربیت پدرکشتگی دارند!

۵ مطمئنی که می‌خواهی باسواد شی و تصمیم‌نداری انگل اجتماع باشی؟

کنایه، همان قدر که در صنایع ادبی کاربرد دارد، بر سلامت روانی دانش‌آموز نیز مؤثر است. چنانچه دیرینه‌شناسان و زودینه‌شناسان

معتقدند، سرکوفت زدن به شاگرد درس‌نخوان و اطمینان دادن به او که با این روند تحصیل در آینده سرریار جامعه می‌شود، باعث می‌شود به خود بیاید و دانشمند شود. چه بسا اگر تام ادیسون از سوی معلمانش مورد تشویق قرار می‌گرفت و به تنبلی و بی‌مبالاتی متهم نمی‌شد، اکنون ما از نعمت برق محروم بودیم و مجبور می‌شدیم این مطالب ارزشمند و گهربار را زیر نور چراغ‌موشی مطالعه کنیم.

۶ از فلانی یاد بگیر. چرا نمی‌تونی مثل اون باشی؟

دانشمندان اعتقاد دارند که همه آدم‌ها مثل هم هستند و چیزی به نام تفاوت‌های فردی وجود خارجی و داخلی ندارد و این حرف‌ها را بعضی دانش‌آموزان از خودشان درآورده‌اند که تنبلی‌شان را توجیه کنند. شما هم در راستای نظریات دانشمندان، شایسته است یکی از دانش‌آموزان را نشان کنید و از رفتار و درس و شخصیتش کپی بگیرید و آن را توی سر دیگران بزنید؛ باشد که پیشرفت کنند و روی کلیه قله‌های ترقی و تعالی عکس یادگاری بگیرند و به ریش بی‌خردانی بخندند که معتقدند از همه نباید مثل هم انتظار داشت.

۷ از هیکتل خجالت نمی‌کشی؟

مطالعات بالینی نشان می‌دهند، الگوهای رفتاری دانش‌آموزان با اندازه سایش‌شان رابطه مستقیم دارد. یعنی هر چه هیکتل دانش‌آموز درشت‌تر باشد، ضریب تربیت و خجالتش بالاتر است. بنابراین، روان‌شناسان توصیه می‌کنند، اگر دانش‌آموزی با وجود برخورداری از سایشی شاخص، مشکل رفتاری یا درسی داشت، با یادآوری این ضریب به او، استاندارد رفتاری‌اش را با سایش هماهنگ سازید!



ایجاد شادابی و نشاط در زنگ تفریح

زهره حقیقی کخانی زاله*

از دیرباز در مدارس حسی وجود داشته و دارد که معمولاً در آخرین دقایق کلاس درس، دانش آموزان بی اختیار لحظه شماری می کنند تا با شنیدن صدای زنگ مدرسه، به سرعت از جا برخیزند و با شتاب هر چه تمام تر خودشان را به حیاط برسانند و برای لحظاتی هم که شده، فارغ از کلاس و درس، با دوستان خود به بازی و تفریح بپردازند. نام این دقایق شیرین و دوست داشتنی «زنگ تفریح» است؛ همان لحظاتی که برخلاف کوتاه بودنشان، می توانند وجوه گوناگونی داشته باشند؛ یعنی هم می توان زنگ تفریح را جزو دقایق خوب محسوب کرد و هم بد.

* معاون آموزشی، شهرستان سرپاز، راسک، استان سیستان و بلوچستان



این واقعیتی است که در چند دقیقه زنگ تفریح، با وجود استراحت جسمی و روحی کودک و نوجوان، خطرات بیشتری دانش‌آموزان را تهدید می‌کند. البته این خطرات بیشتر از سوی خود دانش‌آموزان و به صورت سهوی است. چنانچه گاه دیده می‌شود، در این دقایق به ظاهر تفریح‌گونه، دانش‌آموزانی که همدیگر را دنبال می‌کنند و به بازی و تفریح مشغول‌اند، به سبب برخورد با دیگران ایجاد مشکل می‌کنند و حوادثی ناخوشایند را پدید می‌آورند.

از آنجا که می‌دیدم زنگ تفریح برای بیشتر بچه‌ها فقط وقت‌گذرانی و اتلاف زمان است و هدف خاصی را دنبال نمی‌کنند و حتی در مواردی این بی‌برنامگی به دعوا و پرخاشگری و زد و خورد بین آن‌ها منجر می‌شود، تصمیم گرفتم روی این مسئله به صورت اساسی کار کنم و با مدیریت زنگ تفریح، شادابی و نشاط بیشتری ایجاد کنم.

در مباحث مدیریت بهره‌وری انسانی تأکید می‌شود که بچه‌ها در ساعات زنگ تفریح شادایی، گفت‌وگو، همکاری و همیاری را تجربه کنند. یکی از روش‌هایی که به بهبود کیفیت زنگ تفریح منجر می‌شود، مشارکت دانش‌آموزان در بازسازی حیاط و محوطه بازی است. دانش‌آموزان با بهره‌گیری از خلاقیت خود و با دستکاری محیط، از امکانات ضعیف آن استفاده می‌کنند. تغییرات مورد انتظار دانش‌آموزان که آرزوی آنان را در خصوص حیاط مدرسه منعکس می‌کند، شامل درخت، بوفه و باغچه است. مثلاً می‌توان حیاط را با کمک خود دانش‌آموزان با رنگ‌های شاد و زنده و پرانرژی رنگ کرد، گل و گیاهان طبیعی در آن کاشت و به دیوارها جملات آموزنده، روحیه‌بخش و امیدوارکننده نصب کرد؛ جملاتی که ایمان به پیروزی و موفقیت را در آن‌ها تقویت می‌کند.

خوش‌بختانه روش‌های کم‌هزینه یا رایگانی هم برای شاداب‌سازی زنگ‌های تفریح وجود دارند. یکی از این روش‌ها که اتفاقاً علاقه‌مندان فراوانی هم دارد، بازی گروهی است. یکی از تأکیدات نظام‌های پیشرفته آموزشی این است که بچه‌ها به هر طریقی کار گروهی یا تیمی را تجربه کنند. اگر حیاط مدرسه را به فضایی شاد و مسرور از بازی‌های گروهی و تیمی مبدل سازیم، می‌توانیم این فرصت آموزشی را در مدرسه ایجاد کنیم. اگر بچه‌ها برای رفتن به زنگ تفریح ثانیه‌شماری می‌کنند، چه بهتر که این فضا را برای آن‌ها روح‌بخش‌تر و شاداب‌تر کنیم. آموزشی لذت‌بخش است که دانش‌آموزان بتوانند بازی کنند و آموزش ببینند. سقراط در این زمینه می‌گوید: «برای آموزش کودکان زور به کار مبر. بگذار آموختن برای آنان به شکل بازی درآید.»

بازی کردن برای بچه‌ها پاداش ذاتی دارد. چون آن‌ها بازی

را دوست دارند و از روی میل و رغبت در آن شرکت می‌کنند. بازی رشد اجتماعی، عاطفی، جسمی، ذهنی و اخلاقی بچه‌ها را در پی دارد. در بازی روحیه‌های همکاری، همیاری و مشارکت بچه‌ها توسعه می‌یابد، با رعایت اصول و مقررات آشنا می‌شوند. رقابت را می‌آموزند، شکست را به‌طور واقعی تجربه می‌کنند، قدرت ابراز وجود پیدا می‌کنند و از ترس، کم‌رویی و خجالت بیهوده رها می‌شوند، حمایت از دانش‌آموزان ضعیف‌تر را می‌آموزند و با احترام به هم‌بازی، قوانین را تجربه می‌کنند. دانش‌آموز در می‌یابد، اگر بخواهد در بازی پذیرفته شود، باید درستکار، حقیقت‌طلب، مسلط بر خود، عادل، صادق، وفادار، مسئولیت‌پذیر و دارای رفتاری پذیرفتنی باشد. درمی‌یابد که برای موفقیت نمی‌تواند تک‌روی کند. اگر بخواهد در کار و زندگی خود موفق باشد، لازم است فعالیت خود را در جهت درخواست دیگران تنظیم کند و در طریق ایجاد وضع مطلوب بکوشد. بازی تمایل به جنگ‌جویی و ستیزه‌گری را کم می‌کند، برون‌نگری بچه‌ها را افزایش می‌دهد، رشد هماهنگ دستگاه‌ها و اعضای بدن را در پی دارد، حواس پنج‌گانه را تقویت می‌کند، نیرو و انرژی بدن را به بهترین شکل مصرف می‌کند، در رشد هوش بسیار مؤثر است، زمینه‌بتری برای تفکر فراهم می‌کند، از یکنواختی و کسالت‌باری محیط‌های یاددهی - یادگیری می‌کاهد و جوی شاد و زنده را شکل می‌دهد. در برخی از بازی‌ها، فراگیرندگان بدون اینکه خود احساس کنند، به تمرین و تکرار مفاهیم یا مهارت‌های دشوار می‌پردازند.

همه دلایل فوق، علاوه بر رایگان بودن بازی‌های گروهی، باعث شد دست به کار شوم و در ابتدا از گروه‌های کوچک‌تر و بازی‌های آشناتر مثل «اسم و فامیل» شروع کنم. تعجب و شور و هیجان در چشمان بچه‌ها دیده می‌شد و روزبه‌روز تعداد شرکت‌کنندگان بیشتر می‌شد. بعد از چند روز، طبق پیش‌بینی‌ها، پیشنهاد بازی‌های جدیدتر مطرح شد. در ادامه، بازی‌هایی مثل «به تو می‌گم، به او بگو»، «هوپ»، «مشاعره»، «جمله‌سازی»، «مرغ من روزی چند تا تخم می‌ذاره» با تعداد بچه‌های بیشتر و بیشتری برگزار شدند، بازی‌هایی که هر یک به نوبه خود، علاوه بر سرگرم کردن دانش‌آموزان، زنگ‌های تفریح آنان را هدفمند کرده بودند و با ایجاد شادابی و نشاط، تأثیر خوبی در روحیه آن‌ها و آماده‌سازی‌شان برای یادگیری بهتر و بیشتر داشتند. این در حالی است که در ضمن بازی تعامل با هم‌سالان و ایجاد رابطه دوستانه و در عین حال محترمانه با سایر بازیکنان و معاون آموزشی مدرسه را نیز تجربه می‌کردند. بازخوردهای مثبت و کوتاه‌مدت این بازی‌ها باعث شد روزبه‌روز انگیزه بیشتری در بازیکنان و دیگران ایجاد شود و خوش‌بختانه بازی‌ها با استقبال گرم و پرشور دانش‌آموزان ادامه یابند.



پنج دقیقه‌های طلایی

فاطمه سادات حسینی*

۲۵

۲۰

۱۵

۱۰

۵

حتی زنگ تفریحشان را بیرون نروند و حتی به معلم زنگ بعد که پشت در منتظر است التماس کنند چند دقیقه منتظر بماند. پنج دقیقه پایان کلاس ما برای معلم است. اسم این برنامه را گذاشته‌ام «سریال خوانی». یک رمان نوجوان را که البته باید بسیار جذاب باشد و مطابق علاقه و گروه سنی بچه‌ها، انتخاب کرده‌ام و از ابتدای سال، در پنج دقیقه‌های پایان کلاس، آن را بلندخوانی می‌کنم. در این سریال خوانی البته باید به نکاتی دقت کرد. نوع خوانش متن، لحن و تکیه‌های کلام و سرعت خواندن بسیار مهم است. چون فهمیدن متن فقط با شنیدن و بدون اینکه آن را ببینند، برای بچه‌ها دشوار است. ما در پنج دقیقه پایان کلاس، درست وقتی مخ‌هایمان دارد سوت می‌کشد و دیگر از پیدا کردن فعل و نهاد و متمم خسته شده‌ایم، یا دیگر حوصله پیدا کردن تشبیه و استعاره را نداریم، به «کتاب» پناه می‌بریم. بچه‌ها با شادی کتاب‌های درسی‌شان را می‌بندند و همدیگر را ساکت می‌کنند تا من زودتر شروع کنم. بچه‌هایی که جلسه پیش غایب بوده‌اند و از قسمت قبلی! جامانده‌اند هم از بقیه پرسیده‌اند برای شخصیت نوجوان کتاب چه اتفاقی افتاد و فلان موضوع به کجا رسید. بقیه با ذوق از جزئیات داستان صحبت می‌کنند و

من گاهی از اینکه این‌طور همه‌چیز به یادشان مانده است تعجب می‌کنم. گاهی هم نقش شخصیت‌های داستان را بازی می‌کنم. وقتی کاراکتر نوجوان بر سر مشاور مدرسه‌اش فریاد می‌زند، من هم فریاد می‌زنم و بچه‌ها چشمانشان برق می‌زند. گاهی صدایم را به شدت پایین می‌آورم تا توجهشان را جلب کنم و در موقعیت‌هایی از کتاب که کاراکتر کتاب غمگین است، لحنم را عوض می‌کنم. پنج دقیقه به سرعت نور می‌گذرد و بچه‌ها از اینکه در کلاس‌مان را بزنند و یادآوری کنند که زنگ خورده است ناراحت می‌شوند. درست وقتی منتظرند فصل

در کلاس ادبیات ما ده دقیقه طلایی وجود دارد؛ ده دقیقه‌ای که بچه‌ها بیشتر از تمام پنجاه دقیقه دیگر کلاس دوستش دارند. برایش برنامه‌ریزی می‌کنند؛ ذوق می‌کنند و گاهی به خاطرش حتی اجازه نمی‌دهند من پایم را از کلاس بیرون بگذارم. داستان از این قرار است. ما از ابتدای سال قرار گذاشتیم پنج دقیقه اول کلاس، هر کدام از بچه‌ها به نوبت در مورد یک اتفاق ادبی یا چیزی با محوریت ادبیات صحبت کند. کتاب‌های موردعلاقه، نوشته‌هایی که دوست دارند برای بقیه بخوانند، و شعر و متن زیبایی را که پسندیده‌اند، در این پنج دقیقه می‌توانند با بقیه به اشتراک بگذارند. بچه‌ها به نوبتی که خودشان تعیین می‌کنند هر جلسه داوطلبانه درباره چیزی که دوست دارند، جلوی بقیه صحبت می‌کنند. گاهی حتی اگر من یادم برود، به من یادآوری می‌کنند که: «خانم! پنج دقیقه اول کلاس یادتان رفت! امروز نوبت من بود.»

خب، این تا حدودی برای من معلم عجیب است. برای بچه‌ها، صحبت کردن در برابر هم کلاس‌ها زیاد هم ساده نیست. آنهم وقتی باید در پنج دقیقه تمام مطالبی را که مدنظرشان است به بچه‌های دیگر برسانند و توجه آن‌ها را جلب کنند. باید حواسشان به زمان باشد، در عین اینکه می‌دانند این پنج دقیقه شاید دیگر تا آخر سال تکرار نشود. بعضی‌ها هم البته با بی‌حوصلگی کاری را انتخاب می‌کنند و زود تمامش می‌کنند. صحبت کردن برایشان سخت و دشوار است و از اینکه چند جفت چشم به آن‌ها خیره شده اذیت می‌شوند. ولی خب! ما تمرین می‌کنیم تا برایمان ساده شود. این پنج دقیقه‌ها معمولاً موردعلاقه همه بچه‌های کلاس است. اینکه پنج دقیقه از ابتدای کلاس برای خودت باشد و هرطور بخواهی اداره‌اش کنی، بسیار شیرین است. گاهی عجله می‌کنند به کلاس برسند و گاهی که دیر می‌آیند غصه پنج دقیقه از دست‌رفته را می‌خورند.

غیر از ابتدای کلاس، یک پنج دقیقه طلایی هم در پایان کلاس داریم. پنج دقیقه‌ای که بچه‌ها حاضرند برای ادامه پیدا کردنش

* آموزگار دبستان شهید آقاخانزاده، دهستان رادکان، شهرستان چناران، استان خراسان رضوی



مورد فرهنگ و محیطی که بر کتاب حاکم است و در مورد تفاوت‌ها و شباهت‌هایمان با عناصر و شخصیت‌های کتاب. این صحبت کردن هم برای بچه‌ها بسیار جذاب است. اینکه به واسطه کتاب بار دیگر در مورد خودشان و احساساتشان حرف می‌زنند و تحلیل می‌کنند و حتی گاهی راه‌حل پیدا می‌کنند، برایشان بسیار مهم و لذت‌بخش است.

همه این حاشیه‌های دوست‌داشتنی کلاس ما دست‌به‌دست هم می‌دهند و کلاس ادبیات را برای بچه‌ها خواستنی می‌کند. نمی‌دانم تا به حال به چهره بچه‌ها در هنگام ورود به کلاس در ابتدای زنگ و خروج از کلاس در انتهای زنگ دقت کرده‌اید یا نه؟ مثلاً آیا چهره بچه‌ها بعد از انجام آزمایش‌هایی هیجان‌انگیز، وقتی از آزمایشگاه علوم درمی‌آیند، همان چهره‌ای است که وقتی بعد از حل چندین و چند مسئله دشوار ریاضی دیده می‌شود؟ پیشنهاد می‌دهم گاهی به رفتن بچه‌ها به کلاس درس دقت کنید. بعضی زنگ‌ها باید آن‌ها را با اجبار و تهدید به کم‌کردن نمره انضباط سر کلاس فرستاد. بعضی وقت‌ها هم خودشان قبل از معلم سر کلاس حاضر می‌شوند. این نکته در تمام کلاس‌های دنیا صادق است؛ چه مدرسه چه دانشگاه. معلم یا استادی که بلد باشد دقیقه به دقیقه کلاس را برای بچه‌ها جذاب، دوست‌داشتنی و البته کاربردی کند، می‌تواند مطمئن باشد بچه‌ها یا دانشجویان مطلبی را که می‌خواسته، به خوبی یاد گرفته‌اند. این پنج دقیقه‌های فراموش‌شده، این زمان‌های همیشه از دست‌رفته، می‌توانند در تمام کلاس‌های دنیا زنده شوند. اگر معلم‌ها یادشان بماند که یادگرفتن یک مطلب و عمیق شدن در آن خیلی بهتر است از اینکه بدون توجه به خستگی و درماندگی چهره‌های روبه‌رویمان، دانش‌آموزانمان را سیبیل اطلاعات علمی کنیم و تا می‌توانیم آن‌ها را هدف قرار دهیم. پس لطفاً پنج دقیقه‌ها را دریابید، یا بهتر بگویم، برای دقیقه به دقیقه کلاستان نقشه‌ای در ذهن داشته باشید.

بعدی را بخوانم، کتاب را می‌بندم و می‌گویم بچه‌ها زنگ خورده است. تا جلسه بعدی. بچه‌ها جیغ می‌زنند و گاهی اصرار می‌کنند فقط یک دقیقه دیگر ادامه بدهم.

به این ترتیب، در دقایق مرده پایان کلاس، چند اتفاق خوب می‌افتد: **اول** اینکه بچه‌ها خستگی‌شان درمی‌رود و حسابی پراثری می‌شوند. **دوم** اینکه یک کتاب قطور در عرض چند ماه خوانده می‌شود (در طول سال تحصیلی، دورمان به نسبت قطور در این پنج دقیقه‌ها تمام می‌شوند). **سوم** اینکه مهارت‌های شنیداری و حتی خوانداری و تمرکز و توجه بچه‌ها به‌شدت تقویت می‌شود. در آخر، بچه‌ها بار دیگر به خواندن کتاب علاقه‌مند می‌شوند و دیگر از کتاب‌های قطور نمی‌ترسند. ما در اواسط خواندن کتاب، با اینکه زمان کمی داریم، در مورد شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان صحبت می‌کنیم. در مورد اتفاقات و احساساتی که شخصیت‌ها درگیرشان هستند، در



کلاس باحال

زهرا آقایی*

عملی یک مفهوم جدید را فراهم می‌کند. **■** اجازه می‌دهد دانش آموز براساس ویژگی سنی خود رفتار کند. **■** اینکه چه کاری را چگونه باید انجام دهد تا در زمان تعیین شده به نتیجه مطلوب برسد، قانون‌پذیری را در او نهادینه می‌کند. **■** در بازی گروهی، با کسب تجربه تلاش جمعی برای رسیدن به نتیجه مورد نظر، مهارت زندگی اجتماعی را تمرین می‌کند.

بازی امکان یاد گرفتن از خطا، بدون ترس از شکست و بدون ترس از اشتباه کردن را به فرد می‌دهد. از طرف دیگر، آزمون خود در موقعیت بازی، یادگیری عمیق را در فرد ایجاد می‌کند. روش یادگیری از طریق بازی در مهدکودک را **ماریا مونته‌سوری** ابداع کرد. پس از او، معلمان با اشتراک تجربه خود، به این گنجینه یادگیری می‌افزایند.

بازی‌های آموزشی از نظر مونته‌سوری ویژگی‌هایی دارند، از جمله:

- سادگی اصول بازی، فرصت کسب کامل مهارت یا تجربه

همه ما معلم‌ها دوست داریم کلاسی با دانش‌آموزان باانگیزه و شاد داشته باشیم. احتمالاً شما هم به دنبال پاسخ این سؤال هستید که چطور می‌توانیم دانش‌آموزان را به کلاس خود علاقه‌مندتر کنیم، یا چگونه دانش‌آموزان بی‌انگیزه را به دانش‌آموزان فعال و کوشا تبدیل کنیم؟

در این مقاله، ابتدا درباره نقش و اثر بازی در یادگیری توضیح کوتاهی آورده‌ایم. سپس یک تجربه از بازی آموزشی (برای موضوع «نقش پول در زندگی من» از کلاس درس را با شما به اشتراک می‌گذاریم.

* دبیر اقتصاد و کارآفرینی

■ دانش‌آموزان را به ایجاد رابطه هدفمند با دیگران تشویق می‌کند.

■ بازی‌های مشارکتی که شامل ابزارهای بصری، مکالمه، فعالیت‌های بیرونی، موسیقی و حرکت در کلاس هستند، هوش‌های چندگانه را، بدون ایجاد احساس خستگی و دل‌زدگی، تقویت می‌کنند. اگر این تقویت با جست‌وجوی راهبرد موفقیت در بازی توأم شود، بهتر است.

یکی از سؤال‌های اساسی این است که چگونه بازی متناسب با موضوعی را که می‌خواهم در کلاسم تدریس کنم، انتخاب کنم؟ بازی‌ها معمولاً براساس هدف و دستاورد به چند گروه تقسیم می‌شوند. ما می‌توانیم با

استفاده از اهداف و دستاوردهای بازی‌ها، بازی متناسب با هدف آموزشی خود را انتخاب کنیم. در ادامه، برای تحقق هدف آموزشی «اهمیت پول در زندگی»، یک بازی آموزشی معرفی می‌کنم.

نام فعالیت: موافقم، مخالفم

هدف: سنجش اهمیت پول در زندگی خود، مقایسه تغییر نگرش، رشد عاطفی از نظر بعد «خودابرازی»

رده سنی: متوسطه‌های اول و دوم

فضای اجرا: کلاس به ابعاد ۴×۵ متر مربع
ابزار: کاغذ یادداشت، تابلوی موافقم، مخالفم، بی‌طرفم، فهرستی از سؤال‌ها



روش اجرای بازی

بازی در سه مرحله اجرا می‌شود:

مرحله اول: دانش‌آموزان را

در گروه‌های چهار یا پنج نفره، گروه‌بندی کنید و به هر نفر یک برگه یادداشت بدهید. هر فرد باید در طول دو دقیقه به این سؤال فکر کند و پاسخ دهد: «پول چقدر برایت اهمیت دارد؟ از

یک تا ده نمره بده و نظرت را روی کاغذ بنویس.» پس از پایان دو دقیقه، همه اعضای گروه برگه‌های خود را بالا می‌گیرند. معلم میانگین نمره هر گروه را اعلام می‌کند و آن را روی تخته کلاس می‌نویسد.

نمره گروه، میانگین جمع نمره همه اعضای گروه تقسیم بر تعداد اعضای گروه است و تفکر گروه درباره سؤال را نشان می‌دهد. این نمره برد یا باخت محسوب نمی‌شود. کل بازی ۲۰ امتیاز دارد. به ازای هر دقیقه وقت اضافی که اعضای گروه استفاده کنند، یک نمره منفی برای گروه محاسبه می‌شود و از نمره میانگین آن‌ها کم می‌شود.

مرحله دوم: تابلوهای «موافقم»، «مخالفم»، «بی‌طرفم» را در سه قسمت از دیوار کلاس نصب کنید. سپس سؤال‌هایی را که از قبل آماده کرده‌اید، یکی یکی بخوانید. برای هر سؤال کارهای زیر را انجام دهید.

هر بار که سؤالی را می‌خوانید، از همه دانش‌آموزان بخواهید به صورت فردی درباره آن فکر کنند و براساس نظرشان درباره آن سؤال، مقابل تابلوی مورد نظرشان قرار بگیرند. وقتی همه دانش‌آموزان در مقابل تابلوی مورد نظرشان قرار گرفتند، سه دقیقه زمان دارند تا درباره دلایلشان با هم گفت‌وگو کنند و به جمع‌بندی برسند. سپس

یک نفر را به‌عنوان نماینده انتخاب کنند تا در زمان اعلام نظرات، دلایل جمع‌بندی شده گروه را بگوید. پس از پایان سه دقیقه، نماینده‌های هر سه گروه پنج دقیقه فرصت دارند با بهترین روش نظر گروه را بگویند. پس از ابراز نظرها، اگر فردی نظرش تغییر کند، می‌تواند به جایگاه جدید برود.

سؤال‌ها این است:

۱. پول خوشبختی می‌آورد.
 ۲. تلاش برای پولدار شدن هدف ارزشمندی است.
 ۳. پول امنیت می‌آورد.
 ۴. پول قرض کردن فکر خوبی نیست.
 ۵. ثروتمندان باید به کسانی که رفاه کمتری دارند، کمک کنند.
- اگر سؤال‌های بهتر دیگری هم دارید، می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید.

مرحله سوم: همه دانش‌آموزان به گروه‌های خود برگردند. هر نفر دوباره از یک تا ده به اهمیت پول در زندگی نمره بدهد و دوباره معلم میانگین نمره گروه‌ها را محاسبه کند و روی تخته، در کنار نمره قبلی، بنویسد. هر گروه نمره جدید را با نمره قبلی مقایسه کند. در آخر می‌توانیم کلاس را با سؤال زیر پایان دهیم: آیا تجربه شادی که بدون پول بوده باشد، داشته‌اید؟ مثلاً وقتی دوست قدیمی خود را غیرمنتظره دیده‌اید، چقدر خوش حال شده‌اید؟ پول در این شادی شما چقدر نقش داشته است؟

تسهیلگری

مربی تسهیلگر است و نباید در برابر نظرات دانش‌آموزان موضع‌گیری کند. او تلاش می‌کند همه در بحث شرکت کنند و با سؤال‌های خلاقانه، افراد بی‌انگیزه را به مشارکت ترغیب می‌کند.

یادداشتهای یک سرباز فراری ۵۷



م. غفاری
نصویرگر: میثم موسوی

- چته نصف شبی؟
کمکراننده ساکها را از جعبه‌های بغلی بیرون می‌کشد و پرت می‌کند روی هم. ساکت و خواب‌آلود، گرد و خاک ساکها را می‌تکانیم و پا برمی‌داریم سمت نرده‌ها. نور چرخان هر از چندگاهی تاریکی مه‌آلود را می‌شکافد و مثل پرنده شکارچی گرسنه‌ای از بالا سرمان قیچاق می‌گذرد. دو نگهبان مسلح، کوتاه و بلند، جلوی در ورودی وسط نرده‌ها قراول می‌روند. اتوبوس توی میدانچه جلوی پادگان دور می‌زند و پرگاز می‌رود. با نگاهی منزجر بدرقه‌اش می‌کنیم. انگار تقصیر اوست که نصف شبی در این شهر غریب، جلوی چشم‌های نفرت‌بار این نگهبان‌ها، ول شده‌ایم. چراغ‌های قرمز پشت اتوبوس با تاریکی یکی می‌شود. سر

با سقلمه حمید از خواب می‌پریم: پاشو!...
همهمه و تاریک روشنا، سرهای شناور در نور آبی‌رنگ و دهن‌دره به شیشه مه‌گرفته، گیج‌ترم می‌کنند. حسی از زمان و مکان ندارم و سردم است.
- پاشو دیگه، همه رفتن پایین!
دستی به شیشه بخار گرفته می‌کشم. پشت شیشه تاریکی است و میان تاریکی نرده‌های فلزی و گذر تند نورافکنی که یک لحظه کورم می‌کند. هفده ساعتی باید راه آمده باشیم. پلک‌هایم می‌سوزد. پشت سر حمید از اتوبوس پیاده می‌شوم. هوایی سرد و ملس، همراه با بویی خوش و ناآشنا، نفسم را تازه می‌کند.
- این بوی چیه حمید؟
- بوی حماقت من و تو.

می چرخانیم سمت نگهبان‌ها. تن لرزه گرفته‌ایم از غریبی و سرما. این پا و آن پا می‌شویم. نگهبان‌ها ساکت و سنگی کشیک می‌دهند و زیرچشمی می‌پایندمان. یکی از بچه‌ها می‌گوید: «ببخشید سرکار، ما آمده‌ایم سربازی.»

نگهبان کوتاه‌تر می‌گردد: «برید عقب‌تر!» و نگاهی به رفیق دیباقتش می‌اندازد و می‌رود توی کیوسک دژبانی و شماره می‌گیرد. گوشی را که می‌گذارد، از همان توی کیوسک داد می‌زند: «عقب‌تر!...عقب‌تر!...»

انگار زالویی گنده تمام جانم را مکیده و تف کرده بیرون. از بی‌خوابی سرم گیج می‌رود. از لحظه‌ای که سوار اتوبوس شدم دلشوره داشتم. انگار حالا حالاها باید انتظار بکشیم. چندتایی از بچه‌ها می‌روند روی جدول بلوار وسط خیابان می‌نشینند. می‌روم کنار جو، به درختی تکیه می‌دهم و پیشانی می‌گذارم روی ساک: - تو هم با این خوابیدن!

صدای خش‌دار صابر چرت‌م را پاره می‌کند. با حمید می‌آیند لب جو کنارم می‌نشینند. حمید خمیازه می‌کشد، فحش می‌دهد و اشاره به نگهبان‌ها می‌کند.

صابر دمغ است. همیشه که از خواب پا می‌شود، دمغ است. توی دانش‌سرا هم، صبح که از خواب بلند می‌شود، اخلاقتش سنگی بود. حالا بی‌خوابی و اضطراب بدترش کرده، خیره به در پادگان می‌گوید: «هر کی بدون مسخره‌مون می‌کنه. همه دارن در می‌رن، ما با پای خودمون بلند شدیم اومدیم.»

حمید با نیشخند می‌گوید: «همینه که بوی حماقت همه‌جا رو برداشته.»

می‌گویم: «وضع ما فرق می‌کنه. ما دانش‌سرای هستیم. اگه این دوره شش‌ماهه رو از سرمون وا نکنیم، آموزش و پرورش استخدام نمی‌کنه.»

صابر با زهرخند می‌گوید: «لان یکی باید خود آموزش و پرورش رو استخدام کنه.»

حمید می‌گوید: «کار از این حرف‌ها گذشته، حالا آمدیم دیگه!» - همه‌اش تقصیر شماست. منم از راه به در کردید... بهتون بگم، من یکی فرار می‌کنم.

حمید خنده‌اش می‌گیرد:

- زکی!...حالا که راحت‌تره، پاشو بزن به چاک دیگه! یک جیب ارتشی بپویی پشت در پادگان با ترمز کشداری میخ کوب می‌شود. نگاه‌ها و قدم‌ها می‌رود آن سمت. استواری خپل و چهارشانه، با دو دژبان از جیب پیاده می‌شوند می‌آیند طرف ما.

استوار، قبراق و سرحال، می‌پرد روی سکوی دژبانی: «همه به صف!»

سلانه سلانه صف می‌بندیم.

استوار فریاد می‌کشد: «بجینید! خونه خاله نیست اینجا!»

هول می‌شویم و تند به صف می‌شویم.

- خیلی خب، حالا بشینید!

چشم به دهان استوار چندک می‌زنیم.

- هر چی تو ساک‌ها و جیب‌ها دارید بریزید بیرون!

نگاه به هم می‌اندازیم و به پیچ می‌افتیم. اما فریاد استوار زود

ساکتمان می‌کند.

- حرف بی‌حرف! فقط اجرای دستورا!

ساک‌ها را باز می‌کنیم و وسایل را می‌ریزیم روی آسفالت خیس از مه.

فریاد دوباره استوار: «زودتر!...هی، خوابت نبرد قندعلی... جیب‌هایت را بریز بیرون!»

دو دژبان با حالت تهدید پشت سر استوار سیخ ایستاده‌اند. چند تا از بچه‌ها جیب‌هایشان را روی زمین خالی می‌کنند. جیرنگ جیرنگ سکه‌های پول سکوت ناگهانی را می‌شکنند.

- با همه‌تونم...از در که رفتید تو، سروکارتون با منه.

با اکراه جیب‌ها را خالی می‌کنیم زمین. وسایل هرکسی جلوی پایش تلنبار شده: لباس، پول، دفتر و قلم و خرت و پرت‌های دیگر.

دژبان‌ها می‌آیند همه چیز را به هم می‌ریزند و واری می‌کنند. استوار دوباره دست به کمر می‌گوید: «اینجا پادگانه، با بیرون فرق می‌کنه. کسی اعلامیه‌ای، عکسی چیزی همراهش داره، همین‌جا یواشکی بندازه دور. من چشم‌ام رو می‌بندم و ندید می‌گیرم. هر کی اینجا ادای بیرون رو در بیاره، همون رفتاری باهاش می‌شه که با اون‌ها می‌شه.»

«اون‌ها» را که می‌گوید، با انگشت به خانه‌های تاریک اشاره می‌کند.

بازرسی طول می‌کشد. کفرمان درآمد. گرسنه و خسته و خواب‌زده‌ایم. استوار خیال کوتاه آمدن ندارد. می‌خواهد گربه را همان دم حمله بکشد.

کم‌کم گرمی خورشید را پشت گردن حس می‌کنیم. تک و توک رهگذری از خیابان جلوی پادگان رد می‌شوند. از داخل پادگان صدای مراسم صبح‌گاهی و مارش نظامی می‌آید.

بازرسی دژبان‌ها که تمام می‌شود، از در پادگان می‌برندمان تو و از آنجا یگراست به سالن سردی که بوی غذای تمه‌انده و روغن سوخته می‌دهد. به خیال صبحانه پشت میزها صابون به شکم می‌زنیم. عوض صبحانه، استواری دراز و سیاه‌سوخته می‌آید تو که شستری راه می‌رود و هنوز از در وارد نشده شروع می‌کند به دهن‌دریدگی:

_ تن‌لش‌ها برای چی نشستید پشت میزها... یا الله، پاشید!

بیشتر بچه‌ها از جایشان جم نمی‌خورند.

- بریا!

خواسته و نخواسته بلند می‌شویم می‌ایستیم. چند تا از بچه‌ها، به عمد، طوری بلند می‌شوند که صدای‌شان می‌افتد زمین و صدا در سالن سرد و بویناک می‌پیچد.

استوار چشم می‌چرخاند روی چهره‌ها:

- کسی اینجا سرخود کاری نمی‌کنه. هرچی بهتون دستور دادند، همان رو انجام می‌دید...حالا بشینید زمین!

صابر که جلوتر است پا پیش می‌گذارد: «ببخشید سرکار، ما هفده ساعت تو راه بودیم. دو ساعت هم پشت در نگه‌مون داشتند؛ خسته‌ایم.»

استوار ناگهانی و بی‌مقدمه خیز برمی‌دارد طرف صابر: «به خیالت خیلی گردن کلفتی؟ هزارتا گردن کلفت‌تر از تو را من آدم

اصلاحیم. صابر پشت سرم می‌آید و یکریز غر می‌زند:
- باید تو خیابونا مردم رو به گلوله ببندی و تو پادگان سربازا رو بچزونی. مفهوم شد ابله؟
- به جای اینکه ور بزنی، یه تیغ پیدا کن الاغ.
- تیغ کجا بود. دیگه کسی ریش نمی‌زنه.
- زابلی را ببین، عربی هم می‌رقصن.

جلوی گروهان که صف می‌بندیم، قیافه‌ها آن قدر تغییر کرده‌اند که همدیگر را نمی‌شناسیم. حمید با دیدن من می‌زند زیر خنده. گروهان آن‌ها به قول خودش هتل است و یک سرگروهان دارند کلابی.

قیافه‌ام خنده‌دار شده. همه قیافه‌شان خنده‌دار شده. شماره پای من هفت است، پوتین شماره نه گیرم آمده. شلوارم آن قدر بزرگ و گشاد است که با کمربند هم در تنم نمی‌ماند. ناچار دو دستی می‌گیرم که نیفتد. بدتر، آدم سیلش را که یهویی می‌زند، دک و پوزش می‌شود عینهو ماتحت مرغ.
صابر با اینکه دمغ است، با دیدن من از خنده ریسه می‌رود.
- نه که خودت مارلون براندوبی!

این بار استوار زابلی همراه فرمانده گروهان که یک سروان عصا قورت داده و شق و رق است، برمی‌گردد. فرمانده می‌رود روی پله اسلحه‌خانه و همان حرف‌های استوار زابلی و استوار دژبانی را با کلماتی مؤدبانه‌تر تکرار می‌کند.

فرمانده گروهان که می‌رود، استوار زابلی می‌سپاردمان دست گروهان قزل. گروهان سوم وظیفه، سرکار قزل، بچه تر کمین است. چشم‌های بادامی کشیده دارد و لاغر و کوتاه است. زبان آذری ما را همان قدر می‌فهمد که ما زبان ترکمنی او را.
با سرکار قزل زود اخت می‌شویم.



دو هفته‌ای می‌شود که توی پادگان هستیم. به زور هم شده کم کم داریم به محیط پادگان عادت می‌کنیم. قبل از ظهرها، به قول قدیمی‌ها، مشق نظامی داریم و بعد از ظهرها کلاس. با این حال، یک نوع پشیمانی و اضطراب در قیافه همه بچه‌ها دیده می‌شود.

ارتباطمان با بیرون قطع است. به هیچ‌کس اجازه بیرون رفتن از پادگان را نمی‌دهند. بهانه می‌آورند که تلفن راه دور پادگان هم خراب است. از روزنامه خبری نیست و رادیوهای تک‌موج تنها منبع خبر ما هستند. اما زود، این یکی هم از دستمان می‌رود. استوار زابلی رادیوها را ضبط می‌کند و در کیسه‌ای می‌ریزد و می‌برد. بین بچه‌ها جاسوس دارد و زاغ‌سیاه همه را چوب می‌زند. صابر، هر طور که شده، رادیوی کوچکش را از چنگ زابلی نجات می‌دهد.

خبرهایی که از بیرون می‌رسد، ضد و نقیض است. همه حالت عصبی دارند و به هر شکلی آن را بروز می‌دهند. در سالن غذاخوری، همیشه صدای قاشق‌هایی که روی میز کوبیده می‌شوند، بلند است.

کردم. به من می‌گویند زابلی!»
و با دو دست شانه‌های صابر را می‌فشارد پایین:
- «بشین بینم!»
صابر که از حرکت ناگهانی استوار جا خورده، با اکراه و پریده‌رنگ می‌نشیند. همه یکی‌یکی چمباتمه می‌زنیم روی زمین.
استوار خنده تمسخرآمیزی می‌کند: «نه گل پسرا ... این جور می‌زنه!»

و یکدفعه دستش را می‌برد بالا:
- «پاشو!...»
بلند می‌شویم.
فریاد می‌کشد: «همه با هم!»
این بار دستش را می‌آورد پایین: «بشین!»
و ما می‌نشینیم...
به نفس نفس افتاده‌ایم. ده دقیقه‌ای است که «بشین، پاشو» می‌کنیم. چند تایی از بچه‌ها و رفته‌اند زمین.
استوار با قیافه پیروز سر تکان می‌دهد:
- «این یه چشمه‌اش بود... حالا بشینید زمین تا صداتون کنم برای تقسیم.»

استوار که می‌رود، نفس‌های حبس‌شده ول می‌شود هوا. می‌روم کنار گوش صابر چندک می‌زنم. از غیظ دارد لب می‌جود:
- حقمنه. دلم می‌خواد همه رو از دم تیر بگذرونند. مردم دارن انقلاب می‌کنن، ما دو دستی خودمان رو انداخته‌ایم تو هچل که چی، که دانش‌سرای هستیم!

دست می‌چرخانیم ته کیف‌ها دنبال خوردنی. به فاصله نیم ساعت، استوار زابلی با پوشه‌ای در زیر بغل برمی‌گردد.
- خودتان را جمع کنید، بیرون صف ببندید.
پاها خواب رفته. لنگ‌لنگان، قاطی هم می‌رویم بیرون توی صف. آفتاب می‌چسبد. بوی نارنج برایمان تازگی دارد. استوار زابلی چهل و پنج نفرمان را سرشکن می‌کند بین ۹ گروهان که بچه‌هایشان خرت‌تر از ما بوده‌اند و قبل‌ترها آمده‌اند.

من و صابر می‌افتیم گروهان هشت که زابلی سرگروهانش است و حمید گروهان سه. وقت تقسیم، چشم زابلی به صابر بود. به عمد اسمش را صدا کرد برای گروهان خودش.

انبار گروهان‌ها را نشانمان می‌دهند و بدو رو، با یک بغل لباس و خرت و پرت برمی‌گردیم توی خوابگاه و می‌افتیم روی تخت‌ها. استوار زابلی قبل از ما مثل برج زهر مار ایستاده آنجا.

- یک ساعت وقت دارید. نینم کسی ریش و سیل داشته باشد. سرها را هم می‌روید سلمانی پادگان، همه کچل. یک ساعت بعد همه را باید تو لباس سربازی ببینم. مفهوم شد؟
صدایی از کسی در نمی‌آید.
- مفهوم شد؟
- بله!

زابلی سر بالا می‌اندازد:
- «بله سرکار!»
داد می‌زنیم: «بله سرکار!»
زابلی که می‌رود، به دست و پا می‌افتیم. دنبال وسایل

خیلی گردن کلفتی!«
صابر از پشت زابلی را هل می‌دهد و سروصدا توی خوابگاه
می‌پیچد. زابلی سمت در پس می‌نشیند:
- همه تون رو می‌دم دادگاه نظامی ... حالی تون می‌کنم با کی
طرفید... .

و تند می‌رود.
خوابگاه به هم می‌ریزد. یکی می‌گوید: «یکی نباشیم زابلی
پوست از کله‌مون می‌کنه.»
چند لحظه بعد، فرمانده گروهان با استوار دژبانی نفس‌زنان و
خیس باران می‌آیند تو.
ساکت و آرام کنار تخت‌ها خبردار می‌ایستیم. فرمانده با لحن
ملایمی می‌گوید: چه خبره بچه‌ها. این کارها چیه؟ هیچ می‌دونید
چه کار می‌کنید؟ به این کار می‌گن شورش...
بچه مشهدی می‌گوید: استوار زابلی مثل حیوان با ما رفتار
می‌کنه.

استوار دژبانی می‌خواهد چیزی بگوید که فرمانده گروهان
جلویش را می‌گیرد: «از شما بعیده. همه دیپلمه هستید. نباید
از زابلی بیش از این انتظار داشته باشید. شش کلاس که بیشتر
سواد ندارد...»

کرد شاعر می‌گوید: این طور باشد که همه بی‌سوادها را باید
بریزند دریا. ادب چه ربطی به سواد دارد!
استوار دژبانی خون‌خونش را می‌خورد و فرمانده با چرب‌زبانی
بچه‌ها را آرام می‌کند.
شب، بچه مشهدی غیبتش می‌زند.

✓
جمعه است. نظافت گروهان تمام شده. بچه‌ها، گوشه و
کنار دارند دسته‌دسته گپ می‌زنند. بیشتر صحبت‌ها درباره
دوست مشهدی و خبرهای بیرون است. با حمید داریم میان
درختان نارنج قدم می‌زنیم. آسمان صاف است و خورشید
می‌درخشد.

حمید این روزها کمتر می‌گوید و می‌خندد. حرفمان این است:
«تا حالا کسی پا از پادگان بیرون نگذاشته. کیوسک تلفن را به
بهانه خرابی بسته‌اند. نگهبان‌های پادگان دستور دارند هر کی دور
و ور دیوارا بپلکه، به طرفش تیراندازی کنن. تو چی فکر می‌کنی؟
دیگه نمی‌شه این وضع رو تحمل کرد.»
- حق با صابره. با پای خودمون اومدیم مسلخ. فکرش رو که
می‌کنم، از خودم بدم می‌آد.

حالا به اشتباهی کردیم، بالاخره که چی؟
صابر از میان درختان می‌آید. سر و وضعش نامرتب و پریشان
است. بی‌هیچ حرفی دوش به دوشمان راه می‌افتد.
حمید به صابر می‌گوید: دیشب یکی از بچه‌های گروهان ما را با
تیر زده‌اند. می‌گن تیر به پاش خورده و از سر دیوار افتاده پایین.
آدم ساکتی بود. اصلاً نشون نمی‌داد این جور باشه...
صابر حرفی نمی‌زند. چند قدم از ما جلو می‌زند و می‌ایستد:
«همین روزا من در می‌رم. گفتم بهتون ندا داده باشم که بعد
نگویید صابر نامرد بود...»



✓
از صبح یکریز دارد باران می‌بارد. همه را چپانده‌اند توی یک
خوابگاه. نشستیم روی تخت‌ها و داریم به منم‌منم‌های استوار
زابلی گوش می‌دهیم. افسر وظیفه‌ای که هرروز درس می‌داد،
چند روزی است که پیدایش نیست. چو افتاده که گذاشته در
رفته. به جای او استوار زابلی درس «جهت‌یابی» می‌دهد. از اینکه
دارد به دیپلمه‌هایی که دست راستشان را از دست چپشان
نمی‌شناسند درس می‌دهد، قند تو دلش آب می‌شود. بچه‌ها
هندوانه زیر بغلش می‌گذارند و با استاد استاد گفتن شیرش
می‌کنند.

ناگهان از بیرون پادگان صدای تیراندازی و هیاهو به گوش
می‌رسد. یکی از بچه‌ها می‌گوید: «بی‌شرفا دارن مردم رو قتل‌عام
می‌کنن.»

چشم‌های استوار از حدقه می‌زند بیرون و می‌گوید: «کی بود
غلط زیادی کرد؟»

بچه مشهدی، چشم در چشم زابلی، محکم می‌گوید: «من
بودم!»

استوار زابلی دست و پایش را گم می‌کند. زود کلاس را تعطیل
می‌کند و دستور می‌دهد: «همه بیرون!»

کسی از جایش بلند نمی‌شود. کلاهش را سر می‌گذارد و فریاد
می‌کشد: «گفتم همه بیرون!» و دو تا از بچه‌هایی را که دم در
نشسته‌اند، به زور می‌اندازد بیرون.

بچه‌ها بلند می‌شوند. استوار زابلی خودش را باخته. یکی از
بچه‌های کرد که شاعر است می‌گوید: «سرکار، احترام خودت
را نگاهدار.»

زابلی با دهان کف کرده به طرفش هجوم می‌برد: «به خیالت

هوش حرکتی و موسیقایی

دکتر محمد نیرو

مسعود غفاری شریف

مقدمه

با توجه به اینکه در نظر است در شماره‌های پیش رو به تمامی مقوله‌های هوشی بپردازیم، ضروری است در هر یادداشت، دو مقوله هوشی را بیاوریم. در این یادداشت به هوش‌های بدنی - جنبشی و موسیقایی اشاره می‌کنیم.

هوش بدنی - جنبشی^۱

این هوش به توانایی فرد در استفاده، کنترل و هماهنگ کردن حرکات بدنی و به‌کارگیری ماهرانه اشیا اشاره دارد. این مؤلفه هوشی بر قابلیت استفاده فرد از کل بدن یا بخش‌هایی از آن، مثلاً بر حرکات ظریف انگشتان یا دست‌ها در حل مسائل تأکید می‌کند. در چنین افرادی، حس تعادل خوب است و هماهنگی چشم و دست بالاست (مانند بازی با توپ یا میله تعادل). ایشان از طریق تعامل با محیط اطراف قادر به یادآوری و پردازش اطلاعات هستند. همچنین، علاقه زیادی دارند که قطعات یک شیء را از هم جدا کنند و دوباره آن‌ها را سر جای خود قرار دهند. به لمس حساس‌اند و به حرکت علاقه دارند. بهترین افکار هنگامی به سراغشان می‌آید که مشغول کار فیزیکی هستند. معمولاً آرام و قرار ندارند. ترجیح می‌دهند با لمس کردن اشیا را بشناسند. متأسفانه در بعضی، این نوع هوش به‌عنوان استعداد یادگیری نادیده گرفته می‌شود و لقب بیش‌فعالی^۲ به آن‌ها داده می‌شود. دانش‌آموزان ممکن است کتاب‌ها و جزوه‌های خود را خارج از مدرسه در گوشه‌های رها کنند، اما همیشه و همه‌جا جسم خود را همراه دارند. بنابراین، یافتن روش‌هایی که به دانش‌آموزان کمک می‌کند فرایند آموزش را به‌صورتی ناخودآگاه انجام دهند، در افزایش یادسپاری و شناخت آن‌ها بسیار مؤثر است. انواع و اشکال متنوعی از فعالیت‌ها و فرصت‌های یادگیری را می‌توان برای رشد و پرورش هوش بدنی - جنبشی دانش‌آموزان در نظام آموزش و پرورش ایران پیشنهاد و ارائه کرد. در واقع، انواع فعالیت‌های عملی و حرکتی مانند نمایش‌های بدون کلام

(پانتومیم)، نمایش‌های کلاسی، بازی‌های گروهی و رقابتی، باغبانی، آشپزی، حرکات و نرمش‌های بدنی، تمرینات هوشیاری بدنی، تایپ، بازیگری، کاربرد صنایع دستی، زبان بدن، تجربه‌های لمسی، تصویربرداری هنری، گردش‌های علمی، نمایش و ایفای نقش و دست‌ورزی اشیا، بستر مساعدی را برای توجه به پرورش هوش بدنی - جنبشی در برنامه‌های درسی فراهم می‌کند.

توصیه‌هایی به معلمان در رفتار با دانش‌آموزان با هوش حرکتی - جنبشی، به‌ویژه در دوره ابتدایی

- در کلاس‌های پیش‌دستانی و اول ابتدایی، باید جنب‌وجوش و تحرک و راه رفتن در کلاس را با سعه صدر تحمل کنید تا این فراگیرندگان به تدریج مقررات و آداب کلاس را فرا بگیرند.
- یکی از راه‌های ایجاد ارتباط با ایشان، شوخی‌های فیزیکی و بدنی متعادل معمول است! مثلاً بواشکی از پشت تلنگری به ایشان بزنید و رویتان را به عقب برگردانید!
- به هنگام ارتباط با ایشان از زبان بدن کمک بگیرید. مثلاً بزن قدش! یا هنگام تأیید کارشان، علامت تأیید نشان دهید. به هنگام بازی با ایشان، وقت گل یا پیروزی، کف دو دست خود را به کف دو دست ایشان بکوبید. نشان دادن علامت پیروزی در مواقع مناسب نیز خوب است!
- در ساعات تفریح، مانع تحرک و دویدنشان نشوید بلکه آن‌ها را به دویدن با فکر و با احتیاط هدایت کنید.
- در مسئولیت‌هایی مثل یابوری نظامت مدرسه از ایشان یاری بگیرید. معمولاً با کمال میل قبول و به خوبی همکاری می‌کنند.



■ در شروع ساعات‌های ورزش یا به هنگام نرمش‌های صبحگاهی، پس از آموزش و توجیه‌شان، از ایشان برای نرمش دادن سایر دانش‌آموزان استفاده کنید.

■ در مواقع خاص، برای انتقال پیام‌های خود به واحدهای دیگر مدرسه، مثل مضافت و آوردن گچ و غیره از دفتر، از این قبیل بچه‌ها به‌عنوان پیک استفاده کنید، چرا که ایشان با کمال میل می‌پذیرند و کار محوله را سریع انجام می‌دهند.

■ اگر نمونه‌هایی از وسایل آزمایشگاهی به کلاس می‌آوردید، حتماً اجازه دهید به‌خصوص این دانش‌آموزان آن وسیله یا نمونه را لمس کنند.

■ برای تشویق این قبیل بچه‌ها، هیچ چیزی مثل اجازه بازی در حیاط، فوتبال یا استخر تشویقی ارزش ندارد.

■ بازی معلم‌ان با این قبیل بچه‌ها بسیار ارتباط‌ساز است. در ساعات تفریح یا ورزش با ایشان بازی کنید؛ بازی‌هایی مثل فوتبال، وسطی، پینگ‌پنگ، فوتبال دستی، زو، گانیه و غیره. این کار شما را در نظر آن‌ها به بهترین معلم مدرسه تبدیل خواهد کرد.

■ با توجه به نقش نمایش در آموزش، از این قبیل بچه‌ها بخواهید درس را در قالب نمایش‌های آموزشی اجرا کنند.

■ دوییدن ریتمیک و هم‌زمان خواندن و تکرار جدول ضرب، بهترین روش برای حفظ جدول ضرب برای ایشان است.

■ نمایش مدل‌های مولکولی (مابع، جامد و گاز) به‌صورت گرفتن دست‌های یکدیگر به سه روش در حیاط مدرسه. این کار یکی از طرح درس‌های موفق علوم پنجم برای این گونه بچه‌هاست.

این ویژگی، در صورت هدایت، می‌تواند در آینده ایشان را به انسان‌هایی پرتحرک، پرهمت، پرتلاش و صبور تبدیل کند.

■ برای صحبت و گفت‌وگو با ایشان بیرون بروند و در حال قدم زدن حرف‌هایشان را به یکدیگر بزنند.

■ فرصت بدهند زمان‌هایی ایشان در منزل غذا را زیر نظر مادر آماده کنند یا بپزند.

■ مسئولیت خریدهای منزل را از سن مناسب به ایشان بسپارند.

■ از سن دبستان یک جعبه‌ابزار خالی مناسب برای ایشان بخرند و به تدریج وسایل آن را متناسب با رشد سنی او کامل کنند. می‌توانند در مناسبت‌های مختلف، ابزار مورد نظرشان را به ایشان هدیه دهند تا جعبه‌ابزار ایشان به تدریج کامل شود. لازم به تأکید است، کودک ایشان باید این جعبه را متعلق به شخص خود بداند.

■ سپردن کارهای تعمیری منزل به ایشان، با نظارت والدین، در خودباوری و تجربه ایشان بسیار مؤثر و کارساز است!

■ شغل‌های محتاج پشت‌میزنشینی و یکجا نشستن برای آینده ایشان خوب نیست. پس اجازه بدهند ایشان دنبال رشد استعدادهای درونی و ذاتی و خدادادی خود باشند، ولو در رشته‌های فنی غیرمهندسی؛ ولو در مدرسه‌های فنی و حرفه‌ای. مطمئن باشند، اگر نتوانند در رقابت‌های دانشگاهی به رشته‌های فنی مورد علاقه‌شان برسند و با علاقه وارد مدرسه‌ها و هنرستان‌های فنی و حرفه‌ای شوند، در آینده از نظر تجربه و مهارت و ورود به بازار کار از رقبای خود در دانشگاه‌ها پیشی خواهند گرفت.

هوش موسیقایی^۳

با وجود آنکه هوش موسیقایی در ابتدا به توانایی تولید و درک موسیقی اطلاق شد، لیکن با توسعه این مفهوم در فرهنگ‌های گوناگون، مصداق‌های آن گسترده‌تر شد و به موسیقی و آلات آن محدود نشد. به عبارت دیگر، در بهره‌بردن از هوش موسیقایی، ملاحظات ارزشی و فرهنگی و مقتضیات بومی، بازتعریفی از مفهوم هوش موسیقایی و حدود و ثغور آن پیش روی قرار داد. از این رو، هر فعلی که در آن نوعی ریتم و هارمونی وجود داشته

توصیه‌هایی مخصوص اولیای دانش‌آموزان با هوش بدنی-جنبشی

امام موسی کاظم (علیه‌السلام) در کتاب شریف کافی می‌فرماید: «خوب است بچه در کودکی بازگوش باشد تا در بزرگسالی بردبار گردد و شایسته است که جز این نباشد.»

■ جنب‌وجوش و شیطنت‌ها و بریز و بیاش‌های ایشان را تا رسیدنشان به سن تشخیص و تمیز تحمل کنند.

■ این تحرک و در ظاهر ناآرامی ایشان را نباید عیب بدانند.



باشد، می‌تواند در قلمرو هوش موسیقایی واقع شود. بنابراین، حتی قاریان و مداحان نیز سهم چشمگیری از این هوش دارند. این هوش بسیار سریع‌تر از سایر هوش‌ها ظهور می‌کند. بنا بر نظر برخی از پژوهشگران، نوزادان در دوماهگی می‌توانند زیر و بمی صدا و ملودی‌های آواز مادرشان، و در چهارماهگی هم ساختار ریتمیک را درک کنند. در اواسط دوسالگی می‌توانند مجموعه‌ای از نت‌ها را تقلید کنند. واکنش دیدنی نوزاد به نوای مادر با استفاده از این کیو آر کد (۱)، شاهدهی بر این مدعاست. این کودکان به صداها در محیط حساس‌اند. از شنیدن موسیقی لذت می‌برند. ترجیح می‌دهند زمان مطالعه و



QR1



QR2

خواندن به موسیقی گوش دهند. زیر و بمی، وزن و طنین را درک می‌کنند. زمانی که کف می‌زند، کلمات را با وزن می‌خوانند یا به شکل موزون حرکت می‌کنند. وزن در یادگیری آن‌ها اثر می‌گذارد. از این طریق می‌توانند مطالب را به یاد بسپارند و اطلاعات را به کار برند.

انواع فعالیت‌ها و فرصت‌های یادگیری مربوط به هوش موسیقایی دانش‌آموزان در نظام برنامه‌ریزی درسی ایران عبارت‌اند از: خواندن شعر و سرودهای آهنگین، تقلید صدا، نواختن آلات موسیقی، آواز خواندن فردی و گروهی، زمزمه کردن، سوت زدن، ضرب آهنگ‌های مختلف، و ارتباط دادن موسیقی با حالات روحی. استفاده از نرم‌افزارهای موسیقی، ضمن رشد و پرورش قابلیت‌های موسیقایی و احساسات و نگرش‌های هنری این دانش‌آموزان، در تقویت و ارتقای یادگیری‌های شناختی آن‌ها نیز نقشی تعیین‌کننده دارد. معلمان و والدین قدیمی‌تر، تدریس هنرمندانه مرحوم نیززاده را که در امتزاج هوش بدنی-جنبشی و موسیقایی بود در خاطر دارند. نمونه‌ای از آن را با استفاده از کیو آر کد (۲) مشاهده کنید.

توصیه‌هایی به معلمان در مورد دانش‌آموزان

با هوش موسیقایی، حرکتی و جنبشی، به‌ویژه در دوره ابتدایی:

با توجه به اینکه این گونه دانش‌آموزان معمولاً در تمام کلاس‌ها وجود دارند، معلمان محترم با به کار بردن برخی تکنیک‌ها که عرض می‌شود، ارتباط خوبی با ایشان برقرار خواهند کرد:

معلم نباید با صدای ثابت و یکنواخت صحبت کند. تغییر لحن و آهنگ و تن صدا همراه با کمی شور و احساسات برای ایشان جالب خواهد بود.

شرکت بچه‌های دارای این هوش در گروه‌های سرود بسیار حیاتی است. اجازه دهید گروه سرود بسازند، عضو بگیرند و تمرین و اجرا کنند. حمایت همه‌جانبه معلم و دادن میدان برای اجرای سرود در مراسم‌های ملی مذهبی و در حضور سایر دانش‌آموزان، در حضور اولیای دانش‌آموزان، مسابقات در سطح مناطق آموزش و پرورش یا استانی و کشوری، در رشد ایشان نقش مهمی دارد.

آموزگار می‌تواند انتظارات و مقررات کلاسی یا قرارهای خود با دانش‌آموزان را در قالب شعرهای کوتاه و جذاب بیان یا یادآوری کند. مثلاً در تجربه‌ای، بچه‌ها قبل از ترک کلاس، در زنگ تفریح،

باید صندلی‌های خود را زیر میز می‌گذاشتند. من به جای تذکراتی خسته‌کننده، این شعر را می‌خواندم و بچه‌ها هم با علاقه تکرار و به قرار عمل می‌کردند.

آی بچه‌های عزیز
صندلی‌ها زیر میز!

برخی از مفاهیم درس‌ها به راحتی به شعر تبدیل و برای همیشه در ذهن ماندگار می‌شوند. از این ترفند نیز استفاده کنید. من در کتاب علوم سوم دبستان، بحث دوزیستان را که معمولاً بچه‌ها اشتباه به ذهن می‌سپارند، با این شعر کار می‌کردم:

قورباغه یک دوزیسته
که توی آب می‌زیسته
تو بچگی با آب‌شش
تنفسش بوده خوش
کمی بزرگ‌تر که شد
دست و پاهاش پیدا شد
میاد توی خشکی‌ها
نفس کشد با شش‌ها
قور و قور و قور، سروصدا
کنار نهر و جوی‌ها

برخی از بچه‌ها هوش موسیقایی و هوش بدنی-جنبشی را با هم دارند. با ایشان می‌توان فرمول‌های درسی را آهنگین و با جنب‌وجوش همراه کرد و بهره خوبی برد. مثلاً در حفظ جدول ضرب، به ایشان یاد می‌دادم، در حالی که با آرامش و ریتمیک می‌دوند، جدول ضرب را هم آهنگین و بلند تکرار کنند.

گاهی بچه‌های ریتمیک هم‌زمان هوش کلامی بالا هم دارند! این بهترین فرصت برای رشد ادبیات و ورود ایشان به عرصه‌های شعر و شاعری است. راهنمایی و تشویق و ترغیب این‌گونه استعدادها را فراموش نکنید.

در کلاس‌هایی مثل هدیه‌های آسمان یا اخلاق و ... به آیه‌های قرآن که می‌رسیدم، یکدفعه نوع سخن گفتن را عوض می‌کردم و آیه را با قرائت قرآنی می‌خواندم. این شیوه برای ایشان بسیار جذاب‌تر و اثرگذارتر بود.

زنگ‌های قدیمی کاسه‌ای را که اکثراً گوش‌خراش و یکنواخت شده‌اند، با زنگ‌های الکترونیکی دارای ملودی‌های جذاب عوض کنید تا این دانش‌آموزان لذت ببرند.

از این بچه‌ها بخواهید شعرهای درس فارسی یا سایر درس‌ها را در منزل به سلیقه خود آهنگ‌دار یا ریتم‌دار کنند تا بچه‌ها به جای ساده خواندن آن، شعرها را آهنگین و جذاب بخوانند. لازم است این بچه‌ها خودشان هم به بچه‌های کلاس مثل رهبر ارکستر آموزش دهند و اجرای آن را رهبری کنند.

لازم است گاهی معلم برای رفع خستگی و یکنواختی کلاس، برخی اشعار کودکان را پیشتر از بر داشته باشد و در میان درس آن‌ها را بلند بخواند تا بچه‌ها با دست زدن و هم‌خوانی تکرار کنند. در این حال، همه بچه‌ها، به ویژه هوشمندان موسیقایی، بسیار لذت می‌برند و علاقه‌مند به معلم خود می‌شوند.

* پی‌نوشت‌ها

1. Bodily-kinesthetic intelligence
2. ADHD
3. Musical intelligence



حسین عاملی*

وابسته به آن‌ها و اقدامات مأموران آن‌ها در خصوص وظایفشان و همچنین اعتراض به آرای قطعی هیئت رسیدگی به تخلفات اداری، کمیسیون ماده ۱۰۰ شهرداری و ... و نیز رسیدگی به شکایات قضات و مشمولان قانون مدیریت خدمات کشوری (معلم از این قسم‌اند) و سایر مستخدمان ... از حیث تضييع حقوق استخدامی آن‌ها.

چگونه به دیوان عدالت اداری شکایت کنیم؟

برای طرح شکایت، نکته مهم این است که ابتدا به درستی روشن شود آیا واقعا حقی از فرد تضييع شده است یا نه. چون در مواقعی، افراد قانون را اشتباه تفسیر می‌کنند و بدون دقت در اینکه حق مورد ادعای آن‌ها با قانون یا آیین‌نامه مؤخری ابطال شده یا تغییر پیدا کرده است و با شکایت بدون اطمینان، هم موجب هدر رفتن هزینه و فرصت خود می‌شوند، هم به پرونده‌های قضایی می‌افزایند و هم موجب هدر رفتن وقت و منابع دستگاه متبوع خود می‌شوند. مرکز دیوان که رسیدگی به شکایات را انجام می‌دهد، در تهران است، ولی در مراکز استان‌ها نمایندگی دارد و افراد می‌توانند پس از اطمینان از موضوع، با در دست داشتن مدارک ذیحقی خود و تنظیم دادخواست (که بهتر است با مشورت افراد حقوق‌دان و آگاه به موضوع نوشته شود)، و باید به تعداد طرف شکایت، به علاوه یک نسخه باشد، به مرکز دیوان یا نمایندگی آن در مرکز استان خود مراجعه و دادخواست خود را ثبت کنند. ثبت دادخواست به منزله شکایت است.

با عنایت به اینکه بسیاری از کارمندان دولت، از جمله معلمان، با موارد بی‌عدالتی یا اشتباهات دولت یا کارمندان دیگر مواجه می‌شوند، چگونه می‌توان این موارد را پیگیری کرد؟

در این صفحه می‌خواهیم به معرفی دیوان عدالت اداری، به‌عنوان مرجع تظلم‌خواهی اداری، بپردازیم؛ اینکه دیوان چه مرجعی است، به چه شکایاتی رسیدگی می‌کند و طریقه رسیدگی در دیوان به چه شکلی است؟

قانون تشکیلات و آیین دادرسی دیوان عدالت اداری در ماده یک «دیوان» را چنین تعریف می‌کند: «در اجرای اصل یکصد و هفتاد و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، به‌منظور رسیدگی به شکایات، تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران، ادارات و آیین‌نامه‌های دولتی خلاف قانون یا شرع یا خارج از حدود اختیارات مقام تصویب‌کننده، دیوان عدالت اداری که در این قانون به اختصار «دیوان» نامیده می‌شود، زیر نظر رئیس قوه قضائیه تشکیل می‌شود.» پس دیوان برای رسیدگی به اعتراضات و ... مردم، اعم از کارمندان و دیگر افراد ذینفع نسبت به مأموران و ادارات، از جمله تصمیمات دستگاه‌های اجرایی، تشکیل شده و نکته قابل تأمل این است که دستگاه‌های اجرایی نمی‌توانند دعوی ابتدایی را در دیوان مطرح کنند.

همچنین، ماده ۱۰ قانون دیوان، نوع شکایات و اعتراضاتی را که در صلاحیت دیوان عدالت اداری است، چنین مشخص می‌کند: شکایات و اعتراضات از تصمیمات و اقدامات واحدهای دولتی و نهادهای عمومی غیردولتی و مؤسسات

* کارشناس حقوقی اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران



می ترسم!

ستار محمدی*

او در کار خود فوق العاده بود. وقتی اجناس فروشگاه نزدیک تمام شدن بود، از وسایل و اجناس مورد نیاز فهرست می گرفت. فهرست اجناسی را هم که بیشتر مورد علاقه دانش آموزان بود، برای خرید جدید تهیه می کرد و به من می داد.

امید نه تنها در بین هم کلاسی ها، بلکه در مدرسه هم مورد علاقه دانش آموزان و همکاران بود. گاه گاهی به دانش آموزان جنس قرضی می داد و با آنان مدارا می کرد. بعضی مواقع خانه های نزدیک مدرسه هم برای خرید به فروشگاه مدرسه مراجعه می کردند.

چندی گذشت. یک روز زنگ تفریح امید پیش من آمد و گفت دیگر قادر به همکاری در فروشگاه نیست. از او پرسیدم آیا به درس هایت نمی رسی؟ گفت نه، مشکل درس نیست. پرسیدم آیا خانواده ات این

کلاس درس برای معلم مکانی فقط برای علم آموختن به دانش آموزان نیست، بلکه معلم نیز در کلاس خیلی چیزها یاد می گیرد که شاید در هیچ مکانی غیر از مدرسه قابل یادگیری نباشند.

حدود چهار پنج سال پیش، در یکی از مدرسه های ابتدایی روستایی که تحت پوشش مجتمعی آموزشی و پرورشی بود، در پست معاونت پرورشی مشغول بودم. این دبستان حدود ۳۵ دانش آموز داشت. در مهر ماه با مدیر مجتمع تصمیم گرفتیم برای اینکه دانش آموزان در زنگ های تفریح از حیاط مدرسه خارج نشوند و مشکلی برایشان پیش نیاید و از لحاظ مالی هم کمکی به مدرسه کرده باشیم، در مدرسه فروشگاه کوچکی برپا کنیم.

چند روز بعد با ماشین خودم به یک فروشگاه عمده فروشی در شهر مراجعه کردم. چند قلم جنس را به صورت قرضی خریدم به فروشگاه مدرسه آوردم. چون خودم از سال های پیش در این روستا زندگی می کردم و دانش آموزان را تا حدی می شناختم، یکی از دانش آموزان پایه ششم را که دانش آموزی زنگ و از لحاظ مالی در سطحی پایین و ضعیف بود، به عنوان فروشنده انتخاب کردم.

برای تشویق و ترغیب این دانش آموز به ادامه همکاری، ماهانه مبلغی ناچیز به عنوان حق الزحمه به او می دادم. تقریباً هفته ای یک بار با آن دانش آموز وضعیت خوراکی های فروشگاه را از لحاظ وضعیت فروش و تاریخ انقضا بررسی می کردیم. این دانش آموز که نامش امید بود، دانش آموزی زنگ، خوش رفتار، اهل نماز و خیلی باادب بود و در میان دانش آموزان جایگاه خوبی داشت. همیشه زنگ آخر تمام درآمد ناچیز فروشگاه را شمارش شده و آماده به من تحویل می داد.

امید کم کم داشت به یک فروشنده کاربلد تبدیل می شد.

* دبیر، کامیاران، استان کردستان



نگاهی به خاطره «می ترسم!»

محمدحسین حسینی نژاد

اگر یکی از تعاریف خاطره را مستند کردن وقایع خاص و نادر بدانیم، نویسنده این خاطره توانسته است با هوشیاری یک اتفاق جالب را ثبت کند که بر پایه آن می توان داستان و فیلم کوتاهی ساخت. در واقع، خاطرات اجتماعی چنین ظرفیتی دارند که بشود آن‌ها را در قالب‌های گوناگون به کار گرفت.

نویسنده موقعیت مدرسه را توصیف کرده است. بعد وضعیت دانش‌آموزانش را بررسی کرده و یکی از افراد نیازمند را بی‌آنکه به روی او بیاورد، برای فروشنده‌گی انتخاب کرده است. در واقع، دو کار را توأم پیش برده است. از یک طرف در این مدرسه کوچک بوفه را فعال کرده و از طرف دیگر غیرمستقیم کمک‌کار دانش‌آموزش شده است.

دانش‌آموز را به خوبی توصیف کرده که چگونه علاوه بر خواندن درس، فروشگاه را مدیریت و نیازهای بچه‌ها را طبقه‌بندی می‌کرده و برای تهیه به معلم خود می‌داده است. از طرف دیگر، این دانش‌آموز هم مورد اطمینان بچه‌ها بوده و هم مدرسه. سروکارش با دو عامل و سوسه‌انگیز بوده است: هم خوراکی‌های فروشی و هم پولی که از این راه از دانش‌آموزان می‌گرفته است.

کم‌کم متوجه شده است شاید نتواند هم فروشنده خوب و مورد وثوقی باشد و هم خود را از خواسته‌های درونی حفظ کند. تصمیم می‌گیرد کنار بکشد. بدون نگرانی موضوع را با معلم خود در میان می‌گذارد و کار را واگذار می‌کند.

نویسنده تا اینجا خوب پیش رفته و شخصیت دانش‌آموز را به خوبی به ما نشان داده است. معلوم می‌شود چرا چنین فروشنده‌ای انتخاب شده است.

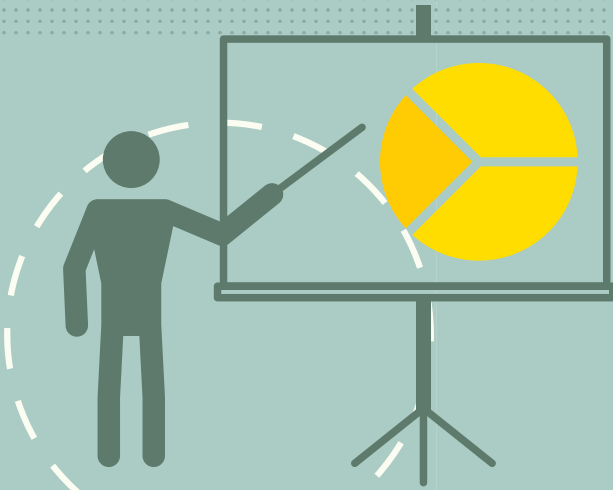
در نوشتن داستان و خاطره، اصلی هست که نتیجه‌گیری را به عهده خواننده بگذارد تا بیشتر از کشف روابط بین متن و اوضاع اجتماعی لذت ببرد. یعنی اگر نویسنده به وضعیت اختلاس‌ها اشاره‌ای نمی‌کرد، ما در ذهنمان معادل‌سازی می‌کردیم و از خود می‌پرسیدیم، اگر افرادی که دست به سرقت و اختلاس زده‌اند به اندازه این دانش‌آموز خودسازی داشتند، آیا باز هم به حیف و میل اموال عمومی دست می‌زدند؟ مسلماً خیر.

به هر روی، از جناب ستار محمدی متشکریم که با ثبت چنین خاطره‌ای، ما را به بقای خوبی و پاکی توجه دادند. باز هم منتظر نوشته‌های ایشان هستیم.

کار را دوست ندارند؟ گفت نه، خانواده‌ام هیچ مشکلی با کار من در بوفه مدرسه ندارند. گفتم پس چی شده؟ حتماً خودت این کار را دوست نداری؟ گفت نه، راستش را بخواهی، می‌ترسم. گفتم امیدجان از چه می‌ترسی؟ گفت می‌ترسم نتوانم جلوی خودم را بگیرم و مثلاً یک کیک ۵۰۰ تومانی را بدون اجازه شما بخورم و کم به این کار عادت کنم. به خودم گفتم، خدایا این دانش‌آموز با این سن و سال بین چه فکری می‌کند، تا چه حد مواظب خودش هست که آلوده نشود. با اینکه یک بچه کلاس ششمی است، ولی از خیلی از انسان‌های بزرگ (از لحاظ تحصیل و سن و سال) بزرگ‌تر است.

راستش را بخواهید، من از این رفتار امید درس گرفتم. هیچ وقت این اتفاق را فراموش نمی‌کنم و هر جایی که با همکاران و دیگر دوستان می‌نشینم و با هم صحبت می‌کنیم، این خاطره شیرین را بازگو می‌کنم. متأسفانه این سال‌ها اختلاس و دزدی از اموال بیت‌المال غوغا می‌کند. هر از چندگاهی از رسانه‌ها می‌شنویم در فلان بانک یا در فلان صندوق یا فلان بیمه و ده‌ها جای دیگر، فلان رقم اختلاس شده است. آیا کسانی که در این مراکز مسئولیت حراست از اموال مردم را دارند، از امید کلاس ششم ما کم‌سوادترند، یا ضعیف‌النفس‌تر؟! چرا باید در جامعه ما چنین اتفاق‌هایی بیفتد و باعث دل‌سردی و ناامیدی دیگران بشود؟

در پایان، از خدا می‌خواهم همه ما و مسئولان به درجه‌ای از انسانیت برسیم که حتی هیچ وقت به این عمل زشت و ناپسند فکر نکنیم. ان‌شاءالله



ارتباط موفق و مؤثر

مهارت ارتباط موفق و مؤثر یکی از مهارت‌های زندگی است که پرورش و یادگیری آن تا حد زیادی به محیط اطراف فرد وابسته است؛ والدین و آموزگاران نقش بی‌بدیلی را در پرورش این مهارت انسانی ارزشمند برعهده دارند. بنابراین، افرادی توانایی آموزش این مهارت را به کودکان و نوجوانان دارند که خود این مهارت را بدانند و به کار گیرند.

زهرآ سادات تقوی*

انسان در خانواده متولد می‌شود و خانواده قسمتی از جامعه‌ای بزرگ‌تر است. کودک انسانی از بدو تولد برای فراگیری مهارت‌های ارتباطی و ورود به جامعه آماده است. مهارت‌های ارتباطی پایه مانند شنیدن و گفتن توسط پروردگار در وجود او تعبیه شده‌اند، ولیکن کمیت و کیفیت رشد تا حد زیادی به محیط پیرامون کودک وابسته است. کودکان با توانایی‌های ذاتی به نسبت مشابه، در محیط‌های رشدی مختلف، نتایج متفاوتی را به نمایش می‌گذارند.

* دکترای تخصصی روان‌شناسی سلامت

اولین گام در برقراری ارتباطی مؤثر و کارآمد، «گوش دادن فعال» است، یعنی:

- ارتباط چشمی برقرار نمایید و به چشم‌ها و صورت فرد مقابل نگاه کنید و زبان بدن نقش بسزایی دارد.
- گوینده را با تصدیق و پاسخ‌های کوتاه همراهی کنید.
- صحبت‌های او را خلاصه کنید و به او بازخورد دهید که متوجه گفته‌هایش شده‌اید.
- می‌توانید با پرسیدن سؤال، از او درباره گفته‌هایش پاسخ بخواهید.
- به‌طور کامل گوش دهید و صبر کنید تا گفته‌های فرد پایان یابد.

دومین گام در برقراری ارتباطی کارآمد، «بیان مؤثر» است؛ یعنی:

- مستقیم و بدون کنایه سخن بگویید.
- گفت‌وگو را با سرزنش طرف مقابل آغاز نکنید.
- گفت‌وگو را با بیان احساس خود و انتقاد نکردن از عملکرد فرد مقابل آغاز کنید.
- واضح و مسالمت‌جویانه سخن بگویید.



زبان بدن نیز در برقراری ارتباط مؤثر نقش بسزا دارد. در هر ارتباطی، هفت درصد از مضمون پیام به وسیله محتوای کلام، ۳۸ درصد از آن به وسیله لحن و ۵۵ درصد با زبان بدن منتقل می‌شود. در صورتی که آرام، عمیق و بدون شتاب سخن بگوییم و فاصله مکانسی و فیزیکی خویش را با طرف مقابل حفظ کنیم، گفت‌وگویی مؤثر خواهیم داشت.

چگونه مهارت ارتباط مؤثر را به دانش‌آموزان بیاموزیم:

- الگویی مناسبی برای آن‌ها باشیم.
- با دانش‌آموزان و همکارانمان تعامل مؤثری برقرار کنیم.
- دانش‌آموزانی را که مهارت‌های ارتباطی مناسبی ندارند سرزنش نکنیم، بلکه با برقراری ارتباطی مؤثر به‌صورت مستقیم و غیرمستقیم، به آن‌ها بیاموزیم به‌گونه دیگری نیز می‌توان رفتار کرد.
- موقعیت‌هایی ترتیب دهیم تا دانش‌آموزان در گروه‌های دو و چندنفره مهارت‌های ارتباط مؤثر را تمرین کنند.



راهپیمایی پرشکوه ۲۲ بهمن را با حضور دانش‌آموزان عزیز و همچنین همکاران گرامی و مردمان مرزدار و مرزبانان غیور ایران زمین در سپاه پاسداران برگزار کنیم. شرح مراسم به صورت زیر است:

بعد از توجیه کوتاه دانش‌آموزان، در ساعت ۹ صبح روز یکشنبه (۹۶/۱۱/۲۲) پرچم کشور عزیزمان ایران را به دستشان دادیم. در دورترین نقطه ارتباطی با مرکز استان و کشور، دقیقاً در نقطه صفر مرزی با کشور پاکستان، از مدرسه به سمت پایگاه‌های سپاه حرکت را آغاز کردیم. در طول مسیر فریادهای «الله اکبر»، «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» سر دادیم. بعد از طی مسافتی زیاد، توقفی کوتاه داشتیم تا برادران مرزبان به جمع پرشکوه ما پیوستند. با تکبیر و شعارهای بت‌شکن، نفرت مردمان دورترین و محروم‌ترین خطه ایران از استکبار جهانی را به گوش جهانیان رساندیم. در آخر، بیانیه‌مان را قرائت کردیم و با صلوات بر محمد (ص) راهپیمایی را به پایان رساندیم.

یاسین محمدی

آموزگار منطقه بم‌پشت سیستان و بلوچستان



۲۲

پیروزی انقلاب اسلامی



زادروز فردوسی

در این خاک زرخیز ایران زمین
نیودند جز مردمی پاک دین
همه دینشان مردی و داد بود
وز آن، کشور آزاد و آباد بود
چو مهر و وفا بود خود کیششان
گنه بود آزار کس پیششان
همه بنده ی ناب یزدان پاک
همه دل پر از مهر این آب و خاک



۱۲ و ۱۹

بازگشت امام خمینی (ره) به ایران
روز نیروی هوایی



با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد کودک برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

• رشد آموزش ابتدایی • رشد تکنولوژی آموزشی

• رشد مدرسه فردا • رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصلنامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی • رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- رشد آموزش هنر • رشد آموزش مشاوره مدرسه • رشد آموزش تربیت بدنی
- رشد آموزش علوم اجتماعی • رشد آموزش تاریخ • رشد آموزش جغرافیا
- رشد آموزش زبان‌های خارجی • رشد آموزش ریاضی • رشد آموزش فیزیک
- رشد آموزش شیمی • رشد آموزش زیست‌شناسی • رشد مدیریت مدرسه
- رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کاردانشی • رشد آموزش پیش‌دبستانی
- رشد برهان متوسطه دوم

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، همکاران، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

• نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

• تلفن و شماره: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

• وبگاه: www.roshdmag.ir



شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)



۲۷	۱۳	شنبه
۲۸	۱۴	یکشنبه
۲۹	۱۵	دوشنبه
۳۰	۱۶	سه‌شنبه
۱۷	۳	چهارشنبه
۱۸	۴	پنجشنبه
۱۹	۵	جمعه
۲۰	۶	شنبه
۲۱	۷	یکشنبه
۲۲	۸	دوشنبه
۲۳	۹	سه‌شنبه
۲۴	۱۰	چهارشنبه
۲۵	۱۱	پنجشنبه
۲۶	۱۲	جمعه

- ۱ بهمن - زادروز فردوسی
- ۱۲ بهمن - بازگشت امام خمینی (ره) به ایران
- ۱۴ بهمن - روز فناوری فضای
- ۱۹ بهمن - روز نیروی هوایی
- ۲۰ بهمن - شهادت حضرت فاطمه زهرا (س)
- ۲۲ بهمن - پیروزی انقلاب اسلامی

یک قاچ تجربه

از معلم جوان کلاس ششم

مریم رحیمی پور

- خانوم، پس خدا رو کی ساخت؟
 - خدا رو کسی نساخت، خدا بود همیشه.
 - نمی‌شه که آخه، بالاخره یکی باید ساخته باشه خدا رو!
 - وقتی همیشه بوده، برا چی باید یکی بسازتش؟
 - خانوم، آخه قبلش کی بود؟
 - قبلش کسی نبود. قبل و بعد مال الانه. پیش خدا قبل و بعد نداریم که.

- یعنی چی نداریم؟ مگه می‌شه قبلش نباشه؟
 - دیدی می‌خوابی زمان نداره؟ قبل و بعد نداره؟ پیش خدا وقتی زمان نباشه، قبل و بعد نداره.

- خانوووووم یعنی چی آخه؟
 - بچه‌ها، به چیزایی گفتنش برا شماها خیلی سخته.
 - خانوم اصلاً خدا چیه؟ خدا نوره؟
 - خدا خیلی بزرگ‌تر و عظیم‌تر از نوره.
 - خدا از چی ساخته شده یعنی؟ خانوم سرمون درد می‌گیره به اینا فکر می‌کنیم.

و ...
 بعد از کلی توضیح و بیشتر شدن سؤال‌های بچه‌ها گفتیم: «بچه‌ها به‌نظر من، به جای اینکه به خدا فکر کنیم، بیایید به خودمون فکر کنیم.»

همه ساکت شدند. فکر کنم واقعاً داشتند فکر می‌کردند. این بود که گفتیم: «می‌دونین! یکی از خانوما سنگ کلیه داره، این قدر اذیتش می‌کنه که نگو. سنگه اندازه نوک ناخن شماست، ولی کل این بدن به این بزرگی رو ریخته به هم. ماها تو این زمین به این بزرگی مثل اون سنگ کلیه‌ایم؛ البته اگه بد باشیم، اگه جای درستی نباشیم. من به این کوچیکی، مثل اون سنگ کلیه، می‌تونم همه دنیا رو بریزم به هم. بیاین به جای فکر کردن به خدا که چی بود و کجا بود و چی شد، به خودمون فکر کنیم. ما باید چی کار کنیم که سنگ کلیه نشیم؟» داشتند فکر می‌کردند.



حمایت از کالای ایرانی

رشد

نحوه اشتراک مجلات رشد به دو روش زیر امکان پذیر است:
 الف. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی www.roshdmag.ir و ثبت نام در سایت و سفارش و خرید از طریق درگاه الکترونیکی بانکی.
 ب. واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت، شعبه سمراه آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست و ارسال فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی یا از طریق دورنگار به شماره ۰۲۳۳۳ ۸۸۴۹۰.

عنوان مجلات درخواستی:

نام و نام خانوادگی:

تاریخ تولد: میزان تحصيلات:

تلفن:

نشانی کامل پستی:

استان: شهرستان:

خیابان:

پلاک: شماره پستی:

شماره فیش بانکی:

مبلغ پرداختی:

اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۳۳۳۱-۱۵۸۷۵

تلفن بازرگانی: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸

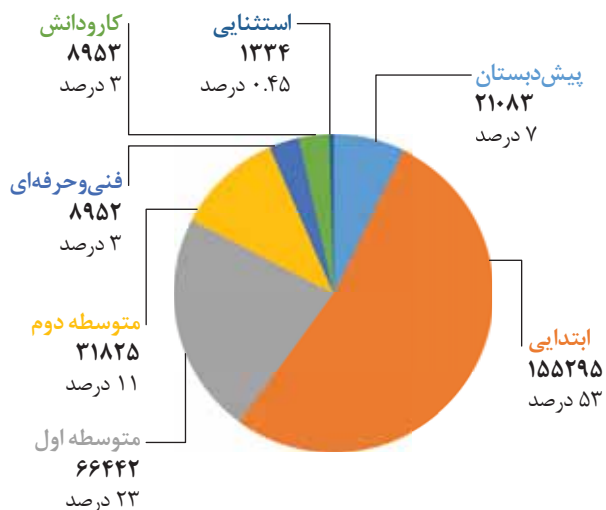
Email: Eshterak@roshdmag.ir

• هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۴۵۰/۰۰۰ ریال
 • هزینه اشتراک یک ساله مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۲۰/۰۰۰ ریال



سهم دانش آموز در دوره‌های مختلف تحصیلی

استان کردستان سال تحصیلی ۹۸-۹۷



ویژه‌نامه استان کردستان

سرزمین پهناور ما، سرشار از معلمان خوش ذوق، باانگیزه و خلاق است که تلاش وافری در جهت رشد تعلیم و تربیت همه‌جانبه فرزندان این مرز و بوم دارند. مجله رشد معلم بستری برای انعکاس این تلاش‌هاست. اگرچه بسیار مطلوب است که با گسترش فرهنگ نوشتن، معلمان عزیز، خودشان تجارب زیسته و روش‌های ارزشمند خویش را مکتوب سازند و به دفتر مجله ارسال نمایند، لکن به منظور حمایت از گسترش این فرهنگ و ایجاد رشد همه‌سویه آن، برآن شدیم تا از شماره ۵، بخشی از صفحات مجله را به ویژه‌نامه استانی اختصاص دهیم تا فرصت این مشارکت افزایش یابد.

برای این شماره به استان کردستان سفر کردیم تا از تجارب خوب معلمان آن سرزمین بهره‌مند شویم و اینک دستاورد خود از این سفر را تقدیم شما همکاران عزیز می‌کنیم.



کردستان

شده است. تکامل لباس کردی آن را کاملاً با وضعیت اقلیمی این ناحیه متناسب ساخته و شیوه نگرش آمیخته با احترام این مردم به پوششش، باعث حفظ و استفاده آن تا امروز شده است. هنوز هم فاخرترین نوع لباس در بین مردم، لباس‌ها و گیوه‌های دست‌بافت هستند.



جشن‌ها و مراسم خاص

مهم‌ترین و عمومی‌ترین جشنی که در میان مردم کردستان مرسوم است، جشن نوروز است. جشن‌های عید فطر، عید قربان، میلاد پیامبر اکرم (ص)، جشن معراج پیامبر (ص) و شب «برات» نیز به‌عنوان اعیاد مذهبی اهمیت خاصی دارند. از دیگر مراسمی که در میان مردم کردستان، به‌ویژه منطقه اورامان، از جایگاه خاصی برخوردار است، مراسم «زماون پیر شالیار» (عروسی پیر شالیار) و مراسم «کومسای» هستند.

صنایع دستی

مهم‌ترین صنایع دستی استان عبارت‌اند از: قالی و گلیم، موج‌بافی، جانماز، نم‌بافی، شال‌بافی، ساخت ابزار و آلات موسیقی، اروسی‌سازی و گره‌چینی، کلاش‌بافی، پولک‌دوزی و زیورآلات سنتی.

استان کردستان با وسعتی معادل ۲۹۱۳۷ کیلومتر مربع در غرب کشور ایران و در مجاورت مرز عراق قرار گرفته است. ۱۰ شهرستان، ۲۵ شهر، ۲۳ بخش، ۷۹ دهستان و ۱۷۶۷ آبادی دارای سکنه دارد. مرکز استان، سنندج، در فاصله ۴۸۵ کیلومتری از شهر تهران قرار گرفته است و جمعیت آن، بر اساس سرشماری عمومی نفوس و مسکن آبان ۱۳۹۵، تعداد ۱۶۰۳۰۱۱ نفر است.

ویژگی‌های فرهنگی کردستان

زبان

زبان مردم کردستان کردی است که همانند زبان فارسی در مجموعه زبان‌های گروه هندواروپایی قرار می‌گیرد و از لحاظ دستوری و نوشتاری قواعد خاصی دارد.

موسیقی

استان کردستان یکی از غنی‌ترین استان‌های کشور از نظر موسیقی است. وجود گروه‌های متعدد موسیقی در استان، پراکندگی استادان کرد موسیقی در تهران و شهرهای بزرگ کشور و همچنین سازهای با کیفیت موسیقی این استان، کردستان را به مهد موسیقی کشور تبدیل کرده است.

لباس

لباس کردی از زیباترین نوع پوشاک ایرانی است. این زیبایی در پوشاک زنان این منطقه از تجلی بیشتری برخوردار است. دامن‌های بلند و گاهی پرچین، پیراهن‌ها و رنگارنگی آن‌ها، به همراه بخش‌های دیگر این پوشش، هر بیننده‌ای را به زیبایی این لباس متقاعد می‌کند. لباس کردی چندبار در جشنواره‌های محلی به‌عنوان لباس زیبای برتر انتخاب

مکان‌های دیدنی

مسجد جامع سنندج

بر اساس مدارک موجود، زمان احداث این مسجد به دوره قاجار مربوط است و در سال ۱۲۲۸ هجری قمری به دستور **امان‌الله خان**، والی کردستان، ساخته شده است.

مجموعه پارک تفریحی آیدر

این مجموعه در غرب شهر سنندج بر دامنه کوه آیدر قرار گرفته است. چندین باغ و چشمه طبیعی در این پارک وجود داد. یکی از بزرگ‌ترین باغ‌های این مجموعه باغ امیریه است که بزرگ‌ترین سینمای روباز (تابستانه) کشور در آن جای گرفته است.



عمارت آصف یا خانه کرد

عمارت آصف یا خانه کرد سنندج، موزه مردم‌شناسی مناطق کردنشین و بزرگ‌ترین موزه مردم‌شناسی مربوط به یک قوم در ایران است.



عمارت خسروآباد

این عمارت در سنندج واقع است و در نوع خود بی‌نظیر. خسروآباد مرکز حکومت اردلان به‌ویژه خسروخان اردلان بوده است.

عمارت وکیل

بخش اصلی عمارت وکیل سنندج در دوران زندیه ساخته شده و بخش‌های دیگر متعلق به دوره قاجار است. امام‌زاده پیر عمر، امام‌زاده هاجر خاتون و امام‌زاده پیرمحمد از جمله امام‌زاده‌های شهر سنندج هستند.

قلعه باستانی زیویه

آثار این تپه عظیم که در سقز قرار دارد، به هزاره اول قبل

از میلاد مربوط است و از حفاری‌هایی که در گذشته به صورت غیرمجاز صورت گرفته‌اند، اشیای زیادی به دست آمده‌اند که بعضی از آن‌ها در موزه‌های داخلی و بسیاری هم در موزه‌های خارجی نگهداری می‌شوند.

قلعه باستانی قمچقای

این قلعه در شهر بیجار قرار دارد و بنای آن به سده‌های ۸ و ۹ قبل از میلاد می‌رسد. اطراف قلعه را دره‌های ژرف در بر گرفته‌اند و یک‌سوی آن به دره‌ای به نام دره شاهان مسلط است. این قلعه ظاهراً تا دوره‌های ساسانی و اسلامی نیز استفاده می‌شده است.

منطقه اورامان

یکی از مناطق زیبای استان کردستان منطقه اورامان است. روستای اورامانات تخت در جنوب شرقی شهر مریوان قرار دارد. این روستا را هزار ماسوله نیز می‌نامند، زیرا معماری آن همانند ماسوله است، حیاط هر خانه بام خانه دیگر است، اما با وسعتی بیشتر.



دریاچه زریوار

دریاچه زریوار مریوان از زیباترین میراث طبیعی استان کردستان به‌شمار می‌آید. آب این تالاب شیرین است و از چشمه‌های جوشان، چند رودخانه و تعدادی چشمه کف‌جوش و بارش تأمین می‌شود.



چشمه باباگرگر

در روستای باباگرگر شهر قروه چشمه‌ای همیشه جوشان می‌خروشد که به آن «دنگر» می‌گویند. رنگ آب چشمه پر آب مایل به سرخ است و در بعضی مواقع به رنگ زرد مایل به لیمویی درمی‌آید. این چشمه و امام‌زاده باباگرگر کنار آن از مکان‌های طبیعی و تاریخی استان محسوب می‌شوند.



استاد حیرت

معلم، محقق و تاریخ‌نگار

عباس احمدی

فرهنگ کشورمان از اندیشه ورزی و پشتکار فرهیختگانی شکل می‌گیرد که با عزمی استوار و اندیشه‌ای تابناک، همت والای خود را بر شناساندن و پر بار ساختن فرهنگ این مرزوبوم گمارده‌اند. لحظه‌ای نیاسوده‌اند و هر گام خود را استوارتر از گام پیشین در راستای غنی‌سازی فرهنگ مملکت خویش برداشته‌اند. **سید عبدالحمید حیرت سجادی** از زمره این بزرگ‌مردان و ناموران است؛ معلمی دلسوز و توانمند که تعهد، دلسوزی و تلاش او سبب شدند آموزه‌هایش به کلاس‌های درس محدود نشود و به کلاس بزرگ‌تر جامعه کشانده شود.

خستگی‌ناپذیر که به‌راستی در عرصه زندگی نیز معلم است، ما را بر آن داشت اشاره‌ای هرچند کوتاه به خدمات ارزنده‌ای که ایشان در عرصه فرهنگ داشته‌اند، بنماییم. سید عبدالحمید حیرت سجادی در سال ۱۳۰۸ (شمسی) در سنندج دیده به جهان گشود. از کودکی در خانواده‌ای فرهنگی زندگی می‌کرد. پدرش سید محمدباقر، ملقب به «رکن

پیرمرد ادب‌دوست و تاریخ‌نگار قرآن‌پژوه که سال‌ها برای تحقیق و پژوهش، لای کتاب‌های گردگرفته خانه و کتابخانه‌ها را به کنج‌کاوی کاویده، هنوز هم با حرارت جوانی و شورونشاط دوجندان مشغول به کار است و چون پنجاه سال گذشته، کارهای فرجام یافته و انجام نگرفته را از هم تفکیک می‌کند. او روزانه بعد از نماز صبح دو ساعت برنامه پیاده‌روی دارد. تلاش‌های این معلم

الاسلام»، از ارکان تاریخ آموزش و پرورش استان کردستان بود که نخستین مدرسهٔ مردمی علوم جدید را در دل حجره‌های سنتی بنیاد نهاد و ده سال بعد در سال ۱۲۸۶ نمایندهٔ دولت برای احداث اولین مدرسهٔ دولتی در استان کردستان شد. از این رو، پسر، پدر را بنیان‌گذار آموزش و پرورش استان کردستان می‌داند.

عبدالحمید تحصیلات دبستان و دبیرستان خود را در زادگاهش به پایان رساند. او که از مرحوم پدر و استادان محلی چون **بابا مردوخ روحانی و شادمان** اندوختهٔ علمی داشت، در آزمون دانشکدهٔ الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران پذیرفته شد و بعد از فارغ‌التحصیلی در سال ۱۳۲۸ به استخدام آموزش و پرورش درآمد. سپس در سال ۱۳۳۹، بعد از شرکت در امتحانات مدرسهٔ عالی سپهسالار، به دریافت گواهی‌نامهٔ مدرسی موفق شد. این معلم دلسوز کشورمان در شهرهای سنندج، ارومیه، مشهد و تهران به تدریس ادبیات فارسی و عربی اشتغال داشت و پس از آن در سال ۱۳۵۹ به افتخار بازنشستگی نائل آمد. در طول سال‌های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۶، در کنار اشتغال به تدریس، نویسندگی برنامه‌های دین و ادب رادیو ایران را عهده‌دار بود و همچنین برای اجرای هر روز صبح مرشد «شیر خدا» سه سطر از قرآن کریم با معنی و چند سطر عرفانی از روی تفسیر **خواجه عبدالله انصاری** و یک غزل عرفانی و حدود ۱۵ سطر از شاهنامهٔ

فردوسی را آماده می‌کرد.

عکس، اسناد، احکام، مهر و فرمان‌های سلطنتی خانواده‌های کردستانی را نیز جمع‌آوری کرده است که هم‌اکنون در مجتمع فرهنگی هنری فجر سنندج نگهداری می‌شوند.

حاصل ۵۰ سال تحقیقات او انتشار کتاب‌های متعدد و مراجع تاریخی و فولکلوریک ارزشمندی است. از جمله آثار به چاپ رسیدهٔ او عبارت‌اند از: ۱. روش درست‌نویسی؛ ۲. گلزار شاعران کردستان؛ ۳. پند پیشینیان در کردی با مشابه فارسی و انگلیسی مثل‌ها (در دو جلد)؛ ۴. اخلاق در میان کردان؛ ۵. تأثیر قرآن بر نظم فارسی؛ ۶. شاعران کرد پارسی‌گوی؛ ۷. رسالهٔ معراجیه؛ ۸. نماز خواص؛ ۹. ایلات و عشایر کردستان؛ ۱۰. پیشینهٔ آموزش و پرورش کردستان (در سه جلد)؛ ۱۱. نامداران علم، فرهنگ و هنر کردستان؛ ۱۲. سنندج قدیم؛ ۱۳. کردستان دانشمندان و علما؛ ۱۴. کلید شناخت زن؛ ۱۵. پیغمبران قرآن در قلمرو شاعران؛ ۱۶. تضمین، ترصیع و تلمیح آیات قرآن در اشعار فارسی؛ ۱۷. گنجینهٔ حکمت در تطبیق امثال و حکم عربی-فارسی؛ ۱۸. خلفای راشدین در ادب فارسی؛ ۱۹. خطاطان کردستان؛ ۲۰. نامداران علم، فرهنگ و هنر کردستان و قریب ده اثر دیگر که آمادهٔ چاپ هستند.

امید آنکه معرفی این چهرهٔ پرآوازه و خستگی‌ناپذیر، علاوه بر ارج نهادن تلاش‌ها و مرامت‌های ایشان، چراغی فرا راه آینده‌سازان این مرزوبوم باشد.



ضرب بازی

شهبین فرهمندی*

آن‌ها را می‌دهیم تا به صورت جورچین، جواب هر ضرب را پیدا کند و داخل حاصل ضرب خودش قرار دهد. گروهی که زودتر جواب درست ضرب را پیدا کند، برنده محسوب می‌شود. بدین ترتیب، دانش‌آموزان ضرب را در قالب بازی هدفدار ریاضی یاد می‌گیرند.

این بازی را می‌توانیم در تمام ساعات درسی که وقت اضافه می‌آوریم، با بچه‌ها انجام دهیم.

برای اینکه جریان یادگیری را به خانه ببریم، در زنگ هنر، به کمک خود دانش‌آموزان، هر دانش‌آموز، تمام حاصل‌های ضرب‌های ۱ تا ۹ را به صورت جورچین‌های دوقسمتی، روی مقوا درمی‌آورد و می‌نویسد تا بتواند در خانه هم بازی کند.

من این روش را هفت سال در پایه سوم اجرا و نتیجه مثبت و باورنکردنی آن را تجربه کرده‌ام. امیدوارم همکاران دیگر هم بهره ببرند.

در دوران چندین‌ساله خدمت در عرصه آموزش و پرورش، در پایه سوم با دانش‌آموزانی روبه‌رو شده‌ام که معمولاً در یادگیری ضرب با مشکلاتی مواجه بوده‌اند. همین مسئله مرا بر آن داشت بتوانم یادگیری ضرب را به صورت یک بازی و سرگرمی دوست‌داشتنی و لذت‌بخش به دانش‌آموزانم بیاموزم.

از همان شروع سال تحصیلی در پایه سوم، با همکاری دانش‌آموزان، قوطی‌های خالی کبریت را جمع کردیم، به طوری که هنگام گروه‌بندی هر گروه ۳۰ تا ۴۰ قوطی خالی کبریت داشته باشد. روی قوطی‌های کبریت را با کاغذ رنگی می‌پوشانیم و روی جعبه هر کبریت یک عمل ضرب و داخل آن حاصل ضرب را می‌نویسیم. به جای قوطی کبریت می‌توان از کارت‌های مقوایی هم استفاده کرد. به این صورت که روی کارت عمل ضرب و پشت آن حاصل ضرب را می‌نویسیم (شکل ۱). وقتی قوطی‌ها آماده شدند، به هر گروه از دانش‌آموزان تعدادی از



* آموزگار منطقه زیویه استان کردستان



نیمهٔ پر کلاس‌های چند پایه

جمال خالداری*

زیادی دارد. **۲** معلم می‌تواند از برخی وسایل آماده شده برای همهٔ پایه‌ها استفاده کند. به این طریق، هم در وقت و هزینه صرفه‌جویی می‌شود و هم کارایی تدریس بیشتر می‌شود.

۳ در این کلاس‌ها می‌توان دانش‌آموزانی را که در بعضی از درس‌ها عقب‌ماندگی دارند، در پایهٔ پایین‌تر قرار داد. به دانش‌آموزانی هم که پیشرفته هستند، اجازهٔ استفاده از درس سطح بالاتر داده می‌شود.

۴ دانش‌آموزان پایه‌های بالاتر در جریان تکرار درس‌های سال‌های قبل خود قرار می‌گیرند. این درس‌ها برای ایشان تکرار و یادگیری آن‌ها عمیق‌تر می‌شود. برعکس، دانش‌آموزان پایه‌های پایین‌تر تا حدودی با درس‌های سال‌های بالاتر آشنا می‌شوند و این خود پیش‌زمینه‌ای برای یادگیری وسیع‌تر آن‌ها خواهد بود.

۵ استفاده از دانش‌آموزان پایه‌های بالاتر به‌عنوان معلم‌یار (خلیفه)، حس همکاری و نوع دوستی بین آن‌ها و سایر دانش‌آموزان را تقویت می‌کند.

۶ آموزش دانش‌آموزان پایه‌های پایین‌تر توسط دوستانشان در پایه‌های بالاتر و همکاری افراد قوی‌تر در یادگیری افراد ضعیف‌تر صورت می‌گیرد که در اصطلاح روان‌شناسی سازنده‌گرا «یادگیری در حوزهٔ مجاور رشد ZPD» و «یادگیری به‌وسیلهٔ هم‌سان خبره» نامیده می‌شود.

ما همواره در پرداختن به کلاس‌های چندپایه مشکلات این کلاس‌ها را بیان می‌کنیم و به قولی همیشه نیمهٔ خالی لیوان را می‌بینیم. خوب است گاهی هم نیمهٔ پر لیوان را ببینیم. به این‌گونه کلاس‌ها می‌توان به‌عنوان فرصت نگاه کرد.

در اینجا سعی داریم تعدادی از محاسن کلاس‌های چندپایه را ذکر کنیم که شاید خود ما هم گاهی از آن‌ها غافل می‌شویم:

۱ در یک کلاس چندپایه دانش‌آموزان بین ۶ تا ۱۴ سال حضور دارند. این دانش‌آموزان دوره‌های گوناگون رشد جسمی و فکری را با نیازهای متفاوت می‌گذرانند و تعامل بین آن‌ها در یادگیری اثرات



* مدرس کلاس‌های چندپایه استان کردستان



خودارزیابی و یادگیری دانش آموزان

ترگس غفاری راد*

سال گذشته بررسی شدند. بنابر گفته دبیران (با شناختی که از وضعیت دانش آموزان داشتند) نمره‌ها واقعی به نظر نمی‌رسیدند. پس از بررسی نمونه سؤالات سال گذشته، مشخص شد که در سال گذشته، تحت فشار مدیر آموزشگاه و برای رساندن میانگین نمرات به حد قابل قبول تفاهم‌نامه اداره، سطح سؤالات در حد سطح دانشی ارائه می‌شد تا دانش آموزان بتوانند نمره حد انتظار را کسب کنند. بنابراین، هدف کلی ما مشخص شد. هدف کلی: بالا بردن سطح یادگیری از سطح دانش به سطوح بالای حیطه شناختی.

راهکارها

تشکیل کارگروهی با مشارکت دبیران درس‌های هدف و نماینده دبیران و رئیس انجمن اولیا و مربیان
تشکیل جلساتی با حضور اولیا و بررسی علل افت تحصیلی و توجه اولیا به اینکه بنیه علمی دانش آموزان ضعیف است و نمره‌های سال گذشته، از سطحی ترین سؤالات است. با بحث و تبادل نظر بین اعضا مقرر شد برای بالا بردن سطح یادگیری دانش آموزان و جلوگیری از اعتراض‌ها و نگرانی‌های اولیا خودارزیابی‌هایی انجام شود.

در جلسه شورای دبیران مقرر شد، با استفاده از روش‌های خلاقانه و با توجه به نوع تدریس و میزان یادگیری، آزمون‌های ماهانه برگزار شود. همچنین، به منظور جبران افت تحصیلی، برای دانش آموزان خیلی ضعیف، معلم یار انتخاب شود تا زیر نظر دبیران مربوطه، در روزهای پنج‌شنبه، کلاس‌های جبرانی برگزار کنند. به این ترتیب، دانش آموزان برای آزمون‌ها و گرفتن نمره‌های واقعی آماده شوند.

چگونگی اجرا و نتایج کار

برای آشنایی دانش آموزان و تقویت اعتماد به نفس آن‌ها مقرر شد در تمام درس‌ها و در ابتدای تمام کلاس‌ها، از درس‌های گذشته ارزشیابی به عمل آید و در هر جلسه، سطح سؤالات نسبت به جلسه قبل بالاتر رود. به این ترتیب، امکان داشت نمره‌ها نسبت به قبل باز هم کاهش یابد. به این دلیل، جلساتی توجیهی برای دانش آموزان و اولیا تشکیل دادیم تا دبیران، بنابر سطح آموزشی کلاس‌ها، ارزشیابی انجام دهند و نمره دانش آموز به صورت خودارزیابی تعیین شود. بر این اساس، کارنامه‌های

بیان وضعیت موجود

اهداف آموزشی بر پایه سنجش و ارزشیابی صحیح تدوین می‌شود. در واقع، ارزشیابی فرایندی نظام‌یافته است تا مشخص شود هدف‌های آموزشی تا چه میزان تحقق یافته‌اند یا در حال تحقق هستند. با وجود این، در بسیاری از مدرسه‌های کشور، ارزشیابی به منظور تعیین میزان پیشرفت تحصیلی دانش آموزان است، در صورتی که هدف اصلی ارزشیابی، اصلاح و بهبود فرایند یاددهی - یادگیری است. با توجه به اصول ارزشیابی برنامه درسی مندرج در سند تحول بنیادین، ارزشیابی برنامه درسی باید اطلاعات معتبر، مفید و به موقع را برای کلیه عوامل سهیم در آموزش (اعم از کارکنان، مدیران، اولیا، مشاوران و سایر افراد ذینفع) فراهم کند و مشارکت مؤثر تمامی عوامل سهیم را در بهره‌برداری از نتایج در سطوح گوناگون به دنبال داشته باشد. از آنجا که هدف از فرصت‌های تربیتی تدارک دیده‌شده در برنامه درسی، درک و اصلاح مداوم موقعیت متریبان است، لذا ارزشیابی برنامه درسی باید بتواند کلیه واقعیت‌های اجرای برنامه درسی را در فرایند دستیابی به مراتب حیات طیبه به تصویر بکشد. در نهایت، ارزشیابی باید متناسب با داده‌های کمی و کیفی یا ترکیبی از آن‌ها انجام شود تا برای اصلاح مداوم نظام تربیت رسمی بر اساس نظام معیار اسلامی به نتایج دقیق‌تر و سودمندتری دست یابد.

بیان مسئله

نمره‌هایی که دانش آموزان در پایان هر ماه به عنوان نمره ارزشیابی ماهانه دریافت می‌کردند، اعتراض‌های دانش آموزان و اولیا را در پی داشت. این روند تا پایان امتحانات نوبت اول ادامه داشت. بعد از ثبت و تحلیل نمره‌ها با سال گذشته، مشخص شد نمره‌ها در تمام درس‌ها افت بسیاری کرده‌اند.

نارضایتی والدین از وضعیت درسی فرزندانشان و نارضایتی دبیران از بی‌توجهی دانش آموزان به مطالب درسی، موجب شد به دنبال راه‌حل برای رفع مشکل باشیم.

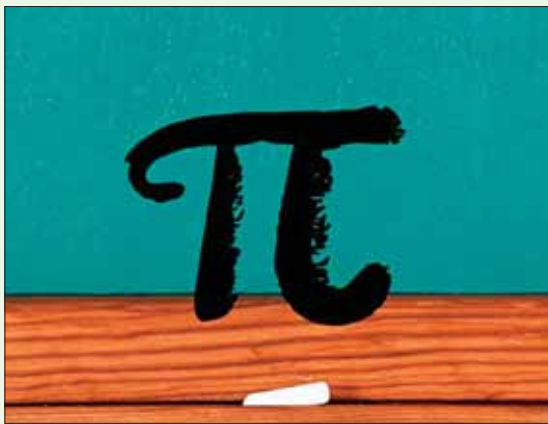
اقدامات اولیه

ابتدا در شورای دبیران، نتایج امتحانات هر درس با سال گذشته آن مقایسه شد. در مرحله بعد و به پیشنهاد دبیران، نمونه سؤالات

* بیجار، آموزگار

جشن عدد پی

لیلا بسطامی*



عدد اسرار آمیز π

عدد پی که آن را با حرف یونانی «π» نمایش می‌دهند، یکی از ثابت‌های ریاضی و معادل ۳/۱۴ است. پی عددی گنگ و متعالی است که اعشار آن تا بی‌نهایت هیچ تکرار یا الگوی خاصی ندارد. در سال ۱۹۹۸ میلادی، فیزیکدانی به نام لری شاول که مسئول موزه علمی سان‌فرانسیسکو بود، تاریخ ۱۴ مارس (۳/۱۴) را به نام عدد پی نام‌گذاری کرد. این تاریخ روز تولد آلبرت اینشتین هم هست.

در سال ۲۰۰۹ قانونی جهانی به تصویب رسید تا این روز در همه دنیا جشن گرفته شود.

در این روز، در مدرسه‌ها فعالیت‌هایی برای آموزش عدد پی انجام می‌شود تا دانش‌آموزان به یاد گرفتن ریاضیات تشویق شوند. ضرورت برگزاری این جشن، برقراری ارتباطی جذاب و نشاط‌آور و دور از فضای رسمی و قانون‌مند کلاس ریاضی است؛ ساعتی که در آن دانش‌آموزان با فراغ‌بال، از زیبایی‌ها و جذابیت روابط ریاضی بگویند و به آن ابراز علاقه یا شاید از آن اعلام براهت کنند. طنزها و کنایه‌های مخالفان و هنرمندی و لطافت طبع موافقان ریاضیات هم دیدنی و شنیدنی هستند.

اجرای ایده‌های هنرمندانه با محوریت عدد پی، از جمله اجرای قطعه موسیقی با رقم‌های عدد پی، با سازهای متعدد، تزئین کیک‌های زیبا و خوشمزه با طرح π، نقاشی‌های زیبا، مجسمه π و دومینیوی از π، از برنامه‌هایی بودند که ما در جشن پی در مدرسه اجرا کردیم.

پی‌نوشت

1. Larry shaw

طراحی کردیم تا دانش‌آموز نمره خود را در ابتدا وارد کارنامه کند و سپس دبیر نمره را تأیید کند.

مراحل اجرا

در پایان هرماه، نمون‌برگ ارزیابی (کارنامه) چاپ و در اختیار دانش‌آموز قرار می‌گیرد. دانش‌آموز ستون مربوط به خود را در هر درس، با توجه به ارزشیابی دبیر مربوط، کامل می‌کند. دبیر هر درس، با در نظر گرفتن چگونگی ارزشیابی و فهم دانش‌آموز از مطالب، نمره دانش‌آموز را تأیید و نمره واقعی او را ثبت می‌کند.

قابل ذکر است، با توجه به برگزاری جلسات توجیهی متعدد، بیشتر از ۹۰ درصد نمرات واقعی بودند و دبیر آن‌ها را تأیید می‌کرد.

محدودیت‌های طرح

این طرح، با اینکه در ابتدا بسیار مشکل و زمان‌بر بود، با همکاری دبیران و اولیا و دانش‌آموزان، بعد از دو بار اجرا، آثاری بسیار عالی داشت.

در مرحله اول، در مجموع کل دانش‌آموزان، نمره خودارزیابی دانش‌آموز، تقریباً ۳۰ درصد با تأیید دبیر تفاوت داشت. بعد از توجیه و پیگیری‌های مکرر، در مرحله دوم این تفاوت به کمتر از ۱۰ درصد رسید. به مرور زمان، اعتراض‌ها و نارضایتی از ارزشیابی‌ها کاهش یافت. در امتحانات نوبت دوم نسبت به نوبت اول همان سال، پیشرفت نمره وجود داشت، ولی نسبت به سال گذشته افت نمره داشتیم. این برای تمام ذی‌نفعان کاملاً موجه و منطقی بود.

با توجه به تمام زحماتی که در ضمن اجرا برای دبیران و دانش‌آموزان وجود داشت، هر ماه از تمام دبیران دانش‌آموزان ساعی تقدیر و تشکر به عمل آمد.

پیشنهاد می‌کنم در کنار شیوه‌های معمولی ارزشیابی، به فراخور امکانات و وضعیت تحصیلی دانش‌آموزان از روش‌های دیگر نیز استفاده شود.

لازم به ذکر است، مهم‌ترین حسن این طرح، مشارکت بالای هر سه گروه ذی‌نفع (دبیر، دانش‌آموز و اولیا) در اجرا بود.

* دبیر ریاضی شهرستان بیجار



درس آزاد در کتاب‌های فارسی

هیمن رجبی*

به عظمت و اهمیت ادبیات در برنامه آموزش کشور و به‌ویژه مدرسه‌هاست. خوشبختانه در چند سال اخیر، با تغییراتی که در کتاب‌ها اعمال شده است، شاهد تلاش متصدیان آموزش و پرورش در ارتقای کیفی آن‌ها هستیم؛ اگرچه این به معنای پایان راه نیست.

از جمله نکات مثبتی که در کتاب‌های درسی فارسی متوسطه‌های اول و دوم دیده می‌شود، لحاظ کردن قسمت‌هایی هر چند کوتاه تحت‌عنوان درس آزاد و بررسی ادبیات بومی است که به بررسی دقیق‌تر آن‌ها خواهیم پرداخت.

کمتر رشته‌ای به اندازه ادبیات تنوع دارد. همین تنوع حوزه‌ها، فرصتی برای آموزش‌های متفاوت این ماده درسی توسط آموزش‌دهندگان، به‌ویژه معلمان و دبیران مدرسه‌ها فراهم می‌کند و این هم به نوبه خود نعمتی برای ما معلمان است که بتوانیم فرهنگ غنی بومی را در پیوند با آموزش این درس به نمایش بگذاریم. در آن صورت چند هدف را نشان کرده‌ایم؛ هم جذابیت کتاب را برای دانش‌آموزان بیشتر

ادبیات آیینۀ تمام‌نمای اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی هر ملتی است که جامعه آن را در بر می‌گیرد و با بهره‌گیری از توانایی زبانی، فکری و ادبی خویش، در ذهن، اندیشه و احساس مخاطب یا مخاطبان می‌ماند و در گذر زمان می‌تواند عده‌ای کثیر را شیفته خود سازد. این نه تنها از سر عاطفه، بلکه احساس نیاز خودآگاه و ناخودآگاه جامعه هم هست.

سرزمین ایران، به عنوان تمدنی قدیمی، همواره از ادبیاتی غنی برخوردار بوده که چشم جهانیان را، به سبب گرانمایه بودن آثار زیادش، به خود معطوف ساخته است. این موضوع همواره غرور ما ایرانی‌ها را برانگیخته است. اگر ایران نباشد، شاید واژه تمدن بی‌معنا باشد که یکی از دلایل آن، وجود فرهنگ‌های متعددی است که در طول تاریخ در این سرزمین رشد یافته‌اند و خود نیز مایه غنای فرهنگ ایرانی در مقیاس ملی و جهانی شده‌اند.

وجود کتاب‌های درسی مرتبط با ادبیات فارسی مَهر تأییدی

* دبیر ادبیات دوره متوسطه شهرستان دیواندره، استان کردستان

همدلی از همزبانی بهتر است

فاطمه جعفری*



در ابتدای سال تحصیلی متوجه شدم در برقراری ارتباط با دانش‌آموزان و همکارانم مشکلاتی دارم، زیرا همگی آن‌ها کردزبان هستند و من با این زبان و فرهنگ آشنایی نداشتیم. این موضوع برای من چالش بزرگی بود، چون باید با آن‌ها ارتباط مؤثر برقرار می‌کردم. نمی‌خواستم معلم منفعل و بی‌تأثیری باشم. به فکر حل مسئله افتادم و دربارهٔ راه‌های برقراری ارتباط مؤثر مطالعه کردم. متوجه شدم، کلید برقراری ارتباط درست شناخت زبان همدیگر نیست. کلید این شناخت، مهارت همدلی است. با مطالعه و استفاده از روش‌های همدلی در کلاس و توجه دادن دانش‌آموزانم به این موضوع، توانستم در حد انتظار خودم کلاسی پربار، صمیمی، شاد و موفق داشته باشم. شناخت مهارت همدلی و استفاده از آن در محیط مدرسه لازمهٔ موفقیت در کار تدریس است. به همین دلیل، خواستم شما همکاران ارجمند نیز با این مهارت آشنا شوید و آن را به کار گیرید.

بدون کسب مهارت همدلی، هیچ‌گاه خانه‌تان را به سوی مدرسه ترک نکنید.

* شهرستان بانه

کرده‌ایم و هم با استفاده از ادبیات بومی استان‌ها در کتاب درسی، به واقعیت‌های بومی غنا بخشیده‌ایم. حال که بخش ادبیات بومی در کتاب‌های فارسی گنجانده شده‌اند، می‌توانیم از این قابلیت به نحو مطلوب بهره بگیریم.

اگرچه تلاش همهٔ همکاران را در تدریس ارج می‌نهم؛ اما باید اقرار کنم، متأسفانه برخی همکاران کوتاهی‌هایی در این زمینه دارند که امید است رفع شود؛ از سخن اضافه پرهیز و پیشنهادهایی را در این خصوص بیان می‌کنم.

- می‌توانیم توجه ویژه‌ای به درس‌ها داشته باشیم. برای مثال، در فارسی پایهٔ یازدهم، در بخش ادبیات حماسی، درسی آزاد برای ادبیات بومی گذاشته شده است که ما می‌توانیم برای آن از شاهنامهٔ کردی به قلم آقای بهروز چمن‌آرا استفاده کنیم یا از داستان‌های حماسی شفاهی که در بین اقوام مناطق ایران موجود است بهره بگیریم.

- در هر کدام از زمینه‌های ادبیات مثل تعلیمی، داستانی و یاداری، معلمان می‌توانند بدون هزینه یا با کمترین هزینه، بر جذابیت کلاس بیفزایند و تدریس خویش را اثربخش‌تر کنند. برای نمونه، در شروع فصل ادبیات تعلیمی، یک نمونه شعر با زبان محلی تعلیمی برای دانش‌آموزان بخوانیم.

- دو سه شعر از کل کتاب انتخاب کنیم و نمونه‌های آن‌ها را در ادبیات محلی با دانش‌آموزان کلاس بررسی کنیم.

- در تصویرسازی‌های شعر، از ابعاد طبیعی محیط خود نیز استفاده کنیم. مثلاً اگر در شعری تصویرهای کوه و دشت و عناصری چنین داریم، می‌توانیم با درگیرسازی ذهنی، شعر را برای بچه‌ها تجسم‌سازی کنیم.

جادهٔ سلیقه در این زمینه برای معلمان و دبیران عزیز ادبیات هموار است. این نمونه را با یک سؤال مطرح می‌کنم: چه اشکالی دارد روز درس آزاد (به صورت خاص) من معلم با پوشش محلی (کردی) سر کلاس بروم.

البته فعالیت‌ها فقط نباید توسط معلمان اجرا شود. اجرای اصل یادگیری فعال و مشارکت یادگیرنده اهمیت دارد. چرا که با چنین کارهایی هیچ کلاسی کسل‌کننده نخواهد بود. ما هم در عین اجرای وظیفه و تقویت ادبیات فارسی و محلی، زمینهٔ رشد اجتماعی بیشتر دانش‌آموزان را برای زندگی هر چه بهتر در دنیای خیلی سخت امروز فراهم آورده‌ایم.



أسوههای جاوید

عباس احمدی

پایداری و ماندگاری نظام اسلامی و سربلندی آن در تاریخ، مهون اینثارگری و جان فشانی مردان و زنان آزاده این مرزوبوم است که با اهدای تنها سرمایه ارزشمند خود درخت انقلاب اسلامی را آبیاری کردند. فرهنگیان نیز آموزگاران همین مکتب بوده‌اند که درس معرفت و جان فشانی در راه آیین و سرزمین خود را با بذل جان خویش تعلیم داده‌اند. شهدای فرهنگی و معلمان شهید از شمار این قافله‌اند که نام و یادشان تا همیشه تاریخ بر تارک قله‌های این دیار خواهد درخشید و در سینه دشت‌های آلاله کردستان جاودان خواهد ماند. این شهیدان ثابت کرده‌اند که همواره رهرو راستین آیین محمدی(ص) هستند و در راه پاسداری از آرمان‌های خود از بذل جان خود نیز دریغ نمی‌کنند. استان کردستان ۵۷ شهید فرهنگی را تقدیم انقلاب اسلامی کرده است. یادکرد این جان‌نثاری‌ها رسالت عظیمی است که در جهت مانایی مکتب شهادت بر دوش آیندگان این سرزمین است. در این مجال، از زمره این شهیدان، زندگی‌نامه سه تن از این اسوه‌های اینثار را مرور می‌کنیم.

شهلا هادی یاسینی

پنجم بهمن ماه سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمد. تحصیلاتش را تا دوره متوسطه در زادگاهش شهر سنندج ادامه داد و در رشته اقتصاد اجتماعی دیپلم گرفت. در سال ۱۳۶۰ به استخدام آموزش و پرورش درآمد و کار تدریس را از روستای تازه‌آباد سفلی از توابع مریوان آغاز کرد. پس از یک سال خدمت در این روستا، به آبادی «رزاب» رفت و به تعلیم و تربیت فرزندان این روستای محروم پرداخت. دوستانش تعریف می‌کردند: «یک بار از طرف مدرسه به اردو رفته بودیم. اتوبوس برای صرف غذا بین راه توقف کرد. وارد رستورانی شدیم. داشتیم غذایمان را می‌خوردیم که دیدیم شهلا غذایش را برداشت و از رستوران بیرون رفت. از کارش تعجب کردیم. کنجکاو بودیم که ببینیم چه کار می‌کند. دیدیم گدایی معلول کنار جاده نشسته و چشمش به آدم‌هایی است که داخل رستوران غذا می‌خورند. شهلا رفت کنار گدا نشست. غذا را جلوی او گذاشت و چند لقمه هم خودش برداشت و با هم مشغول خوردن شدند. وقتی سوار اتوبوس شدیم، بعضی از بچه‌های شیطان شهلا را اذیت می‌کردند که ناهارش را با گدا خورده است. شهلا وقتی مسخرگی هم کلاسی‌ها را دید، به آن‌ها گفت: نمی‌توانستم غذایم را بخورم و ببینم گدای گرسنه‌ای کنار جاده نشسته است. حالا دیگر وجدانم راحت است. وقتی بچه‌ها جوابش را شنیدند، همگی ساکت شدند.



ژیلا مقبل

در تاریخ بیست و یکم آبان ماه سال ۱۳۴۰ در خانواده‌ای متدین و علم‌دوست از اهالی سنندج متولد شد. در میان برادران و خواهرانی تحصیل کرده پرورش یافت و به تاسی از فضای فرهنگی خانه، او نیز برای تحصیل و تربیت علمی، تلاش فراوانی از خود نشان داد. خانواده‌اش از زمره خانواده‌هایی است که فرزندان عالم و خدمت‌گزاری به جامعه تقدیم کرده است. در سال ۱۳۶۰ دیپلمش را با رتبه ممتاز در رشته علوم تجربی اخذ کرد و به‌عنوان دانش‌آموز رتبه اول استان انتخاب شد. پس از گرفتن دیپلم، شغل معلمی را برای خود انتخاب کرد و برای تعلیم و تربیت فرزندان این دیار به روستای «رزاب» مریوان کوچ کرد.



مهری رزاق طلب

ولادتش عطیه‌ای الهی بود که خداوند در نخستین روز از خردادماه ۱۳۴۱ به خانواده متدین او ارزانی داشت. با وجود تنگناها و محرومیت‌هایی که آن زمان در امر تحصیل پیش پای دختران قرار داشتند، با علاقه و پشتکار وارد مدرسه شد و دیپلم متوسطه‌اش را با موفقیت گرفت. در دوران تحصیل دانش‌آموز مستعد و موفقی بود و توانست شغل شریف معلمی را برای خود انتخاب کند.



کبوتران مهاجر

برایش برده بودند و شب را به اصرار وی، همان جا ماندند. روز هشتم شهریور ۱۳۶۲ معلم‌ها صبح خیلی زود از خواب بیدار شده و سفره صبحانه را روی ایوان پهن کرده بودند. هنوز چند لقمه برنداشته بودند که چند هواپیمای عراقی وارد آسمان منطقه شدند و روستای رزاب را بمباران کردند. یکی از بمب‌ها درست روی سفره صبحانه معلمان فرود آمد و هر سه خانم معلم، به اتفاق زن صاحب‌خانه و یکی از بچه‌هایش، به شهادت رسیدند. یادشان گرامی و راهشان پر رهرو باد.

در هفتم شهریورماه سال ۱۳۶۲، خانم‌ها شهلا هادی یاسینی، ژیلما مقبل و مهری رزاق طلب، معلمان روستای رزاب از توابع شهرستان مریوان استان کردستان، به روستای رزاب رفته بودند تا امتحانات تجدیدی بچه‌ها را برگزار کنند. در آن روستا زن میان‌سالی زندگی می‌کرد که شوهرش را از دست داده بود و دو فرزند یتیم داشت. معلمان روستا به این خانواده می‌رسیدند و کمکش می‌کردند. روزی که به روستا رسیدند، با هم به خانه او رفتند. مقداری آذوقه

خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی

طرح خوداتکایی به معنی آموزش حرفه‌ها و مشاغل به دانش‌آموزان مدرسه‌های شبانه‌روزی، برای تقویت فرهنگ کار و تولید براساس نیاز جامعه و دانش‌آموزان، و با توجه به امکانات و تجهیزات موجود در واحد آموزشی است تا با این شیوه و راهبرد، زمینه اتکا به خود برای دانش‌آموزان و مدرسه‌های تحت پوشش طرح فراهم آید.

یکی از برنامه‌هایی که از سال ۱۳۷۹ به منظور توانمندسازی دانش‌آموزان مدرسه‌های شبانه‌روزی اجرایی شد، طرح خوداتکایی و مهارت‌آموزی به دانش‌آموزان شبانه‌روزی بود. هم‌اکنون براساس آمار موجود ۴۵ طرح خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی متوسطه‌های اول و دوم، و دوره‌های فنی‌وحرفه‌ای، کاردانش و خوابگاه مرکزی استان کردستان فعال است و آموزش عملی حدود ۴۰ درصد از کل مدرسه‌های شبانه‌روزی استان کردستان با حدود ۷۰۰۰ دانش‌آموز مشغول به تحصیل در این مدرسه‌ها انجام می‌شود.

- احیای شغل و حرفه‌های بومی محلی و آموزش آن به دانش‌آموزان؛
- بسترسازی خوداشتغالی و کارآفرینی؛
- تأمین درآمد برای مدرسه‌ها و دانش‌آموزان؛

محتوای طرح‌های خوداتکایی مدرسه‌های شبانه‌روزی استان کردستان

با توجه به شرایط اقلیمی، جغرافیایی، فرهنگ غنی و ریشه‌دار مردم استان کردستان و از همه مهم‌تر نیازهای اساسی مردم، وجود روستاهای پراکنده، کوهستانی و



فایده‌ها و اهداف اجرای طرح خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی

- غنی‌سازی اوقات فراغت دانش‌آموزان؛
- آموزش فرهنگ مشارکت و کار گروهی؛
- تقویت روحیه کار، تلاش و فرهنگ کارآفرینی و مسئولیت‌پذیری در دانش‌آموزان؛
- استفاده بهینه از امکانات موجود در مدرسه‌های شبانه‌روزی به منظور ارتقای سطح مهارت دانش‌آموزان؛
- بومی‌سازی مهارت‌ها بر حسب موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و اجتماعی در مناطق کشور؛



پرورش زعفران در کارگاه خوداتکایی مدرسه‌های شبانه‌روزی

زعفران که به گل سلامتی، سلطان ادویه‌ها و طلای سرخ معروف است، با ارزش‌ترین رستنی ایران و خاستگاه اصلی آن دامنه‌های الوند است. زعفران در مناطق بسیار کم‌باران که زمستان‌های سرد و تابستان‌های گرم دارد، رشد می‌کند. آب و هوای استان کردستان با شرایط آب و هوایی شمال شرق ایران و خراسان - که ۹۵ درصد از زعفران کشور در استان خراسان جنوبی کشت می‌شود - مشابهت دارد. وجود شرایطی مثل کم خرج بودن پرورش زعفران و فراهم بودن امکان پرورش آن در مدرسه‌های شبانه‌روزی، نیاز بسیار کم زعفران به آب، وجود زمین‌های زراعی بایر در اطراف مدرسه‌های شبانه‌روزی، نیاز پرورش زعفران به ظرفیت کاری و هم‌زمان بودن کاشت، داشت و برداشت آن با دوره مدرسه‌ها (مهرماه تا اوایل اردیبهشت)، اداره کل آموزش و پرورش استان را به فکر کاشت آن انداخت. به این ترتیب، در ابتدای سال ۱۳۹۶ مقدمات و برنامه‌ریزی لازم برای اجرای کشت زعفران در مدرسه‌های شبانه‌روزی شهرستان‌ها و مناطق استان فراهم شد. در اولین کشت پاییزه در آبان‌ماه ۹۶، این محصول در دو دبیرستان «شبانه‌روزی شهید باهنر منطقه کرانی» و «نمونه دولتی شهید باهنر شهرستان بیجار» به بار نشست. امید است پرورش این محصول گران‌بها برای مدرسه‌های شبانه‌روزی استان کردستان، علاوه بر بومی‌سازی کشت زعفران و کمک به اقتصاد خانواده‌ها، افزایش صادرات این محصول در کشور را به ارمغان آورد.

صعب‌العبور بودن جاده‌ها و دسترسی نداشتن به بازار و مراکز خرید و ضرورت اتکا به خود، طرح‌های خوداتکایی در مدرسه‌های شبانه‌روزی در قالب فعالیت‌های متنوعی در حال اجراست که عبارت‌اند از:

۱. پرورش مرغ و بوقلمون سبز؛
۲. چرم‌دوزی و کیف‌دوزی؛
۳. پرورش گیاهان دارویی؛
۴. کاشت میوه‌های گلخانه‌ای و صیفی‌کاری؛
۵. پرورش قارچ؛
۶. قالی‌بافی و تابلو فرش؛
۷. پرورش زنبور عسل؛
۸. طرح پروار بندی بره؛
۹. گلدوزی و ملیله‌دوزی؛
۱۰. بافندگی؛
۱۱. طراحی روی سفال و شیشه؛
۱۲. درختکاری؛
۱۳. مروارید دوزی؛
۱۴. پرورش گل و گیاه آپارتمانی؛
۱۵. آموزش خیاطی؛
۱۶. گلیم‌بافی؛
۱۷. معرق کاری و کار روی چوب؛
۱۸. آموزش تهیه مربا و ترشی؛
۱۹. آموزش کامپیوتر؛
۲۰. آموزش عکاسی و فیلم‌برداری؛
۲۱. پرورش زعفران.

دو معلم نویسنده



جبار شافعی زاده
معلم نویسنده، محقق
پژوهشگر و صاحب نظر
در ادبیات کودکان و نوجوانان

مؤسس و مدیر دبستان زنده یاد ادهم مظفری، نویسنده برگزیده یونسف و شورای کتاب کودک ایران و برنده لوح و تندیس «هانس کریستین آندرسن»

جبار شافعی زاده متولد ۱۳۵۷ در روستای گازر خانی از توابع شهرستان کامیاران کردستان، فارغ التحصیل دانشکده روان شناسی دانشگاه تهران در دوره های کارشناسی و کارشناسی ارشد است و در شورای کتاب کودک ایران، و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان فعالیت دارد. این نویسنده در سال ۱۳۸۴، به همراه نویسندگانی چون سیمین دانشور و احمد اکبرپور در مسابقه بین المللی پیام نویسندگان جهان به «هانس کریستین آندرسن»، موفق به دریافت لوح تقدیر شورای کتاب کودک ایران و تندیس «هانس کریستین آندرسن» شده است. همچنین، ترجمه ۲۰ عنوان کتاب کودک و نوجوان از نویسندگانی مانند پیترو هانت، دون نور تون و شل سیلور استاین از زبان فارسی به کردی، ترجمه و نقد ساختار شناختی، روان شناختی و معناشناختی آثار برگزیده شاعران و نویسندگانی مانند میچیو مادو، سیلور استاین و ناصر کشاورز را در کارنامه دارد.

عنوان های برخی آثار شافعی زاده

تألیف

دیوار؛ داستان کودک، اثر برگزیده یونسف و شورای کتاب کودک، یونسف ۱۳۸۳، تهران.

سمفونی باد؛ مجموعه داستان همه سالان، قطر، ۱۳۸۴، تهران.
رقص سایه ها در باران؛ داستان های کوتاه فارسی، تهران، قطر، ۱۳۹۰.

مادر بزرگ با پاییز رفته بود؛ داستان کودکان، ساری، هیژا، ۱۳۹۴

ترجمه

درخت بخشنده؛ شل سیلور استاین، مصور، به زبان کردی، هفته نامه سیروان.

هفت روز هفته دارم؛ احمد رضا احمدی، کتاب کودک، ترجمه به کردی. ماهنامه رویان.



رستم علیخانی
معلم، تاریخ نگار، محقق و
نویسنده

رستم علیخانی سال ۱۳۵۶ در روستای الک از توابع بخش مرکزی شهرستان کامیاران به دنیا آمد. وی دوران خردسالی را در دامن طبیعت بکر این روستا سپری کرد. در سال ۱۳۶۸ دوره ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند. برای ادامه تحصیل راهی روستای همجوار «ماراب» شد و در ادامه به شهر کامیاران رفت. در رشته تاریخ محض در دانشگاه تبریز در دوره لیسانس پذیرفته شد و در سال ۱۳۷۸ فارغ التحصیل شد. در پاییز ۱۳۸۲ به صورت نیروی حق التدریس به استخدام آموزش و پرورش درآمد. در بهار سال ۱۳۸۹ به استخدام رسمی آموزش و پرورش درآمد و در دوره متوسطه به تدریس درس تاریخ پرداخت. هم زمان، در کنار کار تدریس، به تحقیق و پژوهش در تاریخ روستایش «الک» پرداخت. تاکنون موفق به تألیف ۱۴ اثر شده است.

عنوان های برخی آثار رستم علیخانی

۱. تبارنامه آبادی الک
۲. سه قرن تاریخ مکتوب آبادی الک
۳. از چهارمحال بختیاری تا دشت کامیاران که موضوعش تاریخ سیاسی - اجتماعی طایفه گشکی کامیاران بود.
۴. مشاهیر زنان کرد که شرح حال ۲۹۶ تن از زنان نامدار کرد از عهد باستان تا امروز را در برمی گیرد.
۵. تاریخچه آموزش و پرورش کامیاران. این اثر تاریخ چهارصدساله حوزه آموزش و پرورش شهرستان کامیاران را ترسیم کرده است. ابتدا از پیشینه مدارس علوم دینی در منطقه کامیاران آغاز می کند و برابر مستندات پیشینه دایر شدن مدرسه های علوم دینی را به دوران صفوی بازمی گرداند و سیر شکل گیری آن را تا عصر حاضر بررسی می کند.

مربی

سعیده اصلاحی

در حدیث قدسی آمده است: «ای موسی! من چیزی محبوب‌تر از بنده مؤمن در نزد خودم نیافریده‌ام. من او را با کارهایی که برایش خیر است، آزمایش می‌کنم و از او هم هر چه خیر باشد برایش ذخیره می‌سازم. من به صلاح امور بنده‌ام از خودش عالم‌ترم. پس به بلاهای من صبر کن (چون برای تو خیر است) و به نعمت‌هایم شکر کن و به قضا‌های من راضی باش. وقتی که بنده مؤمنم این کارها را کرد و به رضای من عمل نمود و امر مرا اطاعت کرد، نام او را جزو صدیقان می‌نویسم» (حدیث قدسی، ص ۸۱).

وقتی این جملات را می‌خوانیم، روش‌های پرورش و آموزش دانش‌آموزان برایمان تداعی می‌شود.

اگر امتحاناتی نباشند، دانش‌آموز نمی‌تواند دانشش را بسنجد و به نقاط ضعف و قوتش پی ببرد. سختگیری‌های معلم برای ادب و انجام تکلیف و مطالعه صحیح دانش‌آموز، همه به نفع خود او و تشویق‌ها هم برای عملکردهای مناسب اوست. نمرات خوب را برایشان ذخیره می‌کنیم و برای نمرات بد فرصت جبران قرار می‌دهیم. این روند در آموزش و پرورش صلاح آن‌هاست و خودشان بر این مهم واقف نیستند!

آن‌انکه مطابق برنامه ما پیش بروند، شاگرد ممتاز می‌شوند.

«معلمی کردن» چقدر شبیه «رب بودن» است.

بی‌جهت نیست به معلم مربی گفته‌اند.

✽ کتاب حدیث قدسی / ص ۸۱ / حدیث ۲ در شأن حضرت موسی (ع)



برنامه و...
لحظه ۱۹
تشکیل کمیته و...
نظرات
و...
تخصص
روحانیون مبارز
گسترش یافت
تهران

رژیم متلاشی شد
آخرین سکرهای
روزهای
نخست وزیر
شورای سلطنت
مجلس شورا و سنا
پادگانهای ضد خلق
ژاندارمری و ژنرال پاس
رادپو تلویزیون نظامی
دستور نخست وزیر
به کارمندان دولت
سپهبد پان
و سپهبد جعفر پان
کشند

اگر راه مسالمت آمیز نبود اعلام جهاد میکنم
امام: اعضای شورای
انقلاب تعیین شدند
دولت را بزودی
معرفی می کنیم
برای جهاد میتوانیم اسلحه تهیه کنیم
دولت فعلی فاسد
شیر قانونی است
باید کنار برود
باز هم تماس
میگیریم
شهر دار تهران
استعفاي خود را
به امام خمینی
سليم کرد
بگذر ژنرال ارتش
بملاقات شاهپور
تاریخ ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

ز نرال
هويزر
از ايران
رفت
ز نرال های
مهم، تهدید
میکند
در دادگاه اعلام میشود
فانه ها را توسط
ان بدست میگیرند
از دشمن
زاهدی
سفارت
خامنه
رو به
است
شرط
بازی
ترسان
از
دانشجوی
دیندار با امام
خمینی حرف
انجام نمیشود
نامه های خمینی
تهدید آمیز
بسیار نکات موافق
رژیم سابق است
دولت به راه پیمانی بزرگان
می شود

راه پیمانی میلیونی
لبنی دولت بازار گران
رایر سمیت شناخت
مردم
رای اعتم
موت سوسول کند

پرواز بیسابقه فانتوم
تظاهرات
پشتیبانی
دعوت به راه پیمانی بزرگان
ایران
خارج
می شود

پست و دوم
به من
مبارک

